داستانها و حکایتهای مسجد

مشخصات کتاب

سرشناسه : نیشابوری غلامرضا، 1340 -

عنوان و نام پدیدآور : داستانها و حکایتهای مسجد [مولف غلامرضا نیشابوری

مشخصات نشر : قم سید جمال الدین اسدآبادی 1376.

مشخصات ظاهری : 232 ص.

شابک : 4500 ریال ؛ 5000 ریال : چاپ دوم : 964-5660-01-7

یادداشت : چاپ دوم 1377.

یادداشت : عنوان روی جلد: 163 داستان جالب و خواندنی پیرامون مسجد داستان ها و حکایت های مسجد.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

عنوان روی جلد : 163 داستان جالب و خواندنی پیرامون مسجد داستان ها و حکایت های مسجد.

موضوع : داستانهای مذهبی -- مجموعه ها

موضوع : داستان های اخلاقی -- مجموعه ها

موضوع : مسجدها -- داستان رده بندی کنگره : BP249/5 /ن9 د2

رده بندی دیویی : 297/68

شماره کتابشناسی ملی : م 76-10204

پیشگفتار

قل امر ربی بالقسط و اقیمو وجوهکم عند کل مسجد واعدوه مخلصین له الدین (1)

مسجد سنگر دفاع از حریم دین مقدس اسلام است ، و در طول تاریخ ، بزرگانی همچون پیامبر (ص) و اصحاب باوفایش ، سربازان مدافع آن بوده اند. و همواره تجلیگاه عشق و عبادت و خضوع و خشوع به درگاه پروردگار عالم بوده است .

دل مؤ منین صادق ، بهترین سنگر در برابر شرک و بی دینی است که در شبانه روز چند نوبت به طرف خدا می ایستد و با حضور در مسجد آن را جلوه و نورانیت می دهد.

تاءکید فراوانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام بر اقامه نماز جماعت داشته اند، بر دائمی و همیشگی بودن این دفاع ، دلالت دارد.

برای این سنگر مهم ، می توان نقش های

زیادی در طول تاریخ نام برد. که مهمترین نقش آن ، نقش عبادی و ارتباطی آن است . زیرا در میان اقوام و ملل مختلف ، مکانهایی پیدا می شود که از قداست و اهمیت ویژه ای برخوردار است ؛ و مردم با حضور در آنجا به نیایش و عبادت می پردازد. در نزد ما مسلمانان ، مقدس ترین و با اهمیت ترین مکان مسجد است ؛ که در فرهنگ دین ما، مسجد یادآور خشوع و خضوع و عبادت و بندگی به درگاه خداوند است .

زیرا که در مسجد، انسانها به سجده می افتند که اوج بندگی خداوند است .

چنانچه فرمودند:

السجود منتهی العباده من بنی آدم (2)

یعنی سجده انتهی و اوج عبادت انسان است .

و همچنین روح سجده ، تکلم و سخن گفتن و ذکر پروردگار عالم است . که بر اهمیت آن تاءکید فراوانی شده است .

و فرمودند: و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا (3)

و جلی و زیبایی سجده و ذکر، خواندن صادقانه و از روی اخلاص است .

چنانچه فرمود:

واقیمو وجوهکم عند کل مسجد و ادعوه مخلصین له الدین . (4)

بگو ای رسول ما پرودگار من فرموده در هر عبادت روی به حضرت او آورید، و خدا را از روی اخلاص بخوانید.

مسجد در مسیر تاریخ

در یک بررسی ساده ، می توان برخورد کنندگان با مسجد را به سه دسته تقسیم نمود:

1- مومنین واقعی

با توجه به تاءکیدات فراوانی که از پیشوایان دین نسبت به مسجد و حضور مستمر آن وارد شده است . مؤ منین سعی دارند اوقات عبادت خود را در مسجد سپری کرده و ثواب بیشتری نیز کسب نمایند. زیرا مساجد مایه

زینت و زیبائی زمین اند؛ همان طور که ستارگان باعث زینت و زیبایی آسمان اند. و در مساجد نور خدا بر مؤ منین می تابد و آنان را بهره مند می گرداند. چنانچه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

المساجد انوار الله (5) مساجد، انوار الهی است .

ملائکه و زمین مسجد، بر انسانهای مسجد، درود و سلام می فرستند و برای آنان استغفار می کنند. چنانچه امام صادق (ع) فرمودند:

من مشی الی المسجد لم یضع رجلا علی رطب و لا یابس الا سبحت له الارض الی الارضین السابعه (6)

کسی که به سوی مسجد گام برمی دارد، بر هیچ خشک وتری پا نمی گذارد، مگر اینکه از زمین اول تا هفتم برای او تسبیح می کنند.

بنابراین ، رسیدن به این ثواب بزرگ و تسبیح ملائکه و زمین و عنایت الهی ، انگیزه خوبی است تا مؤ منین رغبت بیشتری از خود نشان دهند. ساخت و نگهداری و تعمیر مساجد و کمکهای مالی نیز در همین راستا قرار دارد.

قرآن مجید، عمارت و تعمیر مساجد الهی را، تنها در صلاحیت اهل ایمان قرار داده ؛آنجا که فرموده است :

انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الاخره ... (7)

تنها کسانی مساجد را عمران می کنند که به خداوند و روز جزا ایمان آورده باشند...

و امام باقر علیه السلام در مقام پاداش و ثواب الهی به سازندگان مساجد می فرماید:

من بنی مسجدا کمفحص قطاه بنی الله بیتا فی الجنه (8)

کسی که مسجدی به اندازه آشیانه قطاه بنا کند، (9) خداوند در بهشت خانه ای برای او بنا می کند.

2- انسانهای گریزان و بی تفاوت

در

کنار روایاتی که مسلمانان را تشویق و ترغیب به حضور در مسجد نموده ، روایاتی در مذمت افرادی که بی تفاوت و گریزان از مسجد وارد شده است .

و در برخی زا احادیث ، ترک کنندگان مسجد را به سوزاندن خانه های آنان تهدید نموده اند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ان اناسا کانوا علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله ابطاوا عن الصلاه فی المسجد فقال النبی (ص) لیوشک قوم یدعون الصلواه فی المسجد ان ناءمر بحطب فتوقد علیهم نار فتخرق علیهم بیوتهم . (10)

در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله برخی از مردم آمدن به مسجد و شرکت در نماز کوتاهی می نمودند. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: نزدیک است دستور دهیم خانه ای چنین افرادی را با آتش بر سر شان بسوزانند.

دستور دهیم خانه ای چنین افرادی را با آتش بر سر شان بسوزانند.

در این زمینه روایات زیادی است ، از جمله اینکه آنان را تحریم اجتماعی و اقتصادی نموده و از مسلمانان خواسته اند که با آنان مشورت نکرده و ازدواج نکنند و آنها را از بیت المال مسلمین محروم نمایید، تا اینکه به جماعت حاضر شوند.

علت این گونه تهدیدها و فشارها، به خاطر از دست دادن منافع عظیم شرکت در مسجد و خطراتی است که فرد و جامعه و خانواده را تهدید می کند.

طبیعی است در صورتی که پدر و مادر خانواده نسبت به مسجد و نماز جماعت بی تفاوت و گریزان باشد، این روحیه در فرزندان نیز اثر خواهد گذاشت و خانواده و فرزندان از این نعمت الهی محروم خواهند شد.

- مخالفین مسجد

غالبا مخالفین مسجد

کفار و حاکمان ظالم بوده اند که مسجد را در تضاد با منافع خویش می دانستند. زیرا حکومت نقش مهمی در تقویت و یا تضعیف مسجد دارد.

و همواره مساجد نقش تضعیفی نسبت به حکام ظالم به عهده داشته و در شوراندن مردم مؤ ثر بوده اند است . لذا مسجد و مسجدیان مورد تعرض این گروه واقع می شدند. و خداوند از این گروه به عنوان ظالم نامبرده است . در حالیکه می فرماید:

و من اظلم ممن منع مساجد الله یذکر فیهما اسمه و سعی فی خرابها... (11)

و کسی ظالمتر است از آنکه مانع ذکر نام خداوند در مساجد شده و در جهت خرابی آن تلاش می کند؟...

در ضمن روایتی از امام صادق علیه السلام رسیده است که این آیه درباره قریش در آن هنگام نازل شد که پیامبر صلی الله علیه وآله را از ورود به شهر مکه و مسجدالحرام جلوگیری کردند.

و بعضی گفته اند مراد مسجدهایی است که مسلمانان در مکه داشته اند و مشرکان پس از مهاجرات پیامبر صلی الله علیه وآله آنها را خراب کردند.

ممکن است شاءن نزول آیه تمام این موارد باشد وآیه ناظر به تمام این حوادث بوده است .

از بررسی شاءن نزولهایی که برای آیه ذکر کردیم ، بیشتر به نظر این می آید که روی سخن آیه به گروه یهود و نصاری مشرکان است .

در آیه (112) نیز این سه دسته مورد سخن بودند و اینجا قرآن به یک عمل ستمگرانه ای که هر سه در آن مشترک بودند اشاره می کند، زیرا یهود با ایجاد وسوسه در مساءله تغییر قبله کوشش می کردند، که بتوانند کاری

کنند، قبله مسلمانان نیز بیت المقدس باشد و با این کار هم تفوقی بر مسلمانان داشته باشند و هم با این عمل مسجدالحرام و خانه را از رونق بیندازند.

و شاید آنها به این مسئله توجه داشته اند که بالاخره محمد صلی الله علیه وآله بر جزیره العرب مسلط خواهد شد، و چنانچه قبله بیت المقدس باشد، خانه (کعبه خود به خود سوی ویرانی می رود و در آن بنای محکم توحید، نامی از خدا برده نمی شود. مشرکان مکه نیز با منع پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از توجه به مکه و داخل شدن به آن و زیارت خانه خدا و به سوی خرابی این بنای الهی گام بر می داشتند.

مسیحیان نیز با گرفتن بیت المقدس و به وجود آوردن وضعی که در بالا از ابن عباس نقل شد، نیز در تخریب مساجد و بناهای محکم خداوند می کوشیدند و در نتیجه نام خدا از آن قطع می شد.

بنابراین هر سه گروه در تخریب مساجد و بناهای محکم خداوند می کوشیدند. قرآن این عمل را ستمی بزرگ می داند و عاملان آن را ستمگرترین افراد تعرفی می کند، و راستی هم که در خرابی پایگاههای توحید می کوشند.بزرگترین ستم را مرتکب می شدند؛

زیرا آنان با این عمل شرک و الحاد و فساد را توسعه می دهند. (12)

مجموعه ای که در پیش روی دارید، سرگذشت مسجد در ادوار گذشته تاریخ می باشد که بیانگر اوج عبادت ، ایثار و از خودگذشتگی یاران حق در اعتلای این سنگر مهم است و می توان سرمشق خوبی برای ما ادامه آن باشد و اینجانب با تفحص و تحقیقی

که کردم ، جای آن را در میان کتب ، خالی دیدم .لذا تصمیم به جمع آوری آن گرفتم و هوا اکنون تقدیم حضورتان می نمایم .امیدوارم این اثر ناچیز مورد قبول و توجه صاحب مسجد مؤ منین و ولی الله الاعظم ، حجه الحسن العسگری ، امام زمان ارواحنالتراب مقدمه الفداه قرار بگیرد.والسلام علیکم و رحمه الله .

اسدآباد -1/2/76 غلامرضا نیشابوری

1- مسجد پیامبر (ص) چرا ناگهان خلوت شد؟

قحطی و کمبود غذا را فرا گرفته بود، گرسنگی و تهی دستی ، فشار سختی بر مردم مدینه وارد ساخته بود، در این صورت اگر کاروانی آذوقه و غذا به مدینه می آوردند، روشن بود که مردم از هر سو هجوم می آوردند تا برای خود غذا تهیه کنند، و معمول بود وقتی کاروان تجارتی می آمد مردم مشتاق ، طبل کوبان به استقبال آن می رفتند. دختران از خانه ها بیرون آمده ، صف می کشیدند و طبل ها را به صدا در می آوردند.

روز جمعه بود، مسلمانان برای نماز جمعه پشت سر پیامبر صلی الله علیه وآله جمع شدند و پیامبر صلی الله علیه وآله مشغول ایراد خطبه های نماز جمعه شد.

خبر آمد که یک قافله تجارتی به مدینه آمده است (یا دحیه کلبی از سفر تجارتی شام به مدینه آمده است)(13)مسلمانان برای تهیه طعام از مسجد بیرون آمدند و تنها چند نفر (8یا 11یا 12یا 40نفر) پیامبر (ص) ماندند، مسلمانان فکر می کردند که اگر دیر بجنبید، دیگران طعام را تمام کرده و برای آنها چیزی باقی نمی ماند، پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

سوگند به خدایی که جانم در اختیار او است اگر شما چند نفر هم

از مسجد می رفتند، و کسی در مسجد نمی ماند آتش (قهر الهی) سراسر بیابان را فرا می گرفت و شما را به کام خود فرو می کشید و به نقل دیگر فرمود: اگر اینها نمی ماندند، از آسمان سنگ بر سر آنها می بارید.

در این وقت بود که آیه 11 سوره جمعه نازل گردید:

و اذا راو تجاره اولهوا انفصواالیها وترکوک قائماقل ما عندالله خیر من اللهو و من التجاره و الله خیر الرازقین .

یعنی :و چون تجارتی ببینند یا آهنگ (طبلی بشنوند) به سوی آن بشتابند و تو را (ای پیامبر) تنها ایستاده بگذارند، بگو آنچه نزد خداست از آن آهنگ و از آن تجارت بهتر است و خداوند بهترین روزی دهندگان می باشد (14)

2- عبادت در مسجد برای سگ سیاه

مردی که هر کار می کرد نمی توانست اخلاص خود را حفظ کند و ریا کاری نکند، روزی چاره اندیشی کرد و با خود گفت : در گوشه شهر، مسجدی متروک هست که کسی به آن توجه ندارد و رفت و آمد نمی کند ، خوب است شبانه به آن مسجد بروم ، تا کسی مرا ندیده خالصانه خدا را عبادت کنم .

در نیمه های شب تاریک ، مخفیانه به آن مسجد رفت ، آن شب باران می آمد و رعد و برق و بارش ، شدت داشت .

او در آن مسجد مشغول عبادت شد، در وسطهای عبادت ، ناگهان صدایی شنید، با خود گفت : حتما شخصی وارد مسجد شد، خوشحال گردید (که آن شخص فردا می رود و به مردم می گوید این آدم چقدر انسان خداشناسی وارسته ای است که در نیمه های شب

به مسجد متروک آمده و مشغول نماز و عبادت است) او بر کیفیت و کمیت عبادتش افزود و همچنان با کمال خوشحالی تا صبح به عبادت ادامه داد، وقتی که هوا روشن شد، و به آن کسی که وارد مسجد شده بود، زیر چشمی نگاه کرد، دید آدم نیست بلکه سگ سیاهی است که بر اثر رعد و برق و بارندگی شدید، نتوانسته در بیرون بماند و به مسجد پناه آورده است .

بسیار ناراحت شد، و اظهار پشیمانی کرد و پیش خود شرمنده شد که ساعتها برای سگ ، عبادت می کرده است ، خطاب به خود کرد و گفت : ای نفس !من فرار کردم و به مسجد دور افتاده آمدم تا در عبادت خود، احدی را شریک قرار ندهم ، اینک می بینم (العیاذ باالله) سگ سیاهی را در عبادتم شریک خدا قرار داده ام ، وای بر من ، چقدر مایه تاءسف است که این حالت را پیدا کرده ام !(15)

3- شیخ انصاری و خرید خانه پایدار یا مسجد !

یکی از مراجع بزرگ تقلید، استاد اعظم ، شیخ مرتضی انصاری قدس سره شریف بود که به سال 1281 هجری قمری در نجف اشرف از دنیا رفت و مرقد شریفش در همان جاست ، و دو کتاب معروف درسی حوزه های علمیه به نام مکاسب و رسائل از تاءلیفات اوست .

روزی یکی از مقلدین او که از تجار محترم و متدین بود، در مسیر راه خود به مکه برای انجام حج ، به نجف اشرف به حضور شیخ انصاری آمد و مبلغی تقدیم کرد، و گفت : این مبلغ ، از مال خالص (و خمس داده) من است

، آن را بردارید و برای خود خانه ای بخرید و از مستاءجری راحت شوید.

شیخ ، آن پول را پذیرفت ، و آن تاجر به مکه رفت ، شیخ با آن پول مسجد خوبی در محله خویش صغیر در نجف اشرف بنا کرد، تا اکنون به مسجد ترک معروف است ، و از زمان تاءسیس تاکنون ، همواره محل درس و بحث علماء مراجع تقلید بوده و مکانی بسیار پر برکت شده است .

آن تاجر در مراجعت از مکه ، به نجف اشرف آمد و به حضور شیخ انصاری قدس سره شریف شرفیاب شد، و پس از احوالپرسی ، عرض کرد: آیا خانه خریدید؟.

شیخ گفت : آری خریدم ، سپس آن تاجر را با خود کنار آن مسجد برد و آن را به او نشان داد و فرمود: این مسجد را با آن پولی که دادی بودی بنا کردم .

تاجر گفت : من این مسجد را برای خانه داده بودم ، نه برای مسجد !

شیخ گفت : چه خانه ای بهتر از این مکان مقدس ؟که عبادت خدا در آن می شود، ما به زودی از این دنیا کوچ می کنیم ، اگر با آن پول ، خانه می خریدم بعد از من ورثه منتقل می شد، ولی این خانه (مسجد) باقی و ثابت است و به کسی منتقل یا بخشیده نمی شود، و خرید و فروش نمی گردد .

تاجر، از این عمل نیک انسانی و اجتماعی شیخ ، شاد گردید، و علاقه اش به شیخ انصاری قدس سره شریف بیشتر شد.(16)

4- مسلمان بیگانه از مسجد

شخصی در ظاهر مسلمان بود، ولی به اصطلاح ، مسلمان شناسنامه ای ،

او در امور و احکام اسلام کاملا بی تفاوت بود، مثلا اصلا با مسجد میانه نداشت ، مسجد رفتن برای او بسیار سخت بود و اگر احیانا از کنار آن رد می شد، با کمال بی اعتنایی عبور کرد.روزی با یکی از پسرانش که کودک بود، بر سر موضوعی نزاع کرد و بلند شد تا پسرش را کتک بزند، پسر از دست او فرار کرد، و او پسرش را دنبال نمود، تا اینکه پسر به طرف مسجد آمد و می دانست پدرش با مسجد میانه ندارد، رفت داخل مسجد، آن پدر تا نزدیک در مسجد آن آمد، ولی داخل نشد و در همان جا فریاد زد بیا بیرون ، بیا بیرون ، من در تمام عمر به مسجد نیامده ام ، نگذار اکنون وارد مسجد شوم بیا بیرون !

آری افرادی هستند که رابطه آنها با مسجد این گونه است ، و بعضی تنها هنگام مجلس ترحیم بستگانشان به مسجد می روند. گوئی مسجد را برای مردگان ساخته اند.

5- خاطره از اولین منبر پیامبر صلی الله علیه وآله

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله با یاران اندک به مدینه مهاجرت نمودند، در آغاز چون مسلمانان ، کم ، بودند، پیامبر صلی الله علیه وآله هنگام سخنرانی ، بر ستون مسجد (که ستونی از نخل خرما بود تکیه می داد، و به ارشاد مردم می پرداخت ، ولی وقتی که جمعیت مسلمین ، بسیار شدند، به دستور پیامبر صلی الله علیه وآله برای اولین بازار پله های آن منبر بالا رفت . در این هنگام ، فریاد ناله از تنه درخت خرما (که ستون مسجد و تکیه قبلی پیامبر صلی الله علیه وآله بود)

بلند شد، همانند ناله شتری که از بچه خود جدا شده ، آه ناله می کرد که همه حاضران آن ناله را شنیدند، و این ناله به خاطر فراق بود که پیامبر صلی الله علیه وآله دیگر هنگام سخن گفتن به آن تکیه نمی داد.

عجیب اینکه : پیامبر صلی الله علیه وآله هنگامی که بالای منبر رفت ، سه بار گفت : آمین . روشن است که کلمه آمین (خدایا به استجابت برسان) در پایان دعا یا نفرین ، گفته می شود، و در اینجا این سؤ ال در ذهن حاضران آمد که چرا پیامبر صلی الله علیه وآله آمین وقتی بالای منبر رفت ، از جبرئیل سه نفرین شنید که دیگران این صدا را نمی شنیدند).

پیامبر صلی الله علیه وآله شنید که جبرئیل می گوید: خدایا لعنت کن (یعنی رحمت را دور کن) بر عایق والدین (کسی که پدر و مادرش را ناراضی می کند) فرمود: آمین ، سپس شنید، جبرئیل عرض کرد: خدایا لعنت کن بر کسی که ماه مبارک رمضان بر او بگذرد و او را از رحمت و آمرزش الهی محروم گردد.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آمین .

از آن پس ، شنید جبرئیل گفت : خدایا لعنت کن کسی را که نام تو (رسول خدا) را بشنود و صلوات نفرستد، پیامبر صلی الله علیه وآله گفت آمین (17)

6- چرا مسجد کوفه مناره ندارد

سید نعمت الله جزائری قدس سره شریف در انوار نعمانیه می نویسد: یکی از دوستان مورد اعتماد و عارفم گفت با خود فکر کردم که در حدیث وارد شده که هر کی دو رکعت نماز او قبول شود عذاب نمی

شود، تصمیم گرفتم که به مسجد بروم ، در آنجا دو رکعت نماز با حضور قلب خود و جمیع شرائط بخوانم ، وارد، مسجد شده شروع به نماز نمودم ، قلب خود را از وساوس شیطانی خالی نمودم ، ناگاه به خاطرم گذشت که مسجد کوفه مناره ندارد، اگر کسی بخواهد مناره ای برای آن بسازد از کجا سنگ و گچ تهیه کند.

بالاخره به فکرم رسید که از فلان محل بهتر می شود تهیه کرد، کم کم تعیین کردم که در چند روز این مناره تمام می شود و سر مناره را چگونه می سازند ، همین که دو رکعت نماز تمام شد متوجه شدم من هم از ساختمان مناره فارغ شده ام ، فهمیدم به مسجد کوفه آمدم برای ساختن مناره (18).(19)

7- پیامبر صلی الله علیه وآله دستور داد مسجد منافقان را خراب کنند

در ماجرای جنگ تبوک (در سال نهم هجرت واقع شد 24 نفر از منافقان در جلسه سری خود، نقشه قتل پیامبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام را طرح کردند که به اجرا بگذارند، به این ترتیب که : چهارده نفر آنها همراه سپاه تبوک بودند، هنگام مراجعت پیامبر صلی الله علیه وآله در گردنه کوهی در راه ، شتر پیامبر صلی الله علیه وآله را رم بدهند تا پیامبر از بالا به پایین بیفتد و قطعه قطعه شود، ولی هنگام ورود پیامبر صلی الله علیه وآله به آن از بالا به پایین بیفتد و قطعه قطعه شود، ولی هنگام سپاه تبوک بودند، هنگام ورود پیامبر به آن گردنه ، با چند سنگ پرانی ، موفق افکنی بود، خراب کردند و با شدت از کار آنها عبور می کند، آن

را زمین بی خطر بداند، و به گودال بیفتد و به قتل برسد.

ولی بی آنکه علی علیه السلام گذرش به آنجا بیفتد محفوظ ماند و بعدا توطئه منافقان کشف گردید.(20)

8- مسجد پاریس در هجرت امام خمینی قدس سره

امام وقتی وارد نوفل لوشاتو شدند، از اول سؤ ال کردند که قبله کدام طرف است خوب آنهائی که مسیحی بودند که نمی دانستند، مسلمان ها هم که آنجا ساکن نبودند تا بدانند و چون نمی شد نماز را به تاءخیر بیاندازند، جهت قبله را پیدا کردند و به جهت قبله نماز خواندند.

عصر بود که امام مرا صدا زدند فرمودند که این قبله نما را بگیرید ببرید در مسجد پاریس مشخص کنید که که این قبله نما قبله مسجد پاریس را چگونه نشان می دهد همان جهت قبله را حفظ کنید بیایید در این جا قبله را در اینجا پیدا کنید.

ما قبله نما را گرفتیم و با یکی از برادران که آن جا بود - آقای دکتر مجابی - آمدیم مسجد جامع پاریس و جهت قبله را که قبله نمازشان می داد با قبله آنجا تطبیق داد و برگشتیم و قبله منزل امام را در نوفل شاتو را مشخص کردیم .(21)

9- مسجد هامبورک و بلندنظری آیه الله بروجردی قدس سره شریف

در عصر مرجعیت آیت الله العضمی بروجردی قدس سره شریف قرار شد تا رد شهر هامبورک آلمان ، مسجد و مرکزی برای نشر تعالیم اسلام ساخته شود. آیت الله بروجردی ، شخصی را به هامبوک برای تهیه زمین برای چنان مرکزی فرستاد.آن شخص رفت و زمینی تهیه و خریداری کرد و به محضر آقای بروجردی بازگشت ، بعضی به آقای بروجردی خبر داده بودند که زمین خریداری شده در جای مطلوب و مرغوب نیست آقای بروجردی به آن شخص ماءمور خرید زمین ، فرمودند: شنیده ام ، زمین خریداری شده در موقعیت مناسبی قرار ندارد، و این برای جامعه که ارزش را در زیبائی

ظاهری می بیند، صلاح نیست که ما مذهبیشان از ساختمانهای مجلل و زیبا برخوردار است ، از این رو برای ما صلاح نیست پایین تر از آنها جلوه کنیم .

آن شخص گفت : آقا !یعنی می فرمایید در بالای شهر هامبورک و در کنار دریا، زمین تهیه کنیم ؟ آن جا خیلی گران است .

ایشان فرمودند: بله در جای مناسب تهیه کنید، من هزینه اش را تاءمین می کنم ، شما تصور می کنید برای من زمین می خرید؟ خیر این مکان به نام امام زمان (عجل الله تعالی له الفرج)است ، باید در جای آبرومندی باشد که باعث تحقیر مسلمین نشود.(22)

سرانجام مسجد اعظم بندر هامبوک در زمین بسیار خوبی به مساحت تقریبا چهار هزار متر مربع در کنار دریاچه آلاستر ساخته شد.

10- او از مخالفین بود، به مسجد امام خمینی نمی آمد اما...

شیخی است پیرمرد، مازندرانی ، ایشان بی سبب به خوش بین نبود، چند سالی شاید خوش بین نبود، حتی به بعضی ها می گفت به درس امام نروید.

طبق معمول که امام ساعت ده و ربع می رفت برای درس که من تندی می آمدم بیرون که مبادا امام تنها به درس برود، چون بعضی از اوقات امام تنها می رفت و من از عقب می دویدم تا به امام برسم ، چون به ما خبر نمی کرد.

روزی من تند آمدم بیرون ، دیدم دم در بیرونی این پیره مرد شیخ درب را می بوسد و بعد هم خم شد عتبه را بوسید، من از روی ناراحتی که از ایشان داشتم گفتم : عجب ، برگشت و رو کرد به من و گفت (الحمدالله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان

هدانا الله) گفتم چه شده مگه ، گفت درس می روید، آقا مسجد می آید، گفتم بلی گفت من هم می آیم مسجد.

ایشان مسجد نمی آمد، بچه اش را نمی گذاشت دست امام را ببوسد، همین را گفت ، در باز شد اتفاقا کتاب همراه نیاورده بودم که مجبور شوم پای منبر بروم ، همان دم در نشستم و این شانس او بود، آمد و کنار من نشست ، گفت تو که می دانی از همنشینی بد به ما اثر کرده بود، از بس زیاد از مغرضین شنیده بودیم که آقا روزنامه خونه ، آقای فلان این مجاهدت را کرد و جلو افتاد و چه شد.پیرمرد اضافه کرد یک شب من خواب دیدم در حرم حضرت امیر علیه السلام هستم ، دیدم عده ای صف کشیده اند و دور هم نشسته اند، یکی یکی حساب کردم دیدم هر کدام مطابق سنشان قیافه اش نور می بارید، خیلی زیبا بود، همچنین ملکوتی بود، و در صف آخر نشسته بود، بعد علمای گذشته یکی یکی آمدند و همه از مقبره مقدس اردبیلی بیرون می آمدند، نگاه کردم دیدم آیا کسی از ایشان رامی ناسم ، یک شخصی از آنها را گفتند شیخ شلال است ، یک شیخ عرب است خیلی خوشحال شدم ، خواستم حرکت کنم ، ولی انگار من را به زمین بسته اند، نمی دانستم تکان بخورم ، وقتی علماء هر کدام می آمدند، این دوازده نفر تعظیم می کردند، بعضی وقتها حضرت امیر علیه السلام و یکی دو نفر از دو طرف و بقیه مشغول صحبت بودند.

بعضی وقتها هم هفت هشت نفرشان تعظیم

می کردند، یک وقت دیدم آقای خمینی از گوشه ایوان وارد شد شما هم دنبالشان هستی و در کفشداری کفشهایش را کند و شما کفشها را کنار گذاشتی و به سرعت به دنبال او رفتی ، بک وقت دیدم آن دوازدهمی تا چشمش افتاد بلند شدند، بعد همه نشستند، دوازدهمی تا چشمش به افتاد بلند شد، یازدهمی بلند شد، دهمی بلند شد، یک مرتبه دیدم همه بلند شدند، بعد همه نشستند؛یازدهمی نفرشان نشستند، دوازدهمی ایستاد گفت : روح الله خمینی عبایش را جمع کرد و گفت بله آقا گفت بیا جلو، و آقا تند تند جلو رفت ، وقتی خدمت امام زمان (عجل الله تعالی له الفرج)رسید، دیدم قدها مثل هم مساوی است جوری نبود که حضرت مهدی (عجل الله تعالی له الفرج)بلند یا آقای خمینی کوتاهتر باشد، طوری ایستاد که گوش آقای خمینی دم دهان امام زمان (عجل الله تعالی له الفرج)بود.

گفت ربع ساعت تندتند حضرت : چشم ، فلان چیز را انجام می دهم انشاء الله درست ربع ساعت تندتند حضرت تو گوش روح الله می گفت ، وقتی مطلب تمام شد، دو متر و یا یک متری فاصله گرفت و حضرت رفت بنشیند، آقای خمینی دستی تکان داد و آن یازده نفر تعظیمی کردند و آقای خمینی برگشت عقب عقب ، نه اینکه پشتش را بکند و به حرم نرفت .

پیرمرد می گوید: من گفتم چرا آقای خمینی به حرم نرفت گفتند حضرت امیر علیه السلام اینجا نشسته ، کجا برود، سپس رفت دم کفشداری ، شما کفشش را گذاشتی جلو حرکت کرد تند و از درب صحن آمد

بیرون ، بعد از آن من از خواب بیدار شدم شروع کردم به گریه کردن ، خانمم بیدار شد دید گریه می کنم .

ساعت را نگاه کردیم دیدم یک ساعت به اذان است ، گفتم جفا کردم و خدایا از سر تقصیرم درگذرد، من از حالا به ایشان ایمان آورده ام .

ولی هنوز هم ناراحتم و اول کاری که کردم همان بود که دیدی ، در مقابل نظر هیچ کس نبود. فقط تو می دانی و من ، من باید این عتبه را ببوسم ، نمی دانم تو از کجا پیدا شدی ، من گفتم باید، فضائل را منتشر کرد و باید انتشارش بدهم .خلاصه گفت : این قصه من بود. یک خواهش هم از تو دارم ، بینی و بین الله اگر می توانی به امام بگوئی که حاج آقا از من بگذرد، گفتم می توانم ، همین الان انجام می دهم . از مسجد که آمدیم بیرون در راه به آقا گفتم قصه کذا و کذاست و ایشان از شما خواهش دارند که از ایشان بگذری .

آقا گفت من از ایشان گذشتم ، من بخشیدم ، هر چه بود بخشیدم ، بعد از اینکه امام رفت داخل ، دوان دوان آمد گریه می کرد، گفت چی شد، گفتم آقا گفتند که من هر چه بود بخشیدم ، افتاد به سجده ، دیگر شب و روز همیشه می آمد آقای خمینی قدس سره شریف هم یک نظر خاصی به ایشان پیدا کرد و دنیا و آخرتش خوب شد (23)

11- از مسجد تا منزل را طناب بست

پیامبر صلی الله علیه وآله تصمیم گرفت کسانی که (بدون عذر شرعی) در منزل

های خود نماز می خواندند و در جماعت مسلمانان شرکت نمی کنند، خانه هایشان را آتش بزنند.

یک نفر نابینا به حضور پیامبر صلی الله علیه وآله رسید و عرض کرد من نابینا (یا شب کور) هستم ، صدای اذان جماعت رامی شنوم ، ولی کسی نیست که دستم را بگیرد و مرا به جماعت برساند، پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: از منزل خود تا مسجد، طنابی ببند، هنگام نماز جماعت ، آن طناب را بگیر و با راهنمائی آن خود را به مسجد برسان و در نماز جماعت شرکت کن .(24)

12- بزرگواری مالک اشتر و حضور در مسجد

مالک اشتر که از امراء ارتش اسلام بود و فرمانده سپاه علی علیه السلام بود روزی از بازار کوفه عبور می کرد. پیراهن کرباسی در بر و عمامه ای بر سر داشت . یک فرد عادی و بی ادب که او را نمی شناخت با مشاهده آن لباس کم ارزش ، مالک را حقیر و خوار شمرد، واز روی اهانت ، پاره ای کلوخی را به وی زد.

مالک اشتر این عمل موهن را نادیده گرفت و بدون خشم و ناراحتی ، راه خود را ادامه داد. بعضی که ناظر جریان بودند به آن مرد گفتند وای بر تو، آیا دانستی چه کسی را مورد اهانت قرار دادی ؟جواب داد: نه .

گفتند این مالک اشتر دوست صمیمی علی علیه السلام است . مرد از شنیدن نام مالک به خود لرزید و از کرده خویش سخت پشیمان شد، نمی دانست چه کند.

قدری فکر کرد، سرانجام تصمیم گرفت هر چه زودتر خود را به مالک برساند و از وی عذر بخواهد، شاید بدین وسیله عمل ناروای

خویش را جبران کند و از خطر مجازات رهائی یابد.

در مسیری که مالک رفته بود براه افتاد تا او را در مسجد به حال نماز یافت . صبر کرد تا نمازش تمام شد، خود را روی پاهای مالک افکند و آنها را می بوسید.مالک سؤ ال کرد این چه کار است می کنی ؟ جواب داد از عمل بدی که کرده ام پوزش می خواهم .

فقال لا باءس علیک فوالله مادخلت المسجد الا لاستغفرون لک .(25)

مالک با گشاده روئی و محبت به وی فرمود: خوف و هراسی نداشته باش .به خدا قسم به مسجد نیامده ام مگر آنکه از پیشگاه الهی برای تو طلب آمرزش نمایم .

13- درب اژدها در مسجد کوفه

جابر از امام باقر علیه السلام نقل می کند: روزی امیر مومنان علی علیه السلام در مسجد کوفه مشغول سخنرانی بود، ناگهان مردم دیدند: اژدهائی از یکی درهای مسجد، وارد شد مردم خواستند، او را بکشند، علی علیه السلام کسی فرستاد که دست نگهدارند، مردم از کشتن او، خودداری کردند، و او سینه کشان ، خود را به پای منبر رساند، و برخاست و روی دمش ایستاد و به امیر مؤ منان علیه السلام سلام کرد، حضرت اشاره کردند که بنشیند، تا خطبه تمام شود، پس از خطبه ، به او فرمود:

تو کیستی .

او گفت : من عمر بن عثمان ، فرزند خلیفه شما بر طایفه جن هستم ، پدرم از دنیا رفت و به من وصیت کرد، تا به حضور شما بیایم ، و راءی شما را بدست آورم ، تا چه دستور بفرمائید.

امیر مؤ منان علیه السلام او را به تقوی و پرهیزگاری سفارش نمود، و

او را به عنوان جانشین پدرش ، منصوب نمود، او را خداحافظی کرد و رفت (26)..

جالب اینکه از این جریان به بعد، آن دری که آن ، اژدها از آن وارد مسجد شد، به عنوان باب العثمان (در اژدها) نامیده شد که یادآور، این خاطره عجیب بود، نقل می کنند: وقتی که بنی امیه روی کار آمدند (برای ازدیاد بردن این حادثه) مدتی فیلی را در کنار آن در، بستند، و کم کم آن در را به عنوان باب الفیل (در فیل) نامیدند، و خواستند با این دسیسه ، فضائل علی علیه السلام را از خاطره ها، محو کنند.

14- شهید ثالث در مسجد به شهادت رسید

عصر سلطنت ناصرالدین شاه قاجار بود، فرقه ضاله بابی و بهایی پدید آمد و کم کم در گوشه و کنار عده ای گمراه به آن گرویدند، علماء و وعاظ و دانشمندان ، برحسب وظیفه خود، به مردم هشدار دادند تا گول آن فرقه استعماری را نخورند. یکی از علماء، که از مجتهدین زاهد و مبارز بود، مرحوم آیت الله حاج ملا محمد تقی برغانی قزوینی (شهید ثالث) در قزوین در مسجد امام جماعت بود و گاهی منبر می رفت ، و اقامه نماز جمعه می نمود، و در وعظ و گفتار خود، از انحرافات فرقه ضاله بابیه می گفت و مردم را از خطر نفوذ آنها هشدار می داد.

عده ای از طرفداران فرقه بهائی درصدد توطئه برای قتل آن عالم مجاهد بر آمدند، و برای او احساس خطر می شد و حتی بعضی از بستگان به او گوشزد می کردند که مراتب جانش باشد، ولی او می گفت : آروزی شهادت دارم ،

امیدوارم به آرزیم برسم

سال 1264 قمری بود، شبی در نیمه های آن از بستر برخاست ، و به سوی مسجد خود رفت و به نماز شب و مناجات و راز و نیاز پرداخت ، در آن وقت پیره زنی به مسجد آمد و چراغ مسجد را روشن کرد.

مرحوم برغانی در آن هنگام سر به سر سجده گذاشته و مناجات خمسه عشر را با نهایت خضوع و خشوع می خواند و گریه می کرد، ناگاه چند نفر از فرقه ضاله بابی وارد مسجد شدند، در همان سجده نیزه ای بر گردن او زدند و سپس دومین زخم بر او وارد زدند، و سپس دومین زخم را زدند که ایشان سر از سجده برداشت و گفت : چرا مرا می کشید

آنگاه آن پیره زن فریاد زدند که دهانش شکافته شد، خلاصه هشت زخم بر او وارد گردید که ناگهان آن پیره زن فریاد کشید، در همان هنگام ضاربین گریختند. مرحوم ملا محمد تقی برغانی قدس سره شریف برای اینکه خونش به مسجد نریزد، با زحمت زیاد، کشان کشان خود را به در مسجد رسانید، و در همان جا بیهوش به زمین افتاد، و در خون خود غوطه ور گردید، آنگاه بستگانشان متوجه شده ، آمدند و او را به خانه اش بردند و پس از دو روز به شهادت رسید.

هنگامی که او را به منزل آوردند، بر اثر شکافته شدن دهانش ، قدرت سخن گفتن نداشت ، بسیار تشنه می شد و قدرت آشامیدن آب نداشت ، زیرا وقتی آب بر زخم دهان می رسید، می سوخت ، در آن حال مکرر از تشنگی امام حسین علیه

السلام یاد کرده و گریه می کرد و می گفت ای اباعبدالله ! جانم به فدایت ، از تشنگی به تو چه گذشت ؟ سرانجام شهید شد.

بستگان خواستند، جنازه اش را به کربلا ببرند، ولی مردم قزوین اجتماع کردند و هجوم آوردند و نگذاشتند، و جنازه او را در جوار حضرت امامزاده حسین علیه السلام ، در مقبره جداگانه ای دفن کردند ، و اکنون قبر شریف او در آنجا زیارتگاه مردم مسلمان است . یکی از مؤ منان به نام میرزا جواد می گوید: چند روز قبل از شهادت او، به حضورش رفتم ، ایشان بنده گفتند:

التماس دعا دارم ، عرض کردم ، خداوند ، خداوند همه نعمتهای دنیا و آخرت را از علم و اولاد و تاءلیفات و توفیق در نشر احکام و...به شما داده است ، دیگر چه آرزوئی دارید که از من التماس دعا می کنی .

فرمود: آرزوی شهادت دارم .

عرض کردم : شما همیشه در شهادت بلکه بالاتر از آن هستید، زیرا طبق فرمود: من آرزوی شهادت به معنی به خون آغشته شدن را می خواهم . (27)

از آن پس ، این شهید والا مقام به شهادت رسیده بودند و عنوان شهید ثالث (شهید سوم)معروف گردید، زیرا دو مجتهد بزرگ قبلا به شهادت رسیده بودند و به عنوان شهید اول و شهید دوم خوانده می شدند.

منظور از شهید اول ، شمس الدین محمد بن مکی دمشقی عاملی قدس سره شریف مؤ لف کتاب لمعه است که او را در جمادی الاولی محمد سال 768هجری قمری دمشقی عاملی بن مکی دمشقی ، عاملی قدس سره شریف مؤ لف کتاب لمعه

است كه او را در جمادى الاولى سال 768 هجرى قمرى به حكم علماى دربارى اهل سنت ، در شام گردن زدند و بدنش را سوزانيدند. و منظور از شهيد دوم زين الدين على بن احمد عاملى مؤ لف كتاب شرح لعمه قدس سره شريف است كه بر اثر توطئه قاضى كينه توز صيدا، سلطان سليمان يكى از سلاطين عثمانى ، فرمانى جلب او را صادر كرد، ماءمورين او را دستگير كرده و در مسير راه به استانبول ، در كنار دريا گردن زدند و بدنش را به دريا افكندند و سرش را براى سلطان بردند، شهادت او، در روز جمعه ، ماه رجب سال 966 هجرى قمرى رخ داد.

15- خود را با ریسمان به مسجد بست

در جریان بنی قریظه ، به خاطر خیانتی که یهودیان به اسلام و مسلمین کردند، رسول اکرم صلی الله علیه وآله تصمیم گرفت که کار آنها را یکسره کند. یهودیان از پیامبر صلی الله علیه وآله خواستند تا ابوبابه را پیش آنها بفرستند تا با او مشورت نمایند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: ابوبابه ! برو، ابوبابه هم دستور آن حضرت را اجابت کرده و با آنها به مشورت نشست .

اما او در اثر روابط خاصی که با یهودیان داشت ، در مشورت منافع اسلام و مسلمین را رعایت نکرد و یک جمله را گفت و اشاره ای را نمود که آن جمله و آن اشاره به نفع یهودیان و به ضرر مسلمانان بود.

وقتی که از جلسه بیرون آمد، احساس کرد که خیانت کرده است ، اگر چه هیچ کس هم خبر نداشت .اما قدم که بر می داشت و به طرف مدینه می

آمد، این آتش در دلش شعله ورتر می شد.به خانه آمد، اما نه برای دیدن زن و بچه ، بلکه یک ریسمان از خانه برداشت و با خویش به مسجد بست و گفت : خدایا تا توبه من قبول نشود، هرگز خودم را از ستون مسجد باز نخواهم کرد. گفته اند فقط برای خواندن نماز یا قضای حاجت یا خوردن غذا، دخترش می آمد و او را از ستون باز می کرد و مجددا باز خود را به آن ستون می بست و مشغول التماس و تضرع می شد و می گفت :

خدایا غلط کردم ، گناه کردم ، خدایا به اسلام و مسلمین خیانت کردم ، خدایا به پیامبر تو خیانت کردم خدایا تا توبه من قبول نشود، همچنان در همین حال خواهم ماند تا بمیرم .

این خبر به رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید فرمود: اگر پیش من می آمد و اقرار می کرد، در نزد خدا برایش استغفار می نمودم ولی او مستقیم نزد خدا رفت و خداوند خودش به او رسیدگی خواهد کرد.

شاید دو شبانه روز یا بیشتر از این ماجرا نگذشته بود که ناگهان بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه وحی نازل شد و در آن به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده شد که توبه این قبول مرد است .

پس از آن پیامبر فرمودند: ای ام سلمه ! توبه ابوبابه پذیرفته شد. ام سلمه عرض کرد: یا رسول الله ! اجازه می دهی که من این بشارت را به او بدهم ؟ فرمود: مانعی ندارد.

اطاقهای خانه پیامبر هر کدام دریچه

ای به سوی مسجد داشت و آنها را دور تا دور مسجد ساخته بودند، ام سلمه سرش را از دریچه بیرون آورد و گفت : ابوبابه ! بشارت بدهم که خدا توبه تو را قبول کرد.

این خبر مثل توپ در مدینه صدا کرد، مسلمانان به داخل مسجد ریختند تا ریسمان را از او باز کنند، اما اجازه نداد و گفت : من دلم می خواهد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با دست مبارک خودشان این ریسمان را باز نمایند.

نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمدند و عرض کردند: یا رسول اکرم ! ابوبابه چنین تقاضایی دارد پیامبر به مسجد آمد و ریسمان را باز کرده و فرمودند:

ای ابوبابه توبه تو قبول شد، آن چنان پاک شدی که مصداق آیه : یحب التوابین و یحب المطهرین گردیدی .الان تو حالت آن بچه را داری که تازه از مادر متولد می شود، دیگر لکه ای از گناه در وجود تو نمی توان پیدا کرد.

بعد ابولبابه عرض کرد: یا رسول الله !می خواهم به شکرانه این نعمت که خداوند توبه من را پذیرفته ، تمام ثروتم را در راه خدا صدقه دهم .

پیامبر فرمود: این کار را نکن . گفت : یا رسول الله اجازه بدهید دو ثلث ثروتم را به شکرانه این نعمت صدقه بدهم . فرمود: نه . گفت : اجازه بده نصف ثروتم را بدهم . فرمود: نه . عرض کرد: اجازه بفرمایید یک ثلث از آن را بدهم .فرمودند مانعی ندارد. (28)

16- مسجدالحرام و خربزه فروش

مرحوم حاج شیخ الاسلامی علیه الرحمه فرمودند: شنیدم از عالم بزرگوار و سید عالیقدر امام جمعه بهبهانی که در اوقات

تشرف به مکه معظمه روزی به عزم تشرف به مسجدالحرام و خواندن نماز در آن مکان مقدس از خانه خارج شدم و در اثناء راه خطری پیش آمد و خداوند مرا از مرگ نجات داد.

و با کمال سلامتی از آن خطر رو به مسجد آمدم و خداوند مرا مرگ نجات داد. و با کمال سلامتی از آن خطر رو به صاحبش مشغول فروش آنها بود.قیمت آن را پرسیدم ، گفت آن قسمت فلان قیمت دیگر ارزانتر و فلان قیمت است ، گفتم پس از مراجعت از مسجد می خرم و به منزل می برم ، پس به مسجدالحرام رفتم و مشغول نماز شدم ؛ در حال این خیال شدم که از قسمت گران آن خربزه بخرم یا قسمت ارزان ترش ، و چه مقدار بخرم و خلاصه تا آخر نماز در این خیال بودم و چون از نماز فارغ شدم . خواستم از مسجد بیرون روم و شخصی از در مسجد وارد و نزدیک من آمد و در گوشم گفت خدائیکه ترا از خطر مرگ امروز نجات داد.

آیا سزاوار است که در خانه او نماز خربزه ای بخوانی ؟.

فورا متوجه عیب خود شده و بر خود لرزیدم ، خواستم دامنش را بگیرم او را نیافتم .(29)

17- بیرون کردن دروغ پرداز از مسجد

ابوهریره یکی از دروغ پردازان و علمای درباری صدر اسلام است ، و برای شهرت طلبی و پول پرستی و حسب مقامی که داشت ، به دروغ ، حدیث جعل می کرد و آن را به رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت می داد.

روزی وارد مسجد کوفه شد و بالای منبر رفت ، و جماعتی در مسجد بودند،

شروع کرد به سخن گفتن ، تکیه کلامش این بود:

رسول خدا صلی الله علیه وآله گفت ، ابوالقاسم صلی الله علیه وآله گفت ، خلیل و دوستم رسول خدا صلی الله علیه وآله گفت در این هنگام جوانی از انصار که در مسجد بود، به جلو رفت و گفت : ای ابوهریره از تو در مورد حدیثی ، سؤ ال می کنم ، و تو را به خدا سوگند می دهم که اگر آن حضرت را در مورد علی علیه السلام (در غدیر خم) فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه ...

کسی که من مولا و رهبر او هستم ، پس علی علیه السلام مولا و رهبر او است ، خدایا دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار.

ابوهریره ، سوگند یار کدر که من این حدیث را از شخص پیامبر (ص) شنیدم وقتی که حاضران در مسجد، این سخن را از ابوهریره شنیدند (دریافتند که او با اینکه تصریح رسول خدا صلی الله علیه وآله را در مورد رهبری علی علیه السلام شنیده ، باز با دروغسازی و جعل احادیث بر ضد علی علیه السلام سخن می گوید وبا آن حضرت دشمنی می کند).

عده ای از جوانان بیدار در مسجد، برخاستند، او را سنگ باران کرده و مفتضحانه از مسجد بیرون نمودند (30)و به این ترتیب طبل رسوائی او را به صدا در آوردند و طشت رسوائی او را از نام جهان به زمین انداختند که صدای آن را همه شنیدند و تاریخ برای آیندگان این صدا را ضبط کرد تا همگان بشنوند و گول علمای درباری و شکم پرست را نخورند، و

به این ترتیب به مضمون حدیث فوق عمل کردند که باید با دشمنان علی علیه السلام دشمن بود.

18- پیامبر از شنیدن صدای گریه کودک در مسجد ناراحت شد

عصر پیامبر صلی الله علیه وآله بود، ظهر فرا رسید، مؤ ذن در مسجدالنبی مدینه اذان ظهر دعوت نمود، پیامبر صلی الله علیه وآله به مسجد آمد و مسلمین ازدحام کردند و صفوف نماز تشکیل شد، و نماز جماعت شروع گردید، در وسطهای نماز ناگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله می خواهد با شتاب و عجله نماز را تمام کند.

(خدایا چه می شد؟مگر بیماری شدیدی بر پیامبر صلی الله علیه وآله عارض گردیده است ؟او که همواره به وقار و آرامش در نماز سفارش می کرد، اکنون چرا مستحبات نماز را رعایت نمی کند، آن همه عجله برای چه ؟چرا؟یعنی چه ؟)

چند لحظه نگذشت که نماز تمام شد، مردم آن حضرت جهیدند، احوال پرسیدند، می گفتند: ای رسول خدا! آیا پیش آمدی شده ! حادثه بدی رخ داده ؟چرا نماز را این گونه یا عجله و سرعت به پایان رساندی ؟

پاسخ همه این چراها، فقط این جمله بود که پیامبر صلی الله علیه وآله به آنها فرمود: اما سمعتم صراخ الصبی

آیا شما صدای گریه و جیغ کودک شیرخوار را نشنیدید؟ (31)

معلوم شد، کودک ، شیر خواری در نزدیکی آنجا گریه می کند و کسی نیست که او را آرام نماید، پیامبر صلی الله علیه وآله نماز را با شتاب تمام کرد، تا کودک را آرامش و نوازش دهد.

19- محبت پیامبر به کودکان در مسیر مسجد

روزی پیامبر صلی الله علیه وآله برای نماز، به مسجد می رفت ، در راه ، گروهی از کودکان انصاری ، بازی می کردند ، تا آن اینکه آن حضرت ، همواره حسن و حسین را دیدند، دور آن حضرت آمدند، و لباس او خود را

آویخته ، و به گمان اینکه آن حضرت از یک سو نمی خواست ، آنها را نیز به دوش بگیرد، هر یک می گفت : کن جملی : شتر من باش .

آن حضرت از یک سو نمی خواست خود را به مسجد برساند.

بلال حبشی از مسجد بیرون آمد و به جستجوی پیامبر صلی الله علیه وآله پرداخت ، آن حضرت را در کنار جمعی از کودکان یافت ، جریان را فهمید، بلال قصد کرد که کودکان را گوشمالی دهد، تا آن حضرت را آزاد کنند.

آن حضرت ، بلال را از اجرای تصمیم خود، نهی کرد و فرمود: تنگ شدن وقت نماز برای من محبوبتر از رنجاندن این کودکان است ، سپس به بلال فرمود: برو حجره ای خانه را گردش کن که آنچه (از گرو و یا خرما و...) یافتی بیاور، تا خود را از این کودکان باز خرید کنم .

بلال رفت و پس از جستجو، هشت دانه گردو یافت به حضور پیامبر (ص) آورد، پیامبر به کودکان فرمود:

اتبعون جملکم بهذه الجویزات

آیا شما شتر خود را به این گردوها می فروشید؟.

کودکان به این داد و ستد راضی شدند، و گردوها را گرفتند و آن حضرت را آزاد نمودند، پیامبر صلی الله علیه وآله به راه خود به طرف مسجد ادامه داد، در حالی که می فرمود:

رحم الله اخی یوسف باعوده بثمن بخس دراهم معدوده ...

خداوند برادرم ،یوسف را رحمت کند، که او را (برادرانش) به چند درهم اندک فروختند (چنانکه این مطلب در آیه 20 سوره یوسف آمده است)

اما این کودکان ، مرا به هشت دانه گردو فروختند، با این فرق که

برادرانی یوسف ، وی را از روی دشمنی فروختند، ولی این کودکان از روی نادانی فروختند .

وقتی بلال این همه محبت را دید، تحت تاءثیر قرار گرفت ، و به پای مبارک آن حضرت افتاد، و به اظهار تواضع کرد و گفت :

الله اعلم حیث یجعل رسالته .

خداوند می داند که مقام رسالت را در وجود چه کسی قرار دهد؟ (32)

20- ریاکاری هارون و بنای مسجد

هارون الرشید در بغداد مسجدی احداث کرد و بر سر در آن خود نام را نوشت ، روزی که برای بررسی به آن مسجد آمده بود بهلول رسید و گفت چه ساخته ای ؟

- خانه خدا را بنا کرده ام .

-دستور بده تا اسم مرا بجای اسم تو بر دیوار نقش کنند. شاه غضبناک شد و گفت من مسجد ساخته ام و، بر آن تو را بنویسم ؟

بهلول گفت : پس چرا می گوئی خانه خدا؟

- پس چه بگویم ؟

- بگو خانه خودم .

یعنی بنایی که برای شهرت شخصی است نام آن را خانه خدا گذاشتن نادرست است زیرا برای خدا نیست .(33)

21- ناصرالدین شاه ، از خراب کردن مسجد منصرف شد

ناصرالدین شاه تصمیم گرفت بود، خیابان ناصرخسرو را بکشد. مسجد کوچکی که در مسیر بود می خواست خراب کند و جای دیگر مسجد بزرگتر بسازد که به خیال خود تبدیل به احسن نموده باشد. چون خبر به حاجی ملا علی کنی رسید این سوره را برایش نوشت :

بسم الله الرحمن الرحیم

الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل .الم یجعل کیدهم فی تضلیل و ارسل علیهم طیرا ابابیل .ترمیهم بحجاره من سجیل . فجعلهم کعصف ماءکول .

حاج ملاعلی کنی با نقل این سوره به شاه فهماند که مسجد خانه خدا است ، کسانی که بخواهند خانه خدا را خراب کنند، تباه می شوند. شاه از خراب کردن مسجد صرف نظر نمود و دستور داد از محل بزرگوار ناصرالدین شاه را از ماهیت شوم فراموشخانه فراماسونری میرزا ملکم خان مطلع ساخت و به مسدود ساختن و پراکنده ساختن عناصر جاسوس آن وادار ساخت .

22- امام خمینی : در این مسجد از من نامی برده نشود

آقای شیخ حسن صانعی نقل کردند که قبل از آنکه امام تبعید بشود، صاحب یکی از کارخانجات بزرگ در تهران که مسجدی می ساخت ، برای تبلیغ و امامت در این مسجد از امام تقاضا می کند که ایشان یک مبلغ اعزام کنند که مردم را ارشاد نمایند.

امام ابتداء با اکراه این موضوع را می پذیرند ولی پس از تعیین یک روحانی در هنگام اعزام به او می فرمایند:

وظیفه شما علاوه بر تبلیغ و ارشاد این است که دو موضوع را از یاد نبرد:

1- در این مسجد از من نامی برده نمی شود . .

2- برخورد شما با بانی مسجد به گونه ای باشد که خیالی نکند که به ثروت و مال او

چشم طمع دوخته ایم . (34)

23- فاطمه علیه السلام حامی پدر در مسجد

یکی از روزها قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله ، ابوجهل عده ای از افراد پست را جمع کرده بود که وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله در مسجدالحرام در نماز به سجده رفت ، شکمبه گوسفندی را بر سر آن حضرت بیفکند.

این عمل ناجوانمردانه انجام شد و ابوجهل و مزدورانش با صدای بلند خندیدند بعضی از یاران پیامبر این صحنه را دیدند، اما جراءت نکردند پیش رفته و آن شکمبه را بردارند.

این خبر به گوش فاطمه خردسال رسید، با شتاب به مسجدالحرام رفت و آن را برداشت و با سرکوب کرد و بر آنها نفرین نمود.(35)

به این ترتیب دختر بزرگوار پیامبر صلی الله علیه وآله در آن سن و سال کمتر از ده سال ، درس فداکاری و ایثار و شجاعت را به همه ویژه به دختران و زنان آموخت ، که آنها نیز باید دوش به دوش مردان از حق برخیزند.

24- مساجد و امدادگری به فقراء

روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد مدینه ، نماز ظهر می خواندند، علی علیه السلام نیز حاضر بود، فقیری وارد مسجد شد، و از مردم خواست که به او کمک کنند، هیچ کس به او چیزی نداد.

دل فقیر شکست و عرض کرد: خدایا گواه باش که من در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله درخواست کمک کردم ولی هیچ کس به من کمک نکرد.

در این هنگام علی علیه السلام که در رکوع نماز بود، با انگشت کوچکش اشاره کرد، فقیر به جلو آمد و با اشاره علی علیه السلام ، انگشتر را از انگشت علی علیه السلام بیرون آورد و رفت .

رسول خدا پس از نماز

به خدا متوجه شد و عرض کرد:

پرودگار را برادرم موسی از تو تقاضا کرد:

رب اشرح لی صدری * و یسترلی امری * واحلل عقده من لسانی یفقهو اقولی و اجعل لی وزیرا من اهلی * هارون اخی * اشدد به ارزی * و اشرکه فی امری .(36)

سینه مرا گشاده دار، کار مرا آسان کن ، و گره از زبانم بگشا، تا سخنان مرا بفهمند، و وزیری از خاندانم برای من قرار بده ، برادرم هارون را، به وسیله او پس از این پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد:

الهم اشرح لی صدری * و یسترلی امری * و اجعل لی وزیرامن اهلی ، علیا، اشدد به ازری * و اشرکه به ظهری .

پرودگارا سینه مرا گشاده دار -کار مرا آسان گردان ، و وزیری از خاندان من برایم قرار بده که علی) باشد، بوسیله او پشتم را محکم کن .

هنوز سخن پیامبر صلی الله علیه وآله به پایان نرسیده بود که جبرئیل نازل شد و این آیه (سوره مائده آیه 55) را نازل کرد:

انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنو الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکاه و هم راکعون .

(سرپرست و رهبر شما، تنها خدا است و پیامبر صلی الله علیه وآله او، و آنها که ایمان آورده اند و نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع ، زکات می پردازند.

به این ترتیب ، ولایت و رهبری علی علیه السلام پس پس از پیامبر صلی الله علیه وآله از سوی خدا اعلام گردید. (37)

25- مسجدسازی سلمان در زادگاه خود

پس از آنکه در سال 16 هجری ، کشور ایران ، تحت پرچم اسلام قرار گرفت

و به دست مسلمانان ، از زیر یوغ شاهان ستمگر ساسانی آزاد شد، سلمان فارسی ، پس از حدود 16 سال هجرت انقلابی ، به وطن بازگشت ، و به عنوان استاندار مدائن (پایتخت سابق شاهان ساسانی) به اداره امور پرداخت .

و پس از فتح اصفهان ، سلمان به زادگاهش ، روستای جی - یا - جیان رفت ، به آنجا آمد و مدتی در آنجا ماند و امور مذهبی و اجتماعی همشهریان خود را از نزدیک بررسی کرد، و با همت والای خود، برای رفع مشکلات ، و سامان یافتن امور آنجا ماند و امور آنجا، تلاش کرد، او دریافت که روستای جی نیاز به مسجد دارد، با کمک همشهریان خود، مسجدی را تاسیس نمود، و مردم را به نماز جماعت و اجتماع در مسجد فراخواند، و پس از سرو سامان دادن اوضاع روستای خود، به مدائن بازگشت .(38)

26- دانشمند اروپایی از مساوات در مسجد چه می گوید

هراس لیف دانشمند اروپایی درباره نماز می گویند:

من بسیاری از کلیساها و معابد را دیده ام که در آن جاها مساوات برقرار نیست و طبیعتا معتقدم بودم که باید همین تبعیض در داخل معابد اسلامی عم حکم فرما باشد

ولی هنگامیکه در روز عید فطر در مسجدی در لندن ، ملاحظه کردم که عالی ترین نوع مساوات در میان مسلمانان وجود دارد، سخت دستخوش حیرت گردیدم ، من دیدم که نژادها مختلف و شخصیتهای عالی و دانی ، در کنار یکدیگر قرار گرفته اند و برادرانه مشغول عبادت هستند.

مانند آن در مسجد نوبنیاد از بلاد ممباساه نیز دیدم که کارگران با سیاستمداران دست می دهند و تکلفات و تشریفات از میان آنها برداشته شده است

.

هیچ کس در هیچ مقامی ، از ایستادن در کنار دیگران برای نماز ناراحت نیست صف ها کاملا منظم و همه در یک ردیف ایستاده اند، زیرا آنجا امتیازی نیست و همه در پیشگاه خداوند برابرند.

هیچ کس را بر دیگری رجحان نیست .هنگامی که پیشوا و امام مسجد مسلمانان ، به من گفت که به عقیده مسلمانان همه انبیاء بر حق بردند و کتاب های آنها از جانب خداوند است ، گمان کردم گوشه بد شنیده است .

زیرا این نخستین باری بود که از یک رهبر دینی چنین سخنی را می شنیدم . از این رو دیگر برای من شکی باقی نماند که اسلام صلاحیت دارد که دین جهانی گردد. (39)

27- نماز در مسجد اهل تسنن

ابن ابی عمیر می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم : برای من ناخوشایند است که در مساجد آنها (منظور مساجد عامه و اهل تسنن است) نماز بخوانیم حضرت فرمودند: ناخوشایند نباشد !چون هیچ مسجدی از مساجد بنا نمی شود مگر بر قبر پیامبری و یا وصی که کشته شده باشد؛ خداوند تعالی دوست دارد که به برکت آن ریشه از خون آن پیامبر صلی الله علیه وآله و وصی پیامبر مقتول در آن بقعه نام او برده شود.نمازهای واجب خود را در این مسجدها بخوان و نوافل خود را بخوان و آنچه از تو فوت شده است قضا کن .(40)

28- توجیه بنیانگذاران مسجد ضرار

از حوادث معروف زمان پیامبر صلی الله علیه وآله ماجرای مسجد ضرار است ، که جمعی از منافقین مدینه ، در نزدیکی مسجد قبا، مسجدی ساختند و وانمود کردند که طرفدار اسلام هستند و حتی برای گسترش اسلام ، مسجد می سازند، ولی هدفشان این بود تا زیر ماسک مسجد بود، تفرقه افکنی کنند و با حکومت اسلامی مخالفت نمایند.آنها به حضور پیامبر صلی الله علیه وآله آمده و توطئه خود را چنین توجیه کردند:

محل سکونت قبیله بنی سالم تا مسجدالنبی صلی الله علیه وآله دور است ، ما قصد داریم برای پیرمردان از کار افتاده و ناتوانان بیمار، مسجدی بسازیم ، که در آن نماز بگذارند و سایر مردم در شبهای بارانی که قدرت آمدن به مسجد شما ندادند، در این مسجد جمع شوند و نماز بخوانند و مراسم مذهبی خود را انجام دهند.

آنها حتی سوگند یاد کردند، که نظری جز نیکی و خدمت نداریم .

پیامبر صلی الله علیه وآله به

آنها اجازه داد و جریان جنگ تبوک (در سال نهم هجرت) پیش آمده و رسول خدا صلی الله علیه وآله عازم تبوک شد.

هنگام بازگشت ، هنوز پیامبر صلی الله علیه وآله به دروازه مدینه نرسیده بود، منافقین توطئه گر، خود را به رسول خدا صلی الله علیه وآله رسانده و از آن حضرت خواستند که به آن مسجد بیاید و آن را افتتاح کند، و در آن نماز بگزارد، تا مسجد بودن آن مرکز، رسمیت یابد.

در این هنگام جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شد و آیات 107 تا 110 سوره توبه را نازل کرد.

در آیه 107 سوره توبه چنین می خوانیم :

والدین اتخذوا مسجدا ضرارا و کفرا و تفریقا بین المومنین و ارصادا لمن حارب الله و رسوله من قبل و لیخلفن ان اردنا الا الحسنی و الله یشهد انهم لکاذبون

(گروهی دیگر از آنها) کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان (به مسلمین) و (تقویت) کفر و تفرقه میان مؤ منان و کمینگاه برای کسی که با خدا و پیامبرش از قبل مبارزه کرده بود، آنها سوگند یاد می کنند که نظری جز نیکی (و خدمت) نداشته ایم ، اما خداوند گواهی می دهد که آنها دروغگو هستند

به این ترتیب آن مسجد به عنوان مسجد ضرار و مسجد کفر و مسجد تفرقه اند و کمینگاه بر ضد مؤ منین مجاهد معرفی گردید.

پیامبر صلی الله علیه وآله دستور داد، آن مرکز به ظاهر مسجد را سوزاندند و ویران کردند، و محل آن را مرکز ریختن زباله های مدینه قرار دادند، و غائله توطئه منافقان توجیه گر و دروغساز، پایان

یافت .

آری آنها با توجیه ساختن مسجد برای بیماران ، ناتوان ، همسایگان مسجد در شبهای بارانی و.... و تحت استتار این گفتار زیبانما، می خواستند به بزرگترین جنایت یعنی تفرقه بین مسلمین دست بزنند، و اساس حکومت اسلامی را مورد هجوم قرار دهند، که دستور پیامبر صلی الله علیه وآله و هوشیاری مسلمین ، به زودی آنها را دروغگو و توجیه گر.(41)

29- بردن فرش مسجد به حسینیه جایز نیست

می دانیم که هر چیزی که وقف جای مخصوصی شده ، جایز نیست در جای دیگر به مصرف برسد، در یکی از شهرها یکی از هیئتها به نام حضرت عباس ، زیلوهای مسجد را به حسینیه بردند، آخوند آنجا را به اینجا آورده اید.

رئیس گفت : آشیخ !حضرت عباس علیه السلام در کربلا دو دستش را داد، حالا خدا راضی نیست که دوستان عباس علیه السلام روی زیلوهای خانه اش ، برای آن حضرت سینه بزنند!!

آخوند در پاسخ گفت : حضرت عباس علیه السلام دو دستش را نداد که هرج و مرج باشند، بلکه داد تا به قانون اسلام عمل شود و هر چیزی از روی حساب باشد مثل بیت المال مثلا اداره برق یا اداره کشاورزی ، جایز نیست به اسم اینکه همه از بیت المال است .وسائل آن اداره را در این اداره و به عکس ، مصرف کرد.

30- شعار شهید فَخ از مناره مسجد

عصر خلافت منصور دوانیقی (دومین خلیفه عباسی) بود، حسین بن علی بن حسن مثلث در روز هشتم ذیحجه سال 169 هجری قمری ، با جمعی از یاران و بستگان بر ضد طاغوتیان بنی عباس قیام کرد، و در سرزمین فخ در حدود یک فرسخی مکه) به شهادت رسیدند، از این رو، حسین بن علی بن حسن مثلث به شهید فخ معروف گردید.

امام جواد علیه السلام فرمود: برای ما اهل بیت بعد از کربلا، قتلگاهی بزرگتر از فخ دیده نشده است (42)

جالب اینکه : چون جمله حی علی خیر العمل در اذان ، شعار شیعیان بود، حسین بن علی ، شهید فخ قیام خود را با این شعار، شروع کرد.

فرماندار مدینه که از

طرف منصور دوانیقی منصوب شده بود، در مسجدالنبی نشسته بود، و مؤ ذن بر فراز مناره مسجد اذان می گفت ، حسین بن علی شمشیر به دست از مناره مسجد بالا رفت و به مؤ ذن گفت :بگو: حی علی خیر العمل) ، مؤ ذن وقتی شمشیر او را دید فریاد زد: حی علی خیر العمل .

فرماندار وقتی که این جمله را شنید، خیال کرد یکی از علوی ها قیام کرده است ، وحشت زده شد، خواست بگوید: درهای مسجد را ببندید. گفت :

استرها را ببندید (43)

31- نیات عمار یاسر در ساختن مسجد

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله از مکه به مدینه ، هجرت نمود، دستور داد، مسجدی بسازد، و فرمود:

هر کس یک خشت بیاورد، فلان و فلان مقدارت پاداش دارد، مسلمانان با عشق و اشتیاق ، خشت می ساختند و می آوردند و دیوار مسجد را می ساختند.

در این میان ، رسول خدا صلی الله علیه وآله دید عمار یاسر دو خشت ، به دست گرفته می آورد، به او فرمودند: چرا دو خشت در دست گرفته ای گرفته ای ، سنگین است و رنجور خواهی شد؟ (با توجه به اینکه خشتها بزرگ و سنگین بودند).

عمار عرض کرد: یا رسول الله ؛واحده منک ، واحده منی .: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله یکی را برای خودم ، و یکی را به نیابت از شما می آورم مقام شما، ارجمندتر از آن است که ما بگذاریم ، شما خشت بردارید، از طرفی ، نمی خواهم که آن پاداش را تنها ما ببریم ، و تو نبری ، این است که به نیابت از شما، خشت می

آورم .

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: جزاک الله خیرا: خداوند پاداش نیک به تو عنایت فرماید.(44)

32- دعای پیامبر برای خانمی که مسجد را جاروب می کرد

مسجد النبی صلی الله علیه وآله در مدینه ، مقر حکومت و رهبری دینی و سیاسی فخر عالم امکان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله گرچه نسبتا کوچک و بسیار ساده بود اما نقش عظیم آن در تحولات فکری بشری و تکامل معنوی انسان و پاسداری از حریم حق و عدالت و مبارزه با گمراهی و ستمکاری بی نظیری است و در همانجا است که هم طهارت معنوی و هم طهارت مادی به اهل ایمان آموخته می شد و بدون شک به پاکیزگی آن اهتمام می گردید

گفته اند که در آن عصر بانوئی حبشی و سیاه پوست ، به نام محجبه یا ام محجن همواره غبار و خاشاک و مانند آنها را از مسجد جمع می کرد و خارج می ساخت .(45)

شبی او از دنیا رفت و روز بعد که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله از مرگ او آگاه شد، فرمود آیا به من اطلاع نمی دهید؟

سپس آن حضرت قرار گرفتند و آن خضرت برای او نماز خواند و دعا کرد.همچنین نقل شده که آن خضرت فرمودند، او را می بینم در بهشت که همچنان به جمع آوری خاشاک از مسجد مشغول است و نیز گفته اند که هنگامی که آن حضرت بر قبر او گذشت فرمود این قبر کیست ؟

گفتند قبر ام محجن فرمود آیا همان خانمی که مسجد را جاروب می کرد؟

عرض کردند بله سپس آن حضرت برای او نماز خواند در حالی که مردم پشت آن صف بسته بودند، در جای دیگر

ذکر شده است که آن حضرت فرمود برای آن بانو نزد خدا دو چندان پاداش است .(46)

33- سفارش آیت الله بروجردی به آسان گیری در شرائط مسجد آلمان

یکی از علمای برجسته و مبلغین ورزیده که حضرت آیت الله العظمی بروجردی قدس سره شریف ایشان را برای تبلیغ اسلام به اروپا فرستاد، مرحوم دانشمند معظم حجه الاسلام آقای شیخ محمد محققی قدس سره شریف بود، ایشان که به دو زبان انگلیسی و آلمانی تسلط داشت از طرف آقای بروجردی قدس سره شریف در ماه ربیع الاول سال 1357 قمری به هامبورک آلمان رفتند و در آنجا بهترین نقطه شهر، در کنار دریاچه آلستر مسجد بسیار آبرومندی در زمینی که مساحت آن چهار هزار متر مربع بود، ساخته و تکمیل نمودند، (47)و هم اکنون مرکز علمی و مذهبی اسلامی در آن دیار می باشد.

مرحوم آقای محققی نقل می کرد: در یکی از سفرها به ایران آمدم و به محضر حضرت آیت الله العظمی بروجردی قدس سره شریف رفتم و با اظهار نگرانی عرض کردم :

ما در اروپا مشکلی داریم ، و آن اینکه آقایان نوعا با خانمهایشان به مسجد می آیند، و متاءسفانه این دستور، روشن است ، زیرا سختگیری موجب گریز و فرار تازه مسلمانان و یا آنان که اسلام سطحی دارند خواهند شد، باید کم کم آنها را جذب کرد، و مرحله به مرحله آنها را با اشتیاق و رغبت - نه تحمیل - به مراحل عالی اسلام کشانید.

34- چهار عیبجو در مسجد

چهار نفر برای نماز به مسجد رفتند، و مشغول نماز شدند، در این هنگام مؤ ذن مسجد وارد مسجد شد، یکی از آنها در نماز به او گفت :

ای مؤ ذن آیا وقت شده بود که اذان گفتی ؟

دومی گفت : آهای ! در نماز سخن گفتی و نمازت باطل شد.

چهار می گفت

شکر خدا که من در نماز، حرف نزد مسجد :

آن چهارم گفت حمدالله که من

در نیفتادم به چه ، چون آن سه تن

نماز هر چهار نفر به این ترتیب باطل شد.

پس ای برادر، غافل مباش ! که عیبگوئی ، چه بسا موجب گمراهی خود انسان می شود، و عیبجوها بیشتر در راه گمراهی می افتند

پس نماز هر چهاران شد تباه

عیب گویان ، بیشتر گم کرده راه (48)

35- نماز جماعت صبح در مسجد

امام صادق علیه السلام فرمودند: پیامبر صلی الله علیه وآله (طبق معمول) برای ادای نماز صبح با جماعت ، وارد مسجد شد، پس از نماز به پشت سر نگاه کرد و دید عده ای از مسلمین برای نماز نیامده اند، نام آنها را به زبان آورد و فرمود:

آیا این افراد در نماز شرکت نمودند؟ !

حاضران عرض کردند: نه .

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آگاه باشید، بر افراد منافق ، نمازی ، سخت تر از عشاء نماز صبح نیست .

و لو علموا ای فضل فیهما لا توهما و لو حبوا

اگر آنها پاداش بسیار نماز صبح و عشاء را با جماعت ، در می یافتند، گر چه چهار دست و پا (مانند راه رفتنت کودکان شیر خوار) باشد، خود را به جماعت می رساندند. (49)

35- تعطیلی جمعه و حضور در مسجد جامع

می گویند شاه غازی فخر الدوله در ترغیب ملت و رعیت نسبت به عبادت و طاعت و امور مذهبی ، مساعی جمیله و تلاش زیاد مبذول می داشت ، از جمله اینکه ، دستور داده بود، همگان باید روز جمعه را تعطیل نمایند و در مسجد جامع جمع شوند و مشغول عبادات و طاعات گردند.

این دستور دینی شاه را، تمامی طبقات و صنوف به کار بسته و اجراء نمودند، جز عده ای از صاحبان حرفه و صنعت که دچار فقر بوده و از تعطیلی جمعه صدمه می دیدند.

اینان به پیش غازی رفتند و گفتند: ما صاحب عائله و اطفال بسیار هستیم و در تمامی روز باید مشغول کار باشیم تا نان و زندگی آنان را تاءمین نماییم .

بدین جهت ما قادر به تعطیل نمودن روز جمعه نیستیم و اگر تعطیل نکنیم

با پی گیری و اذیت ماءموران مواجه می شویم ، چاره ما چیست ؟

شاه غازی دستور داد از بیت المال برای آن عده و جماعت که در روزهای جمعه قادر به تعطیل نمودن کار خود نیستند، وظیفه و حقوق معین نمایند تا آنان نیز امکان اشتغال به عبادت و اطاعت در روز جمعه را مثل سایرین داشته باشند.

جالب این است که روزی یکی از ماءموران مشاهده کرد که مردی از حقوق بگیران و از همان هائی که شکایت به پیش شاه برده بودند، بدون وضو نماز می خواند.

ماءمور به تاءدیب او پرداخت و او را سرزنش کرد. آن شخص اعتراض کرده و گفت : چرا اذیتم می کنی ؟ !

ماءمور گفت : حقوق می گیری و نماز را بی وضو می خوانی ؟ !

گفت : این مقدار پول را که شاه به من می دهد، مزد نماز من است و من آن را می خوانم ! اگر می خواهید وضو بگیریم ، باید مزد اضافی برایم پرداخت نمائید !!

این جریان به گوش شاه غازی رسید و از پاسخ کارگر خوشش آمد، دستور داد یک سوم مزدی را که قبلا می گرفت بر حقوقش اضافه نمایید !(50)

36- گوشه نشین مسجد سهله

در شهر نجف مردی ایرانی صحافی می کرد و نامش حاج باقر بود.جمعی به شوخی به او گفتند: از چه تقلید می کنی ؟.

او در پاسخ گفت : از سید کاظم یزدی تقلید می کنی ؟

پرسیدند: چرا؟

در پاسخ گفت : هنگامی که میرزا شیرازی قدس سره شریف از دنیا رفت ، هر کدام از علماء پرچم مرجعیت را برافراشتند، ولی سید محمد کاظم یزدی قدس سره شریف به مسجد سهله رفت و گوشه

نشین شد از این رو من از او تقلید می کنم !

این سخن آن مرد صاف دل و عامی (بدون علم) بیانگر عظمت معنوی ، و تواضع و بی هوائی ، سید محمد کاظم یزدی قدس سره شریف بود، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل .(51)

37- گوشه نشین مسجد سهله

در شهر نجف مردی ایرانی صحافی می کرد و نامش حاج باقر بود.جمعی به شوخی به او گفتند: از چه کسی تقلید می کنی ؟.

او در پاسخ گفت : از سید کاظم یزدی قدس سره شریف تقلید می کنم .

پرسیدند: چرا؟

در پاسخ گفت : هنگامی که میرزای شیرازی قدس سره شریف از دنیا رفت ، هر کدام از علماء پرچم مرجعیت را بر افراشتند، ولی سید محمد کاظم یزدی قدس سره شریف به مسجد سهله رفت و گوشه نشین شد از این رو من از او تقلید می کنم !.

این سخن آن مرد صاف دل و عامی (بدون علم) بیانگر عظمت معنوی ، و تواضع و بی هوائی ، سید محمد کاظم یزدی قدس سره شریف بود. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل .(52)

38- مسجد اعظم و خراب کردن قبور

آیه الله العظمی بروجردی قدس سره شریف در مساءله ولایت فقیه نظریه وسیع داشت ، وقتی که تصمیم گرفت در کنار مرقد شریف حضرت معصومه اعظم را بنا کند، در مورد زمین این مسجد، به مقبره هائی برخورد می کرد که می بایست خراب گردد تا ضمیمه مسجد شود، این مقبره ها خریدنی نبود، یا ورثه بعضی از صاحبان مقابر، مشخص نبود، آقای بروجردی دستور داد که همه را خراب کنند.

مرحوم آیت الله شیخ مرتضی حائری (فرزند ارشد حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم) به خدمت آقای بروجردی رسید، و در این رابطه از ایشان پرسید:

شما برای فقیه ، چه سمتی قائل هستید که دستور داد که همه را خراب کنند.

مرحوم آیت الله شیخ مرتضی حائری (فرزند ارشد حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم)

به خدمت آقای بروجردی رسید، و در این رابطه از ایشان پرسید:

شما برای ، فقیه ، چه سمتی قائل هستید که دستور به هم زدن این ساختمانهای قبور را می دهید (منظور ساختمانهای قبوری بود که ممکن نبود از صاحبان آنها رضایت گرفت .).

آقای بروجردی در پاسخ فرمودند: ما فقیه را در قدرت و اختیار، تالی تلو (جانشین بسیار نزدیک) امام معصوم علیه السلام می دانیم . (53)

39- سبقت در فراز از مسجد

مؤ ذنی تکبیر گفت و مردم به تعجیل و شتاب ، روی به مسجد نهادند و برای صف جلو او هم سبقت می گرفتند.

ظریفی حاضر بودند گفت : والله اگر مؤ ذن به جای حی علی صلواه ، حی علی الزکاه می گفت ، مردم در فراز از مسجد بر همدیگر سبقت می گرفتند.(54)

40 -زاهد قلابی در محراب مسجد گفت : کخ کخ !

شیخ عبدالسلام بصری با نسبت دادن کرامت و احوال غیبی به خود، جمعی را فریفته و در اطراف خود جمع کرده بود.

برای فریب بیشتر مریدان ، روزی در محراب مسجد بصره در حین خواندن نماز ناگهان گفت : کخ کخ !مردم تعجب کردند .و

گفت : من که اینجا مشغول نماز بودم ، دیدم سگی داخل کعبه شده ، با کخ گفتن : او را از آنجا بیرون کردم ، تا خانه را آلوده نکند. مریدان خوشحال شدند و آن را از کرامتهای شیخ دانستند.

یکی از مریدان خر مقدس ، کرامتهای شیخ را برای زن خود بیان کرد.

آن زن آگاه برای رسوا کردن شیخ قلابی ، از طریق شوهرش روزی شیخ و مریدان را به مهمانی دعوت کرد و برای هر یک ظرفی از غذا و بر روی آن مرغی پخته گذاشت اما مرغ شیخ را در زیر غذا پنهان نمود.

شیخ عصبانی شد و گفت : چرا به من اهانت شده و ظرفی بدون مرغ آورده ای ؟

ناگهان آن زن زیرک و آگاه فریاد زد: ای کسی که از مسجد بصره ، سگ را در کعبه مشاهده می کنی ، چگونه جوجه را زیر مشتی برنج نمی بینی ؟ !

او خجل شد و پرده از چهره عوامفریبش برداشته شد.

41 - فردا او را در مسجد رسوا می کنم !

در شهر صیدا پس از نماز صبح ، یکی از نمازگزاران برخاسته و روی پله اول منبر ایستاده و فریاد زد:

ای مؤ منین ! بدانید که روز قبل در همین مسجد است و اکنون از بردن نام او خودداری می کنم به شرطی که امشب عصا را از بالای در به داخل منزلم بیاندازد، منزل من هم وصل

به دیوار همین مسجد است اگر نیاورد، فردا او را همین مسجد رسوا می کنم .

یک هفته بعد یکی از مؤ منین پرسیدند که راستی آن دزد، عصای تو را آورد؟آن مرد با خنده گفت : همان شبی که روزش اعلام کردم ، بیست و دو عدد عصا به منزل من پرتاب شد.(55)

42- قبیله مسجد چرا تغییر پیدا کرد

مرحوم فیض کاشانی در کتاب وافی باب بدوالقلبه می نویسد که :

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله در مکه بعد از نبوت سیزده سال به سوی بیت المقدس نماز خواند تا آنکه یهودیان آن حضرت را مورد سرزنش قرار دادند وگفتند که :

تو تابع قبله ما هستی ، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله غمناک گردید و بعضی از شبها حضرت سر به سوی آسمان بلند می کرد و از این جریان به خدا مطالبی را در میان می گذاشت ، روزی بعد از نماز صبح ، هنگام ظهر دو رکعت نماز خوانده بود که جبرئیل آمد و گفت :

قد نری تقلب وجهک فی السماء فلونو لینک قبله ترضیها فول وجهک شطر المسجد الحرام .

ای پیامبران ما می بینیم که سر به آسمان نمی کنی و رو به سوی ما می آوری ، پس به همین زودی ما تو را برمی گردانیم به سوی قبله ای که مخصوص تو باشد، پس رویت را بگردان به سمت مسجدالحرام .

صفوفی که پشت سر حضرت بودند تمامی به سوی کعبه رو می آوردند و از آن روز مسجدالحرام قبله مسلمین قرار گرفت .(56)

43- افراط در مسجد تازه مسلمان را از نماز فراری داد

دو همسایه ، که یکی مسلمان و دیگری نصرانی بود، گاهی با هم راجع به اسلام سخن می گفتند.مسلمان که مرد عابد و متدینی بود آن قدر اسلام توصیف و تعریف کرد که همسایه نصرانیش به اسلام متمایل شد، و قبول اسلام کرد.

شب فرا رسید، هنگام سحر بود که نصرانی تازه مسلمان دید در خانه اش را می کوبند ، متحیر و نگران پرسید:

کیستی ؟ از پشت در صدا بلند شد: من فلان

شخصم و خودش را معرفی کرد، همان همسایه مسلمان بود که به دست او به اسلام تشرف حاصل کرده بود!

در این وقت شب چه کار داری ؟ زود وضو بگیر و جامه ات را بپوش که برویم مسجد برای نماز.

تازه مسلمان برای اولین بار در عمر خویش وضو گرفت ، و به دنبال رفیقش مسلمانش روانه مسجد شد.هنوز تا طلوع صبح خیلی مانده بود.

موقع نافله شب بود، آن قدر نماز خواندند تا سپیده دمید و موقع نماز صبح رسید.نماز صبح را خواندند و مشغول دعا و تعقیب بودند که هوا کاملا روشن شد.تازه مسلمان حرکت کرد که برود به منزلش ، رفیقش گفت : کجا می روی ؟ گفت : می خواهی برگردم به خانه ام ، فریضه صبح را که خواندیم دیگر کاری نداریم .

مدت کمی صبر کن و تعقیب نماز را بخوان تا خورشید طلوع کند.

گفت : بسیار خوب .

تازه مسلمان نشست و آن قدر ذکر خدا کرد تا خورشید دمید.برخاست که بروم ، رفیق مسلمانش ، قرآنی به او داد و گفت : فعلا مشغول تلاوت قرآنی باش تا خورشید بالا بیاید، و من توصیه می کنم که امروز نیت روزه کن ، نمی دانی روزه چقدر ثواب و فضیلت دارد؟

کم کم نزدیک ظهر شد.گفت : صبر کن چیزی به ظهر نمانده ، نماز ظهر را در مسجد بخوان .

نماز ظهر خوانده شد.به او گفت : صبر کن طولی نمی کشد که وقت فضیلت نماز عصر می رسد، آن را هم در وقت فضیلت نماز عصر می رسد، آن را هم در وقت فضیلتش بخوانیم .

بعد از خواندن نماز گفت : چیزی

از روز نمانده او را نگاه داشت تا وقت نماز مغرب رسید، گفت : یک نماز بیشتر باقی نمانده و آن عشاء است

صبر کرد تا در حدود یک ساعت از شب گذشته ، وقت ، نماز عشاء (وقت فضیلت) رسید و نماز عشاء را هم خواندند، تازه مسلمان حرکت کرد و رفت .

شب دوم هنگام سحر بود که باز صدای در را شنید که می کوبند پرسید:

کیست ؟

گفت : من فلان شخص همسایه ات هستم ، زود وضو بگیر و جامه ات را بپوش که به اتفاق به مسجد برویم .

من همان دیشب که از مسجد برگشتم ، از این دین استعفا دادم . برو یک آدم بیکارتری پیدا کن که کاری نداشته باشد، و وقت خود را بتواند در مسجد بگذراند، من آدمی فقیر و عیالمندم ، باید دنبال کار و کسب روزی بروم (57)بفرمائید !؟ آیا دین ما چنین از ما خواسته که تبلیغ کنیم یا از ما خواسته که با واقعیت و حقائق ، دین را تبلیغ کنیم .

و دیگر اینکه تمام عزیزان باید متوجه شوند که کاملترین و بهترین و جامع ترین دین درانی دنیا، دین مبین اسلام است که ما را هم به عبادت و نماز فراخوانده ، و از طرفی هم به کار و تلاش و کسب حلال .

44- شب خواب دیدم و صبح بانی مسجد پیدا شد

یکی از مراجع تقلید مرحوم آیت الله العظمی سید محمد حجت قدس سره شریف بود که مدرسه علمیه حجتیه قم را بنا نهاد، وی در ماه شعبان 1310 هجری در شهر تبریز متولد شد و دوشنبه سوم جمادی الاولی سال 1372 در سن 62 سالگی از دنیا رفت .

از عجائب

اینکه ؛ وصی ایشان مرحوم آیت الله سید احمد زنجانی می گفت : مرحوم آیت الله حجت قدس سره شریف یک سال قبل از فوتش در مورد محل دفنش با من مشورت نمود، و من مدرسه حجتیه را صلاح دانستم ولی آن مرحوم در حال تردید بود تا اینکه در روز سوم شعبان 1371 قمری (روز ولادت امام حسین علیه السلام) به بنده گفت : دیشب در خواب به من گفتند: قبر خود را پهلوی مسجد درست کن ، و تا آن وقت هنوز مسجدی در مدرسه درست نشده بود، از قضا صبح همان روز (روز سوم شعبان)شخصی به نام حاج آقا حسین اتفاق آمد و صحبت بنای مسجد را در کنار مدرسه حجتیه به میان کشید، و این مرحمتی حضرت سید الشهداء علیه السلام است که در شب ولادتش این خواب را دیدم ، و صبح ولادتش بانی مسجد پیدا شد.

قضیه از این قرار بود که ؛برادر حاج حسین اتفاق ، با اهل و عیال خود به کربلا برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام رفته بودند، هنگام بازگشت بر اثر سانحه هواپیما، کشته شدند، آقای حاج حسین اتفاق ، مسجد مزبور را به نیت مرحوم برادرش ساخت ، در نتیجه بانی مسجد، زائر امام حسین علیه السلام بود که کشته شد، و تصمیم بنای مسجد نیز در روز ولادت امام حسین علیه السلام گرفته شد، و مرحوم آیت الله حجت نیز خواب مزبور را در همان شب ولادت امام حسین علیه السلام دید.

سرانجام مسجد ساخته شد، و جنازه مرحوم آیت الله حجت در حجره ای کنار آن مسجد به خاک سپرده

شد که اکنون مزار بزرگان و زائران است .

و نیز از عجائب در مورد این مرجع بزرگ آنکه ؛در روز فوتش (دوشنبه سوم جمادی الاولی سال 1372 هجری قمری) مکرر می پرسید: آیا ظهر شده است ؟.

دو ساعت قبل از فوتش که جمعی از علماء از جمله آیت الله سید احمد زنجانی حاضر بودند، فرمودند: مهر مخصوصی مرا بشکنید (که بعدا کسی از آن سوء استفاده نکند) و ماندن این مهر دیگر لزومی ندارد.

بعضی از خاندان از روی مقدس معابی یا جهات دیگر، در مورد شکستن مهر ایشان تردید داشتند و به آیت الله حجت گفتند: استخاره کن اگر خوب بود مهر را می شکنیم .

قرآن را به دست آیت الله حجت دادند، ایشان استخاره کرد، همین که قرآن را باز نمودند، فرمود: انا لله و انااليه الراجعون حاضران تعجب کردند که مگر چه آیه ای آمده است ؟

آقا قرآن را به آیت الله زنجانی داد، او و حاضران دیدند در اول سطر صفحه راست قرآن این آیه آمده است :

له دعوه الحق : دعوت حق از آن خداست (رعد - 14)

آن مرحوم از فراست و کیاستی که داشت از این آیه دریافت که مرگش حتمی و نزدیک است (بنابراین مهر را شکستند) آن بزرگوار در این لحظه فرمود: اندکی تربت پاک حسینی بیاورید، تربت آوردند و آن را روی زبان گذاشت و فرمود: آخر زادی من الدنیا تربه الحسین : آخرین توشه : از دنیا تربت حسین علیه السلام است ، و سپس چشم از این جهان فرو بست و به لقاء خدا پیوست .(58)

45- امام خمینی قدس سره شریف و صرف سهم امام در مسجد

حضرت امام صرف سهم مبارک امام علیه السلام

را برای ساختن مسجد اجازه نمی دادند، مگر به دو شرط: یکی مورد نیاز بودن مسجد و دیگران که بودجه آن را از طریق دیگری مانند وجوه بریه و تبرعات تاءمین نشود.

لذا اگر سؤ ال کننده توجه به دو شرط مذکور داشت و در متن سؤ ال آنها را قید کرده بود، می فرمودند : و در فرض مذکور مجازند پرداخت کنند.و اگر توجه نداشت یا قید نکرده بود، پاسخ می دادند:

چنانچه مورد نیاز باشد و از طریق دیگری تاءمین نشود، مجازند پرداخت کنند.

آنچه ذکر شد، مورد اصل مسجد و ساختمان آن بود.اما در مورد تزیینات و تهیه لوازم غیر ضروری و درجه دوم از قبیل : سنگ ، کاشی ، فرش ،....معمولا به صورت مطلق اجازه صرف وجوه شرعی را نمی دادند.

نمونه های بسیاری داشت از جمله این که یک نفر استخاره کرده بود که مبلغ سی هزار تومان بابت سهم امام علیه السلام برای فرش مسجدی در خیابان اباذر تهران پرداخت کند.فرمودند: (59)

46- امام خمینی و مسجد سلماسی

در آن زمان یکی از نشانه های شخصیت یک مجتهد یا یک مرجع در این بود که مسجدی بزرگ و معروف یا نزدیک به حرم نماز جماعتش برگزار شود

که در مسجدی بزرگ و معروف یا نزدیک به حرم نماز جماعتش برگزار شود و ماءمومین بیشتری داشته باشد.

اما حضرت امام در حالی که مجلس درسشان در مسجد سلماسی واقع در نزدیکی یخچال قاضی ، آکنده از درسخوان ترین طلاب و فضلا بود، برای امامت جماعت هرگز درپی محراب و مسجد نبودند و فقط تعدادی انگشت شمار که به هنگام مغرب خود را به خانه محقرشان می رساندند، توفیق می یافتند که

با امام ، نماز بخوانند، که حقیر کوچکترین آنها بودم . (60)

47- دنیا مسجدی را از نماز دور کرد

فقر و ناراحتی سعد که یکی از صحابه پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله است وی را وادار کرده بود که همیشه در ردیف دوم با حضرت نماز می خواند و مرتب عرض ارادت می کرد و به دنبال آن نیازمندیهای خود را به عرض می رساند.

پیغمبر صلی الله علیه وآله به او وعده می داد که امیدوارم روزی بشود به لطف خداوند تو بی نیاز شوی .

روزی جبرئیل نازل شد و دو رهم به حضرت داده ، عرض کرد یا رسول الله این مبلغ را به سعد داده و او را امر بفرمائید، به تجارت بدون سرمایه ممکن نیست .دو درهم را به او لطف کردند او شروع کرد به تجارت کردن و کم کم سرمایه او زیادتر شد.

هر چه می خرید دو برابر می فروخت ؛کارش به جائی رسیده بود که یک دکان درب مسجد گرفته بود، اموالی فراوان جمع نمود و مشغول معاملات کلی گردید.

گاهی که بلال اذان می گفت و مردم را برای اداء فریضه الهی دعوت می کرد و رسول خدا صلی الله علیه وآله به مسجد می آمدند، نماز خوانده بر می گشتند؛او را می دیدند که مشغول کار است و به نماز حاضر نشده است .می فرمودند: ای سعد دنیا تو را زیاد مشغول کرده است .

عرض کرد یا رسول الله ، چه کنم که نه شریک دارم و نه شاگرد.متاعی می فروختم به نسیه ، که باید پولش را بستاند.به این ترتیب اگر به نماز مسجد حاضر شوم ، تاءثیر فراوانی در کارم پیدا شده

و ضرر کلی متوجه من خواهد شد. پیامبر صلی الله علیه وآله از این حالت سعد بسیار متاءثر شدند ساعتی گذشت جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا رسول الله ، خدای تعالی به غم دل شما مطلع شده و به جهت غفلت سعد از عبادت ؛شما کدام حال وی را دوست دارید؟حالت سابق وی یا حالت امروز او را فرمود: حال گذشته او که به نماز حاضر شده و به یاد خدا بود و از نظر من با ارزش ترین اوقات او بود.

عرض کرد: پس آن مبلغی که به او دادید پس بگیرید.وقت ظهر شد پیغمبر صلی الله علیه وآله برای نماز به مسجد آمدند، در دکان سعد که مشغول کار بود و دقیقه ای از معاملات غفلت نمی کرد، ایستاده و فرمودند: امکان دارد دو درهم تقدیم کنم . فرمود: همان دو درهم ما را بس است .

دو درهم را به حضور پیغمبر خدا تقدیم نمود. حضرت از مقابل دکان او گذشتند و رفتند. روزگار وضع زندگی او را چنان عوض کرد که هر چه به هزار درهم می خرید، می فروخت به پانصد درهم ، به طوری که باگذشت زمان ؛به مدت کوتاهی دچار پریشانی و بدبختی شد.باز گشت پشت سر پیغمبر شکل و قیافه سعد دیده می شد و هر سه وقت نمازش را در اجتماع مسلمین اداء می کرد.(61)

48- عاقبت ریاکاری و شرکت در مسجد

اصمعی گوید: مردی به نام بلال بن ابی برده از کوفه وارد بر عمر بن عبدالعزیز شد، آن وقت که در شهر سکونت داشت ، ابن ابی برده به محض ورود پس از مراسم پذیرائی ملازم مسجد گردید، و در کنار

یکی از ستونهای مسجد به خواندن نماز اشتغال ورزیدند، و مدتی با خضوع و خشوع تمام نماز خواند.

عمر بن عبدالعزیز را با این عبادت به خود متوجه کرد، به طوری که یک روز، عمر بن عبد العزیز علاء بن مغیره ، که از خواص او بود، گفت : اگر باطن این مرد مانند ظاهرش با صفا و نورانی باشد، مردی قابل اعتماد و شایسته حکومت عراق است .

علاء بن مغیره گفت : من او را آزمایش می کنم و از باطن او برای شما خبر می آوردم .

علاء هنگام نماز مغرب پیش او رفت ، دید مشغول نماز است ، گفت : مرا می شناسی که به عمر بن عبدالعزیز چقدر نزدیکم و خلیفه چه اندازه مرا مورد لطف قرار می دهد و اگر اشاره کنم که ترا نامزد حکومت عراق نماید، به من چه خواهی داد؟

ابن ابی برده گفت : حقوق و مزایا یک ساله خود با به تو می دهم (حقوق و مزایای یک ساله والی عراق ، معادل صد و بیست هزار درهم بود) علاء گفت : برای تثبیت این معنی ، نوشته ای بده که اگر به مقام ولایت رسیدی ، انکار ننمائی .ابن ابی برده فورا نوشته ای داد، و در آن نوشته حقوق یک ساله حکومت آتیه خود را به واگذار نمود.

علاء نامه را پیش عمر بن عبدالعزیز آورد. همین که عمر بن عبدالعزیز از جریان اطلاع پیدا کرد، نامه ای به والی خود در کوفه نوشت به این مضمون :

اما بعد فان بلالا غرنا بالله فکدنا نعتربه ثم سبلناه فوجدناه خبا مکه یعنی ای عبدالرحمان ! ابن ابی

برده خواست از راه عبادت و پرستش خدا، ما را بفریبد، و نزدیک بود فریفته او شویم ولی چون او را آزمایش کردیم ، آشکار شد که آنچه می کند، فقط محض تزویر و نیرنگ است و باطنی آلوده دارد.(62)

49- دهاتی عارف در مسجد

نقل شده روزی سید هاشم امام جماعت مسجد سردوزک بعد از نماز منبر رفتند.

در ضمن توصیه به لزوم حضور قلب در نماز فرمودند: روزی پدرم می خواست نماز جماعت بخواند، من هم جزء جماعت بودم ، ناگاه مردی به هیاءت دهاتی وارد شد. از صفوف عبور کرد. تا صف اول و پشت سر پدرم قرار گرفت . مؤ منین از این که یک نفر دهاتی در صف اول ایستاده ، ناراحت شدند.

او اعتنائی نکرد، و در رکعت دوم نماز در حالت قنوت قصد فرادی کرد و نمازش را به تنهائی به اتمام رساند، همان جا نشست و مشغول نان خوردن شد.

چون نماز تمام شد، مردم از هر طرف به او حمله و اعتراض می کردند.او جواب نمی داد.پدرم فرمود: چه خبر است ؟

گفتند: مردی دهاتی و جاهل به مساءله آمد صف اول ، و پشت سر شما اقتداء کرد آن گاه وسط نماز، قصد فرادی کرده و نشسته ناگه غذا خورد.

پدرم گفت : چرا چنین کردی ؟در جواب گفت : سبب آن را آهسته به خودت بگویم ، یا در این جمع بگویم ؟پدرم گفت :

در حضور جمع بگو! گفت : من وارد مسجد شدم به امید اینکه از فیض نماز جماعت با شما بهره مند شوم چون اقتداء کردم ، دیدم شما در وسط حمد از نماز بیرون رفتید، و در این حال واقع

شدید که من پیر شده ام و از آمدن به مسجد عاجز شده ام ، الاغی لازم دارم ، پس به میدان الاغ فروشان رفتید، و خری را انتخاب کردید.

دو رکعت دوم در خیال تدارک خوراک و تعیین جای او بودید.من عاجز شدم ، و دیدم بیش از این سزاوار نیست با شما باشم ، لذا نماز خود را تمام کردم این را بگفت و رفت .پدرم بر سر خود زد و ناله کرد و گفت :

این مرد بزرگی است او را بیاورید ! من با او کار دارم . مردم رفتند که او را بیاورند، ناپدید گردید. و دیگر دیده نشد.(63)

50- مسجد نمایشگاه منادی معنویت

همه جا زن و مرد، دختر و پسر سرگرم بازدید از غرفه های داخلی و خارجی نمایشگاه بودند.ناگهان صدای اذان به گوش رسید ککه دعوت بهمنیار و نیایش با خدای خالق را اعلام می کرد.دنبال صدای اذان حرکت کردیم و آدرس مسجد را جویا شدیم ، وقتی به مسجد نمایشگاه رسیدیم ، آنجا مملو از جمعیت نمازگزار بود، به سختی جایی را پیدا کرده ، نماز خواندم .بعد از پایان نماز جماعت باز هم زن و مرد مسلمان ، برای اقامه نماز هجوم می آوردند، منظره بسیار روح بخشی بود که در میان آن همه غوغای مادی ، مسجد منادی معنویت می درخشید و بهار انسانیت با نماز می بارید، به راستی با حال و هوای ملکوتی نماز، شور و شکوه خاصی بر فضای نوزدهمین نمایشگاه بین المللی طنین می افکند.

آری ای عزیز هر اندازه نماز، این برترین معروفها بهتر و بیشتر فراگیر شود، از میزان منکرات و زشتیها کاسته خواهد شد، که ان

الصلواه تنهی عن الفحشاء والمنکر (64)

اینها مشاهدات یک خبرنگار است که در روزنامه ای بیان نموده اند که ای کاش همه جا و در وقت نماز بر پا داشته می شد.

51- امام خمینی (ره) و رعایت حقوق مردم در نماز جماعت

حضرت امام در طول مدتی که در نجف اشرف اقامت داشتند سالی چند بار به مناسبت زیارتهای ویژه امام حسین علیه السلام به کربلا مشرف می شدند

آنجا در منزل محقری که یکی از اهالی کویت در اختیار آن حضرت قرار داده بود سکونت می گزیدند.

در کربلا مغربها بیشتر در حسینیه مرحوم آیه الله بروجردی و ظهرها در همان منزل بیشتر با شرکت جمع معدودی از دوستان در اتاق بیرونی و گاهی جمعیت بیشتر می شد در حیاط منزل برگزار می شد.

مساحت حیاط حدود پنجاه متر بود و فرش هم به اندازه کافی نبود از این رو افراد عباهایشان را تا می کردند و به عنوان سجاده و زیر انداز روی آن به نماز می ایستادند وقتی حضرت امام از اتاق اندرونی که پشت به قبله بود برای اقامه نماز وارد حیاط می شدند برای رسیدن به جلوی جمعیت می ایستاد از میان صفوف جماعت عبور کنند.

تمام افراد حاضر بی گمان افتخار می کردند که عباهایشان با قدم مبارک حضرت امام متبرک شود و علی القاعده معظم له نیز به این نکته واقف بودند.

با این حال هنگام عبور چه از پشت صفوف که کفشها بگذارند و نه روی عبای دیگران بدین گونه عملا رعایت دقیق حق مردم را به مقلدان و پیروان خود می آموختند. (65)

52- تاجر نیکو کار در گوشه مسجد

از علماء و مراجع و محقق بزرگ عالیقدر شیعه در قرن سیزده مرحوم آیت الله العظمی شیخ جعفر کبیر صاحب کتاب کشف الغطاء بود، وی از علماء وارسته و نادر روزگار است که می توان گفت : تجسمی از یک عالم و محقق بزرگ اسلام ناب بود وی در ماه

رجب سال 1228 قمری در نجف اشرف در گذشت ، و قبرش در کنار مرقد شریف امیر مومنان علی علیه السلام معروف است .

یکی از حکایات و خصوصیات اخلاقی او اینکه :

در یکی از مساجد نجف اشرف ، اقامه نماز جماعت می نمود، یک روز ظهر، مسلمین به مسجد آمدند و در صفوف جماعت در انتظار آمدن آیت الله شیخ جعفر به سر می برند، ولی آمدن او طول کشید و آنها از آمدن او ماءیوس شدند و برخاستند و نماز خود را افرادی خواندند.

در این وقت مرحوم شیخ جعفر به مسجد آمد، دید مردم فرادی نماز می خوانند، بسیار ناراحت شد و آنها را سرزنش کرد و به آنها گفت : آیا در میان شما یک نفر مورد اطمینان نیست که هرگاه من به مسجد نرسیدم ، به او اقتدا کنید، و نماز را به جماعت بخوانید؟ !

در این بین ، چشمش به مرد تاجری نیکوکاری افتاد که در نزد او شخص مورد وثوق بود، دید در گوشه ای از مسجد، نماز می خواند، آیت الله شیخ جعفر نزد او رفت و به او اقتدا کرد، مردم نیز به پیروی از شیخ ، صفها را منظم کرده و به آن تاجر صالح اقتدا کردند.

آن تاجر احساس کرد که آیت الله شیخ جعفر و مردم به او اقتدا کردند، بسیار شرمنده شد، از طرفی شرعا نمی توانست نماز خود را قطع کند، و از طرفی خود را لایق امامت جماعت - آن هم برای افراد بزرگ - نمی دید، در حالی که عرق خجالت از سر و صورتش می ریخت ، نماز را با زحمت به

پایان رساند، بعد از نماز فورا برخاست که به کنار برود، آیت الله شیخ جعفر، دست او را گرفت و اصرار که باید نماز عصر را نیز بخوانی ، او هر چه اظهار شرمندگی کرد و حتی گفت :

مرا چه به امامت جماعت ،، مرا کشتی ، در حالی که گریه می کرد و معذرت خواهی می نمود... شیخ جعفر، به او گفت :

حتما باید نماز عصر را تو بخوانی ، و او قبول نمی کرد، سر انجام شیخ گفت : یا باید نماز جماعت را تو بخوانی و به ما اقتدا کنیم ، و باید دویست لباس شامی به اینجا (برای فقرا) بیاوری ؟.

آن تاجر گفت : حاضرم آن لباسها را به اینجا بیاورم ، و امامت نماز جماعت را قبول نکنم ، شیخ گفت : باید قبل کرد و شخصی را فرستاد و آن لباسها را از مغازه اش آورده و شیخ جعفر، آن لباسها را بین فقرا تقسیم نمود.

سپس برخاست و اقامه نماز جماعت کرد، و مردم نماز عصر را به امامت آیت الله شیخ جعفر خواندند.

مرحوم محدث قمی ، پس از نقل این حکایت می گوید: در مورد آیه الله شیخ جعفر کبیر، حکایات بسیار (در رابطه با خصوصیات اخلاقی و تهذیب نفس و توجه به محرومان و....) نقل کرده اند، خداوند از ناحیه اسلام و مسلمین ، جزای خیر به این مرد بزرگ عنایت فرماید.

از مناجات او در سحرها، این بود که خطاب به خود می گفت : تو جعفر کوچک بودی ، سپس جعفر شدی و سپس شیخ عراق شدی ، سپس رئیس اسلام گشتی ، این سخنان را

با کمال اظهار شکر و عجز در پیشگاه خداوند، می گفت و گریه می کرد. (66)

53- مهرهای متبرک در مسجد محله

در عملیات والفجر هشت ، پاهایم ترکش خورده بود.ما را همراه یکی دیگر از برادرها که بعدا به شهادت رسید، توی آمبولانس گذاشته و به پشت جبهه آوردند، طرفهای صبح بود، هنوز نماز صبح بود، هنوز نماز صبح را نخوانده بودیم .

در بین راه ، همین برادری که با من مجروح شده بود و در کنار من بود، از من پرسید: نماز خوانده ای یا نه

مجروحیت او بیشتر از من بود، ترکش خورده بود تو شکمش و دل و روده هایش ریخته بود بیرون .او در همان حال نماز را فراموش نکرده بود.

به راننده آمبولانس گفتیم و او آمبولانس را متوقف کرد.چون ما نمی توانستیم حرکتی بکنیم ، راننده برایمان تیمم گرفت : بعد مهر دیگری به آنها می داد.

یک بار وقتی علتش را از او جویا شدم ، گفت : این مهرها دیگری به آنها می داد.

یک بار وقتی علتش را از او جویا شدم ، گفت : این مهرها در جبهه متبرک شده اند.خاک این مهرها مقدس است ، چون غبار جبهه روی آن نشسته است .

او این مهرها را به مسجد محله شان می برد تا مردم روی آنها نماز بخوانند .

همه اینها نشان از ایمان و اعتقاد والای بچه هایی که در دل شب از خواب ناز بر می خواستند، به راز و نیاز با خالق خود می پرداختند، گریه و زاری می کردند و از خدایشان بخشش می طلبیدند.

و همین راز و نیازها و نماز شبها بود که در میدان رزم و پیکار با دشمنان

اسلام ، از آنها کوهی استوار و خستگی ناپذیر می ساخت و به چهره هایشان آرامشی غیر قابل وصف می بخشید.(67)

54- امام خمینی قدس سره شریف مسجد را حتی یک روز ترک نکرد

در روز شهادت حاج آقا مصطفی قدس سره شریف بعد از دفن پیکر مطهر آن مرحوم و متفرق شدن مردم بعد از آن که همه رفتند و اذاďظهر شد؛ امام بلند شد و تشریف برد وضو گرفت و فرمود: من می روم مسجد، گفتم ای وای ، به یکی از خادم های آقا گفتم زود برو به خادم مسجد بگو سجاده را پهن کند و او به مسجد رفت و سجاده برای امام آورده بود و پهن کرده بود.

وقتی مردم فهمیدند که امام به مسجد می آیند، جمعیت گریه می کردند چه گریه ای ، ضجه ای می کردند کوچه ای دادند و امام داخل مسجد شدند و این عرب ها تعجب می کردند.

یعنی چه ، و به همدیگر می گفتند:(خمینی ابدا مایبکی): خمینی ابدا گریه نمی کنند.امام نمازش را خواند بعد از نماز روضه خوانده شد، مردم می زدند و جزع می کردند.(68)

55- امام جماعت باید اینگونه باشد

یکی از دانشمندان معاصر می گوید:

من از همان اوقات که به تحصیل مقدمات اشتغال داشته ام ، نام محدث قمی را در محضر مبارک پدر بزرگوارم زیاد و تواءم با تجلیل می شنیدم .

وقتی که برای تحصیل به مشهد مشرف شدم ، زیارت ایشان را بسیار مغتنم می شمردم .

چند سال که با این دانشمندان با ایمان معاشرت داشتم و از نزدیک به مراتب علم و عمل و پارسائی و پرهیزگاری ایشان آشنا شدم ، روز به روز بر ارادتم می افزود.

در یکی از ماههای رمضان با چند تن از دوستان خواهش کردیم که در مسجد گوهر شاد، اقامه جماعت را بر معتقدان و علاقه مندان منت نهند.

با اصرار و

پا فشاری ، این خواهش پذیرفته شد و به چند روز نماز ظهر و عصر در یکی از شبستانهای آن جا اقامه شد و بر جمعیت این جماعت ، روز به روز افزوده می شد.

هنوز به ده روز نرسیده بود که اشخاص زیادی اطلاع یافتند و جمعیت فوق العاده شد.

یک روز پس از اتمام نماز ظهر به من نزدیک ایشان بودم گفتند: من امروز نمی توانم نماز عصر را بخوانم . رفتند و دیگر آن سال را برای نماز جماعت نیامدند.

در موقع ملاقات و سؤ ال از علت نماز جماعت گفتند: حقیقت این است که در رکوع رکعت چهارم متوجه شدم که صدای اقتدا کنندگان که پشت سر من می گویند: یا الله یا الله ، ان مع الصابرین ، از محلی بسیار دور به گوش می رسد.این توجه ، مرا به زیادی جمعیت متوجه کرد و من شادی و فرحی تولید کرد و خلاصه خوشم آمد که جمعیت این اندازه زیاد است ؛ بنابر این ، من برای امامت اهلیت ندارم .(69)

56- معاویه و اهانت به امام حسن علیه السلام در مسجد

در آن هنگام که امام حسن علیه السلام در کوفه بود، وقتی که معاویه بر اوضاع مسلط شد، به کوفه آمد، جمعی از طرفداران او به او گفتند:

حسن بن علی علیه السلام در نظر مردم کوفه ، دارای مقام بسیار ارجمندی است ، اگر او را به اجبار وارد مسجد کنی ، و در ملاء عام بر بالای منبر بروی و او را در حضور مردم سرافکنده کنی ، کار شایسته ای نموده ای ، معاویه این پیشنهاد را نپذیرفت ، آنها اصرار کردند، سرانجام معاویه پذیرفت ، برای نماز به مسجد آمد

و جمعیت در مسجد بودند، امام حسن علیه السلام را ناگزیر هتاکی کرد و به ساحت مقدس حضرت علی (ع) ناسزا گفت .

هماندم امام حسن علیه السلام برخاست و فریاد زد: ای پسر جگر خواره ، آیا تو به امیرمؤ منان علی علیه السلام ناسزا می گویی ، با اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: هر کس به علی علیه السلام ناسزا بگوید، به من ناسزا گفته ، و هر کس به من ناسزا بگوید، به خدا ناسزا گفته ، و کسی که به خدا ناسزا بگوید، خدا او را داخل دوزخ می کند، به طوری که تا ابد در دوزخ بماند.

سپس امام حسن علیه السلام به عنوان اعتراض ، مجلس را ترک کرد (70)

57- شهیدان در مساجد حضور دارند!

در عملیات بیت المقدس دو در منطقه گرده دشت ، آن سوز و سرما و حجم عظیم برفش فراموش نشدنی است .تمام سطح زمین را قطری ضخیم از برف و یخ پوشانده بود.

با یکی از برادرها او کوه بالا می رفتیم .نزدیک غروب بود.یک دفعه با منظره عجیبی رو به رو شدم . در ارتفاع بالا، سر گردنه ، یکی از برادرها را دیدم که خم شده خاک توی آن برف و یخ از کجا آمده بود.

بچه ها یکی یکی می آمدند، پشت کمرش تیمم می کردند و می رفتند گوشه ای نمازشان را می خواندند. با آن وضعیت خطرناک و لب پرتگاه ، یک لحظه هم خنده از لبهایش محو نشد.

همین چیزهای غریب و غیر عادی بود که هنوز هم ما را با این معنویات پیوند زده است .حتی در خواب هم به نام حسین شادرویی .قبل از

یا آن که شهید شود چه در محله و جه در جبهه یک لحظه از هم جدا نمی شدیم .

شبی به خوابم آمد. بعد از جنگ بود.خواب می دیدم در مسجد هستیم و یم خواهیم نماز را شروع کنیم .یک دفعه حسین وارد شد. بچه ها دورش را گرفتند.تو مگر شهید نشدی حسین ؟ آماده می شد برای نماز.

نه ، من هستم .

چند بار این کار را تکرار کرد.

اما تو...

من هستم ؛حتی تو نماز جماعت مسجد.

خیلی هم با تاءکید می گفت که تو نماز جماعت مسجد هست .آن وقت ایستاد به نماز با ما نماز را خواند.

و ما اعتقاد داریم که شهیدانمان در صفهای نماز جماعت و جمعه حضور دارند.به همین خاطر است که اینها هنوز زنده هستند و پویا.(71)

58- بو علی سینا مشکلات را با نماز حل می کرد

ابن خلکان در تاریخ خود در شرح حال ابن سینا بزرگ حکیم و دانشمند معروف می نویسد:

و کان اذا اشکلت علیه مساله توضا و قصد المسجد الجامع و دعا الله عز و جل ان یسهلها و یفتح مغلقها له

چون ابوعلی سینا مسئله مشکلی برای او پیش می آمد، برمی خواست وضو می ساخت و قصد مسجد جامع شهر را می کرد و نماز می گزارد و خدا را می خواند که آن مشکل را بر وی آسان کند و آن مسئله پوشیده را برویش بگشاید.(72)

چنانکه خود بدین نکته اشارت کرده است .

هرگاه در مساءله ای متحیر می ماندم ، به مسجد می رفتم و نماز می خواندم و به مبداء کل و آفریدگار جهان می نالیدم ، باشد که مشکل مرا به من بگشاید و آن سختی را بر من آسان نماید.

حال خود شما قضاوت

کنید، هنوز دیپلم نگرفته می گوید نماز چیست ؟؟! و خودش هم می خواهد راه ابن سینا را برود.

ای عزیزان ای نوجوانان ای جوان به خود آئیم و در احوال خود اندیشه نمائیم جائیکه ابن سینا با آن عظمت علمی اش ، مشکلات خود را با نماز حل می کرد.

و همچنین او همیشه با مسجد، دعا و نیایش ماءنوس بود، آیا شایسته نیست ما برای سعادت در دنیا و آخرت و برای پیشرفت و موفقیت در کارها و تحصیلمان به نماز روی آوریم و با عبادت و مناجات انس بگیریم ، برادران اگر می خواهید و می دانم که حتما هم می خواهید از حالا شروع کنید..فرصت را از دست ندهید.از حالات لذت معنوی نماز را درک کنید.

59- عبادت در پشت بام مسجد

در حالات شهید محراب مرحوم ملا تقی برغانی آمده است :

عبادت آن جناب قدس سره شریف چنان بود که همیشه از نصف شب تا طلوع صبح صادق به مسجد خود می رفت و به مناجات و ادعیه و تضرع و رازی و تهجد اشتغال داشت و مناجات خمس عشره را از حفظ می خواند و بر این روش و شیوه پسندیده استمرار داشت تا همان شب که شربت شهادت نوشید.

مکرر در فصل زمستان دیده می شد که در پشت بام مسجد خود، در حالی که برف شدت می بارید، در نیمه شب پوستینی بر دوش و عمامه بر سر داشت و مشغول تضرع و مناجات بود و با حالت ایستاده ، دستها را به سوی آسمان بلند کرده تا این که سراسر قامت مبارکش را از سر تا پا سفید پوش می کرد.(73)

جالب توجه اینکه مرد پرهیزگار

در حال سجده که مناجات خمس عشره رامی خواند به دست فرقه بابیه به شهادت رسید.

60- مسجد جامع خوانسار

استاد میرزای قمی ، مرحوم سید حسین خوانساری ،هرگز نماز شب و زیارت عاشورا و نماز جماعت را ترک نکرد، و هرگاه به مسجد نمی رفت ، در منزل با زن و فرزند خود نماز جماعت میخواند، بسیار با انصاف بود و با افراد مستند مواسات می ورزید.

و در اصطلاح امور مسلمانها، اهتمامی عجیب داشت .حاکم شهر خوانسار دستور داد مخصوص وی یک مسجد جامع ساختند که همیشه نماز جمعه و جماعتش را در آن مسجد برپا می شد.(74)

61- خراب شدن مسجد و حضور قلب

گویند که یکی از زهاد در مسجد جامع بصره در حال نماز بود، که قسمتی از مسجد خراب شد، و فرو ریخت .

مردم جمع شدند، و سر صدا کردند، اما متوجه نشد.تا اینکه نمازش را تمام نمود.(75)

62- نماز در مکانهای مختلف مسجدالحرام

نقل شده که در مسجدالحرام نماز می خواند ولی یک جا نمی خواند، بلکه در مواضع و نقاط متعدد و مختلف انجام می داد.کسی به او گفت : ای ابوامیه این چه کاری است که می کنی ؟

چطور یکجا نمی ایستی ؟او در جواب گفت : من این آیه کریمه را قرائت کردم که (یؤ مئذ تحدث اخبارها) اکنون می خواهم که این مواضع مختلف برای من در روز قیامت گواهی دهند.(76)

63- شیخ آقا بزرگ تهرانی امام جماعت مسجد شیخ طبرسی

در شرح احوال این عالم متتبع و پرکار و نمونه عالی استقامت و همت والا و پشتکار، می خوانیم :

شیخ با این همه اشتغال پردامنه علمی و تتبعات فرصت گیری که داشت ، از انجام دادن عبادت اسلامی و ریاضات شرعی و تذهیب نفس ، غفلت نمی کرد، شب چهار شنبه هر هفته پیاده از نجف به مسجد سهله (در 10 کیلو متری نجف) می رفت و در آن جا به نماز و دعا و عبادت می پرداخت ، این کار وی تا مدتی پس از رسیدن به من 80 سالگی همواره ادامه داشت .

شیخ ، امام جماعت نیز بود و این سنت دینی و اجتماعی را به پا می داشت .تا سال 1357 هجری قمری در مسجد شیخ طوسی (در نجف) نماز و دعا و عبادت می پرداخت می خواند، از این سال به بعد که در راه کربلا دچار تصادف شد و آسیب دید به علت دوری راه مسجد طوسی تا منزل وی ، مسجد آل طریحی را انتخاب کرد، و تا چند سال پیش از در گذشتن این سنت را، تعطیل نداشت . (77)

در دین ما نماز جماعت

اهمیت فراوانی دارد، و ثواب آن خیلی زیاد است .

تا آن حد که از عبدالله ابن مسعود نقل شده است ، که روزی از تکبیر نماز جماعت ماندم و به خاطر این کار یک تنه آزاد نمودم ، و وقتی که جریان را خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کردم فرمود:

فضیلت از دست رفته را درک نخواهی کرد ای پسر مسعود ! اگر تمام روی زمین را انفاق کنی ، ثواب تکبیر را تدارک نخواهی نمود.

64- آخرین دیدار پیامبر صلی الله علیه وآله با مردم در مسجد

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در آخرین روزهای عمر شریفش به مسجد آمد و پس از حمد و ثنای الهی ، فرمودند: ای مردم !خدایم حکم کرده و قسم یاد کرده که از ظلم ظالم نگذرد، مگر آن که عفو مظلوم و یا قصاص در دنیا نزد من بهتر از قصاص در دنیا نزد من بهتر از قصاص را در پی داشته است .

من شما را سوگند می دهم که هر کس مورد ظلم من قرار گرفته ، برخیزد و مرا قصاص کند؛زیرا قصاص در دنیا نزد من بهتر از قصاص در آخرت است .

شخصی به نام سواده بن قیس از جا برخاست و گفت : پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا ! روزی شما از طائف برمی گشتید و من به استقبال شما آمده بود مسجد

شما بر نافه سوار بودید و چوب ممشوق در دست داشتید.پس چوب را بلند کردید تا به ناقه بزنید، اما به شکم من اصابت کرد و من نمی دانم عمدی بود یا از روی خطا ! پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

پناه بر خدای سواده ، که عمدا زده باشم ،

آنگاه فرمودند: ای بلال نزد دخترم فاطمه برو و چوب ممشوق را از او بگیر و بیاور.

بلال به خانه حضرت زهرا علیها السلام رفت و گفت : آن چوب را بده .آن حضرت فرمودند: امروز چه وقت آن چوب است ؟پدرم با آن چوب می خواهد چه بکند؟ بلال گفت : پدرت با مردم وداع کرده است !حضرت زهرا صیحه ای کشید و گفت : واحزناه ای حبیب خدا و ای محبوب قلبها .سپس چوب مخصوص را به بلال داد و بلال آن را به مسجد آورده بود و به محضر آن رسول خدا تقدیم کرد.

پیامبر فرمود: سواده کجاست ؟ عرض کرد: اینجا هستم یا رسول خدا! شکم خود را برهنه بنمایید.

حضرت لباس خود را کنار زد.سواده گفت : ای رسول خدا !آیا اجازه می دهید لبانم را بر شکم مبارک شما بگذارم ؟حضرت اجازه دادند.

سواده شکم مبارک آن حضرت را بوسید و گفت : خدایا به شکم مطهر رسول خدا صلی الله علیه وآله تو را سوگند می دهم که مرا از عذاب قیامت حفظ بنمائی .

حضرت فرمودند: ای سواده !آیا عفو می کنی یا قصاص می نمایی ؟

سواده گفت : عفو می کنم ای رسول خدا! سپس حضرت صلی الله علیه وآله فرمودند: خدایا! سواده از رسول تو گذشت ، تو هم او را عفو بنما. (78)

65- آیا مسجد را برای خدا ساخته ای یا خودت ؟

بهلول از محلی عبور می کرد، دید یک نفر حاج آقا مسجد می سازد، گفت : بانی این مسجد کیست ؟آن حاج آقا گفت : منم ، این است اسم خودم را بالای سر در گذاشته ام .

بهلول گفت : برای که ساخته ای .

گفت : برای

خدا.بهلول دیگر چیزی نگفت و از آنجا گذشت و شبانه آمد آن لوحی را که اسم حاج آقا در او بود برداشت و اسم بهلول را نوشته و بالای سر درب مسجد نصب کرد.

صبح حاج آقا آمد دید. اسم او را برداشته و اسم بهلول را نوشته اند.که بانی این مسجد بهلول است .حاج آقا عصبانی شده و امر کرد آن لوح را پائین بیاورند و دو مرتبه اسم خودش را آنجا نصب کنند بهلول که منتظر فرصت بود، خود را به حاج آقا رسانده و گفت : حاج آقا شما که گفتند من این مسجد را برای خدا ساخته ام .اگر برای خدا ساخته بودی اسم من و تو نمی کرد.پس و تو فرق نمی کرد.پس برای شهرت و خود نمائی این کار را کرده و اجرا خود را ضایع کردی .

حاج آقا از شنیدن این حرف سکوت اختیار کرد و از قول خود که این مسجد را برای خدا ساخته ام خجل و شرمنده گردید.(79)

66- پیامبر فرمود: از مسجد بیرونش کنید

وقتی که رسول اکرم اسلام صلی الله علیه وآله تصمیم گرفت مکه را فتح کند و از چنگال استبداد و بت پرستان نجات دهد؛از خداوند خواست که تصمیم آن حضرت و حرکت قشون اسلام را بر کفار قریش مخفی بدارد.

چون آن حضرت نمی خواست خونریزی شود و اگر قریش بر قصد آن حضرت آگاه می شدند، در مقام مسجد دفاع و لشکرکشی بر می آمدند و جنگ سختی درگیر می شد و از طرفین قهرا هزاران نفر کشته می شدند، او می خواست بدون آگاهی اهل مکه با قشونی نیرومند ناگهانی بر آنها وارد شود و امانشان ندهد.

ولی

مردم مدینه از تصمیم آن حضرت آگاه شدند، خاطب ابن ابی بلتعه که یک نفر از مسلمانان بود به طور سری نامه ای برای جمعی از اهل مکه که در مدینه بسر می برد، و گفت : به سرعت به مکه برو و این نامه را به آنان برسان و ضمنا از بیراهه برو که کسی تو را ملاقات نکند و پول و اجرتی را هم به آن زن داد؛وی نامه را گرفت و از بیراهه با شتاب به طرف مکه حرکت کرد.

فورا پیک وحی (جبرئیل) از طرف خداوند جریان را به رسول اکرم صلی الله علیه وآله گزارش داد.آن حضرت ، علی علیه السلام را که مرد این کار بود خواست و فرمودن بعضی از یاران من نامه ای به اهل مکه نوشته و قصد دارند آنان را از تصمیم من آگاه سازند؛ من از خدا خواسته ام که حرکت ما بر آنان مخفی باشد.او نامه را به زن سیاه چهره ای داده و از بیراهه به طرف مکه می رود، اکنون شمشیر خود را بردار و با سرعت برو تا او را پیدا کنی و هر طور هست ، نامه را از او بگیر و او را رها کن و ضمنا به زبیر ابن عوام فرمود: تو هم همراه علی علیه السلام برو.

آنان از بیراهه رفتند تا زن را پیدا کردند، نخست زبیر جلو رفت و به زن گفت : نامه ای که با خود داری بده .

زن گفت : نامه با من نیست و سوگند نیز خورد و از روی حیله شروع به گریه کرد، زبیر فریب گریه و سوگند او

را خورده به علی علیه السلام کرد؛نامه ای با او نیست برگرد خدمت رسول اکرم صلی الله علیه وآله برویم و بگوئیم نامه با او نبود و بی جهت چنین نسبتی به او داده شده است .

علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله (از طرف خدا) فرموده نامه ای با او هست و تو می گوئی نامه ای با او نیست ؟

سپس خود حضرت شمشیر خویش را برهنه کرد و نزد زن آمده با بیان محکمی فرمود: نامه را بده وگرنه گردنت را می زنم و نامه را پیدا می کنم .

زن که دید علی علیه السلام هر چه بگوید حتما انجام می دهد؛ عرض کرد اکنون که چنین است صورت خود را برگردانید.او هم نامه را از زیر پیراهن در آورد و به آن حضرت داد.

نامه را خدمت پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله در آوردند. آن حضرت اعلام کرد؛ مردم در مسجد جمع شوند، سپس بالای منبر رفت و فرمود: یکی از شما نامه ای به اهل مکه نوشته و تصمیم ما را در آن مرقون داشته ، خودش را معرفی کند والا پیک وحی او را رسوا می کند.

در این وقت خاطب از جا بلند شد و در حالی که بدنش سخت می لرزید گفت : من نوشته ام ولی کافر نشده ام و تردیدی در عقیده ام پیدا نشده ، آن حضرت فرمود: پس برای چه این کار را کردی ؟

عرض کرد: خانواده من در مکه می باشند و خویشانی ندارم که از آنها حفاظت کنند، خواستم به این وسیله کفار به من تجاوز نکنند و مهربانی نمایند،

فقط جهت همین بود وگرنه عقیده من به اسلام باقی است .

شما خوب توجه کنید، اگر آن حضرت یک زمامدار مادی بود با چنین کسی که به حثیت یک ملت خیانت و بازی نموده بود چه می کرد؟ حتما او را اعدام می کرد.ولی ملاحظه کنید که رهبر عالیقدر اسلام چه کرد؟عمر برخاست و گفت : یا رسول الله اجازه بده تا من سر این منافق را از بدنش جدا کنم .

آن حضرت فرمود: خیر او از کسانی است که در جنگ بدر شرکت داشته و ممکن است خداوند به او ترحم کند ولی برای اینکه تنبیه شود و دیگران نیز مواظب باشند که یک وقت خیانت نکنند، فقط او را از مسجد بیرون کنید، مردم هجوم آوردند و با پس گردنیهای رگباری که به او می زدند بیرونش می بردند؛ ولی خاطب که به خوبی می دانست بیرون کردن از مسجد و جمعیت مسلمین خیلی برای او گران تمام می شود، پیوسته برمی گشت و نگاه عاجزانه ای به رسول اکرم صلی الله علیه وآله می کرد که شاید به او ترحم کند و چون تا نزدیک درب مسجد او را بردند.رسول خدا صلی الله علیه وآله به او ترحم کرد و فرمود: او را رها کنید که بیاید سر جای خود بنشیند و به او فرمود: من از خیانت تو صرف نظر کردم و تو را بخشیدم ؛ از خدا نیز طلب آمرزش کن و مواظب باش دیگر از این خیانتها انجام ندهی (80).

67- پیشنماز سیه بخت مسجد و داروغه خوشبخت

در شهر بلخ (که اکنون رد سرزمین افغانستان واقع شده) زن و شوهری زندگی می کردند که هر دو

سید بودند و چند فرزند داشتند، زندگی فقیرانه را دامنه می دادند، تا اینکه شوهر از دنیا رفت ، و زن او با چند فرزند یتیم او را گرفته و به شهر پر جمعیت سمرقند رفت ، فصل زمستان بود و هوا بسیار سرد، این بانوی محترمه که در آن شهر، غریب بود و کسی را نمی شناخت ، خود و بچه هایش را به مسجد شهر رساند، شب بود و مردم برای نماز به مسجد می آمدند، وقتی امام جماعت آمد، زن دست بچه هایش را گرفت و از او خواست که امشب به ما پناه بده ، و اطاقی را در اختیارمان بگذار تا از سرما محفوظ بمانیم .

پیشنماز گفت : تو شاهد بیاور که سید هستی و راست می گوئی .

بانوی محترمه دید، آن پیشنماز گوش به تقاضا نمی دهد، و در آن شهر غریب ، کسی او را نمی شناخت تا شاهد بیاورد، از امام جماعت ماءیوس شد و دست کودکان یتیمش را گرفت و از مسجد بیرون آمد و کوچه در کوچه ، در بدر به دنبال پناهگاهی می گشت تا به خانه مجللی رسید که در آن جمعیت رفت و آمد می کردند و نگهبانانی با سبیلهای تابیده در کنار آن ایستاده بودند، سؤ ال کرد، این خانه کیست ، گفتند:

خانه نگهبان شهر، داروغه (رئیس شهربانی) است و در دین محبوس می باشد.

بانو خود را به نزد رئیس رساند و جریان خود را شرح داد و تقاضا کرد که به او پناه بدهد.

داروغه ، فوری دستور داد تا خانه گرم با لباس و غذا را در اختیار آن

بانو قرار دهند و از او کاملا پذیرائی کنند، اطاقی مخصوصی در اختیار آن بانو گذاشتند و غذا برای او آوردند، اتفاقا همان وقت که بانو می خواست با بچه هایش غذا بخورد، داروغه از پشت در نگاه کرد و شنید مادر به بچه ها می گوید: قبل از آنکه غذا بخورید در حق این مرد دعا کنید. آنها دستها را به سوی آسمان بلند کردند و زن عرض نمود: خدایا این مرد امشب به ما احساس کرد، تو را به اجداد پاکمان . این مرد را از دنیا مبر، مگر بعد از آنکه نور اسلام بر قلبش بتابد و مسلمان شود..

کودکان ، آمین گفتند.

امام جماعت مسجد، همان شب در خواب دید، قیامت شده و در صحرای محشر، همه تشنه اند و به کنار حوض کوثر می روند تا آب بیاشامند، او نیز تشنه بود، به سوی کوثر حرکت کرد.

دید حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله رفت و عرض کرد: من امام جماعت و عالم فلان مسجد هستم ، مسلمان و مروج اسلام می باشم ، به من آب بده ، پیامبر صلی الله علیه وآله به او اعتنا نکرد.

او بار دیگر تقاضای خود را تکرار نمود و افزود، من زحمت بسیار در نشر دین کشیده ام به من لطف کنید.

رسول اکرم صلی الله علیه وآله با چهره خشمگین به او فرمودند: تو اگر این کارها را کرده ای بروشاهد بیاور .

آن عالم عرض کرد: اکنون در اینجا چگونه شاهد بیاورم .

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آن زن سیده با چند کودک یتیم ، در شهر غریب ، از کجا برای تو شاهد

بیاورد؟؟! سپس فرمود: به بالا نگاه کن ، قصر باشکوهی را دید، پیامبر صلی الله علیه وآله به آن جماعت فرمود: این قصر مال آن کسی است که اکنون آن زن سیده با بچه هایش در خانه او هستند.

آن عالم از خواب بیدار شد و زود متوجه خطای خود گردید، برخاست و فانوس را روشن کرد و از خانه بیرون آمد و در بدر به دنبال آن زن گشت و پرس و جو نمود تا اطلاع یافت که او با بچه هایش در خانه داروغه (نگهبان شهر) هستند، به آنجا رفت و به کوبه در را زد.

مجوسی بیرون آمد و در را گشود، دید امام جماعت مسجد است ، پرسید: برای چه این وقت شب به اینجا آمده ای ؟.

گفت : آمده ام آن زن علویه را همراه کودکانش به منزل خود ببرم ، اینجا برای آنها مناسب نیست .

داروغه گفت : آقا ببخشید، اگر به خاطر آن قصر است که در عالم خواب دیده ای ، من هم آن را دیده ام ، سوگند به خدا من و افراد خانواده ام همه به دست این بانو، مسلمان شده ایم !!(81)

68- خاطره ای از مسجد جزیره مجنون

در جنگ تحمیلی ایران و عراق ، یکی از رزمندگان سپاه جمهوری اسلامی ایران می گفت : خاطره پرشور و سوزی دارم و آن اینکه : شب جمعه بود، رزمندگان در مسجد جزیره مجنون برای دعای کمیل اجتماع کرده بودند، مسجد تاریک بود فقط خواننده فانوسی که در کنارش بود، استفاده می کرد، در این میان برادر رزمنده ای کنار من نشسته بود و آن چنان زار زار می گریست و همراه دعای عرفانی

کمیل ، با خدا راز و نیاز می کرد که گوئی عزیزترین افراد خود را از دست داده بود، و این چنین از دنیا و مادر و پدر و برادر و ماشین و... بریده بود و دل به خدا داده بود، و این گونه دارای روحیه عالی بود، که از این افراد در جبهه بسیارند.

دعا و راز و نیاز مجهزترین اسلحه رزمندگان است (82) که با این حال به یاری حضرت مهدی فاطمه (عجل الله تعالی له الفرج)

می شتابند، دعا و مناجات ، همچون چاشنی است که خرج توپ را از درون لوله آن خارج می سازد و چون صاعقه ای خرمن هستی دشمن خونخوار را می سوزاند.

69- حضور پیامبر در مسجد، برای یافتن قاتل

شخصی به حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: در محله جهنیه کشته ای پیدا شده است .

پیامبر صلی الله علیه وآله برخاست و به مسجد آن محل رفت و مردم ورود آن حضرت را دهن به دهن گفتند، و همگی اطلاع یافته و در مسجد اجتماع کردند، پیامبر به آنها فرمودند: این شخص کشته شده را چه کسی کشته است ؟

عرض کردند: ای رسول خدا، ما خبر نداریم .پیامبر صلی الله علیه وآله با لحن سرزنش آمیزی فرمود: براستی آیا شخصی در میان مسلمانان کشته شده ولی آنها قاتل او را نمی شناسند؟ !سوگند به آن خدائی که مرا به حق مبعوث به نبوت کرد:

اگر اهل آسمان و زمین در خون شخص مسلمانی شرکت نمایند و راضی به آن شوند، خداوند همه آنها را با صورت به آتش دوزخ می افکند. (83)

70- سی سال حضور ریایی در مسجد

شخصی اهل مسجد و نماز بود، نماز جماعتش ترک نمی شد، به قدری مقید بود که زودتر از دیگران به مسجد می آمد و در صف اول جماعت قرار می گرفت و آخرین نفری بود که از مسجد بیرون می رفت ، روشن است که چنین انسانی ، باید فردی خداترس و متدین و متعهد باشد، یکی از روزها اموی باعث شد که اندکی دیر به مسجد رسید، دید در صف جماعت جا نیست و مجبور شد در صف آخر قرار بگیرد، ولی پیش خود خجالت می کشید و آثار شرمندگی از چهره اش پدیدار شد، با خود می گفت چرا در صف آخر قرار گرفتم ...

ناگهان به خود آمد که چه فکر باطلی است که بر من چیره

شده است ؟اگر خلوص نیت باشد که روح عبادت است ، صف اول و آخر ندارد، به خود گفت : عجب !معلوم می شود سی سال نماز تو آلوده به یا بوده ، وگرنه نمی بایست صف آخر، شائبه ای در دل تو ایجاد کند.

این فکر نوری در قلبش به وجود آورد، که باید چاره جوئی کرد، و تا دیر نشده ، غول ریا را از کشور تن بیرون نمود ، به سوی خدا پناه برد، و از شیطان به پناه الهی رفت ، با صبر و حوصله ، توبه حقیقی کرد و خود را اصلاح کرد، و تصمیم گرفت که تمام نمازهای سی ساله اش را قضا کند، زیرا دریافت که در صف اول بوده ، و در آنها شائبه ریا وجود داشته ، آری از خواب غفلت بیدار گشت و با همتی قوی روح و روان خود را با آب توبه حقیقی شستشو داد و نمازهای سی ساله اش را قضا کرد.(84)

71- پیامبر صلی الله علیه وآله خود را با عجله به درب مسجد رسانید

ابوبرده می گوید: در محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله بودیم و نماز جماعت را به امامت آن حضرت خواندیم ، آن حضرت پی از نماز با شتاب برخاست و خود را به در مسجد رسانید و دست خود را بر روی آن در نهاد و فرمود:

ای کسانی که با زبان اظهار اسلام می کنید ولی ایمان در قلب شما راه نیافته است ، از عیبجوئی و ذکر بدی مؤ منان بپرهیزید زیرا هر کس درصدد عیبجوئی مؤ منان باشد، خداوند عیوب او را دنبال کند، هر کس را خدا رسوا گرداند، اگر چه (عیب او) در کنج خانه و

نهانی باشد. (85)

72- امام حسن علیه السلام در هفت سالگی و حضور در مسجد

امام حسن در دوران هفت سالگی ، به مسجد می رفت ، و پای منبر رسول خدا صلی الله علیه وآله می نشست ، و آنچه در مورد وحی ، از آن حضرت می شنید، به منزل ، باز می گشت و برای مادرش فاطمه زهرا علیها السلام ، سخن می گفت ، در می یافت که فاطمه آنچه از آیات قرآن ، نازل شده ، اطلاع دارد، از او پرسید: با اینکه شما در منزل هستید، چگونه به آنچه پیامبر صلی الله علیه وآله در مسجد بیان حسن علیه السلام به من انتقال می یابد.

روزی علی علیه السلام در خانه مخفی شد، حسن علیه السلام که در مسجد، وحی الهی را شنیده بود، وارد منزل شد و طبق معمول ، بر متکا نشست ، تا به سخنرانی بپردازد، ولی لکنت زبان پیدا کرد، حضرت زهرا علیه السلام تعجب نمود حسن علیه السلام به مادر عرض کرد تعجب مکن چرا که شخص بزرگی سخن مرا می شنود استماع او مرا از بیان مطلب بازداشته است در این هنگام علی علیه السلام از مخفیگاه خارج شد و فرزندش حسن علیه السلام را بوسید(86)

73- غرور سلطنت برای کبوتر مسجد

عبدالملک بن مروان پنجمین خلیفه اموی قبل از آنکه بر مسند خلافت بنشیند، همواره در مسجد بود، وبا قران و دعا سروکار داشت ، به گونه ای که او را حمامه المسجد (کبوتر مسجد) می نامیدند، وقتی که پس از مرگ پدرش ، خلافت به او رسید، در مسجد مشغول قرائت قران بود، خبر مقام خلافت را به او دادند، او قران را به دست گرفت و به آن خطاب کرد و

گفت : سلام علیک هذا فراق بینی وبینک

(خداحافظ، اکنون زمان جدایی بین من و تو است .)

غرور سلطنت آن چنان او را مسخ و غافل کرد که شراب می خورد، و یکی از استادانش ، حجاج برای من نوشته که صدها نفر را گشتن مورچه ای مضایقه ای داشتم ولی اکنون حجاج برای من نوشته که صدها نفر را کشته ام ، ولی این خبر در من هیچ اثر نمی کند، و روزی یکی از دانشمندان زمان (بنام زهری) به او گفت :

شنیده ام شراب می نوشی گفت : آری خون مردم را نیز می نوشم .(87)

74- لباس زیبا در مسجد

نقل شده : هنگامی که امام حسن مجتبی علیه السلام برای نماز بر می خواست ، بهترین لباسهای خود را می پوشید.

از آن حضرت پرسیدند: چرا بهترین لباس خود را می پوشید؟

امام در پاسخ فرمود:

ان الله جمیل یحب الجمال ، فاتجمل لربی و هو یقول : خذوا زینتکم عند کل مسجد.

خداوند زیبا است و زیبائی را دوست دارد، و به همین جهت ، من لباس زیبا برای راز و نیاز با پروردگار می پوشم ، و هم او فرمود است (88)که به : هنگام رفتن در مسجد، زینت خود را برگیرید .(89)

بر همین اساس ، طبق روایات ، استحباب دارد که انسان در حال نماز نیکوترین لباس خود را بپوشد، و خود را معطر کند، و با رعایت نظافت و طهارت کامل ، به نماز و راز و نیاز با خدای ، بزرگ بپردازد.

75- بیان فضائل علی علیه السلام در مسجد دمشق

بنی امیه به قدری نسبت به علی علیه السلام دشمنی و کینه داشتند، که در بالای منبرها، به ساحت مقدس او، جسارت کرده و او را سبت و لعن می کردند، و این بدعت از ناحیه معاویه شروع شد و تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز (هشتمین خلیفه اموی) ادامه داشت (یعنی حدود بیش از شصت سال).

تا آنجا که می نویسند: در زمان خلافت عبدالملک پنجمین خلیفه اموی روزی یکی از علماء، در مسجد دمشق ، موعظه می کرد، ناگهان در وسط گفتارش ، مقداری از فضائل حضرت علی علیه السلام را به زبان آورد.

عبدالملک گفت :)عجبا هنوز مردم ،علی علیه السلام را فراموش نکرده اند ، دستور داد، زبان آن عالم را بریدند.

شاعر در این مورد چه زیبا

گفته :

اعلى المنابر تعلنون بسبه

و بسسيفه نصبت لكم اعوداها

بر فراز منبرها، آشکارا به علی علیه السلام ناسزا می گویند، با اینکه چوبهای این منبرها، با شمشیر و مجاهدات علی علیه السلام نصب گردید و درست شد. (90)

76- مسجد در انتظار بلال حبشی

پیامبر صلی الله علیه وآله با مسلمانان در مسجد بودند و هنگام نماز بود، ولی در آن روز بلال حبشی در مسجد دیده نمی شود، تا اذان بگوید، همه منتظر آمدن او بودند، سرانجام بلال - با مقداری ، تاءخیر - به مسجد آمد.

پیامبر صلی الله علیه وآله به او فرمود: چرا دیر آمدی ؟ !.

بلال گفت : به سوی مسجد می آمدم ، از کنار در خانه حضرت زهرا علیه السلام عبور کردم ، دیدم فاطمه زهرا علیها السلام پسرش حسن علیه السلام را (که کودک بود) به زمین گذاشته ، و کودک گریه می کرد، و خود حضرت زهرا علیها السلام مشغول دستاس (آسیا کردن گندم یا جو) بود

به آن حضرت عرض کردم : یکی از این دو کار را به عهده من بگذار، هر کدام را که دوست داری ، یا نگهداری کودک را و یا دستاس را؟

فرمود: من نسبت به پسرم ، مهرابانتر هستم .

او به نگهداری کودک پرداخت و من به دستاس و آسیا کردن مشغول شدم ، و همین باعث دیر آمدن من به مسجد شد.

رسول اکرم صلی الله علیه وآله برای بلال دعا کرد و فرمود: رحمتها رحمک الله

نسبت به فاطمه علیها السلام مهربانی کردی ، خداوند به تو مهربانی

کند.(91)

77- خاطره ای از مسجد کنار سفارت ترکیه

زمان شاهان قاجار بود، حکومت عثمانی ، بزرگترین حکومت اسلامی در جهان به شمار می آمد، که پایتخت این حکومت ، استانبول ترکیه بود .

در کنار سفارت حکومت عثمانی در تهران ، مسجد کوچکی وجود داشت .

(گویا هم اکنون نیز آن مسجد در کنار سفارت ترکیه هست .)

امام جماعت آن مسجد (یا یکی از نماز خوانهای آن مسجد) می

گفت : روضه خوانی را دیدم ، هر روز صبح به مسجد می آید و روضه به مسجد می آید روضه را بخوانی بخصوص به خلیفه دوم ، ناسزا می گوید.

روزی به او گفتم : تو چه داعی داری که هر روز همین روضه را بخوانی و همان ناسزاگوئی را تکرار کنی (با توجه به اینکه افراد سفارت ، و تبعه آن سفارت ، به آن مسجد برای نماز می آمدند) مگر روضه دیگری نمی دانی ؟!

او در پاسخ گفت : روضه دیگر می دانم ، ولی من یک نفر بانی دارم روزی پنچ ریال (به پول آن زمان) به من می دهد و می گوید همین روضه را با این کیفیت بخوان ، و خصوصیات بانی و خصوصیات بانی و محل او را گفت .

من پی گیری کردم ، دیدم بانی یک نفر کاسب است و مغازه دارد، جریان را به او گفتم ، او گفت : شخصی روزی ده تومان به من می دهد، تا در آن مسجد، چنین روضه ای خوانده شود، پنچ تومان آن را به آن روضه خوان می دهم ، و پانزده ریال آنرا خودم بر می دارم

باز من جریان را پی گیری نمودم ، سرانجام معلوم شد که از طرف سفارت انگلستان روزی 25 تومان برای این کار روضه خوانی مخصوص (برای ایجاد اختلاف بین شیعه و سنی و سپس ایران و حکومت عثمانی) داده می شود، که پس از طی مراحل ، و دست به دست گشتن ، پنچ ریال برای آن روضه خوان بیچاره می ماند.

باید توجه داشت که دشمنان ، این چنین

سوء استفاده نکنند، و ما ناخود آگاه ، جزء مزدوران آنها قرار نگیرم و آب به آسیاب دشمن نریزیم .(92)

چنانکه می گویند: دستهای نامرئی خارجی در یکی از نقاط هند، که شیعه و سنی در آن بودند، این مساءله را طرح کردند که آیا ذوالجناح امام حسین علیه السلام در کربلا نر بود یا ماده ؟

منبرها و سخنرانان مدتها در محور این موضوع ، بحث می کردند و ایجاد اختلاف می نمودند، با اینکه ما باید به مساءله اصلی بپردازیم که به قول سعدی :

خانه از پای بست ویران است

خواجه در فکر نقش ایوان است

78- سه تروریست در سه مسجد

در جریان شهادت امام علی علیه السلام سه نفر از خوارج ، در کنار کعبه هم سوگند شدند، که یکی از آنها به نام ابن ملجم حضرت علی علیه السلام را در کوفه بکشند، دومی به نام برک بن عبدالله ، معاویه را در شام به هلاکت رساند، و سومی به نام عمرو بم بکر، عمرو عاص را در مصر به قتل رساند، توطئه این سه نفر این بود که سحر 19 رمضان سال 40 هجری ، در یک وقت ، تصمیم خود را اجرا سازند.

ابن ملجم به کوفه آمد و سرانجام در سحر 19 رمضان ، در مسجد هنگام نماز به امام علی علیه السلام حمله کرد و شمشیر بر فرق سر مقدس او زد که همین ضربت منجر به شهادت آن حضرت گردید.

عمروبن بکر به مصر رفت ، و در مصر آنجا در وقت سحر منتظر ورود عمروعاص باقی ماند، آن شب عمروعاص بیمار بود و به جای او خارجه بن حنیفه برای نماز آمد، عمرو از روی

اشتباه به او حمله کرد و او را کشت ، عمرو را دستگیر کردند و سپس به دستور عمروعاص او را کشتند.

برک بن عبدالله در مسجد شام در کمین معاویه قرار گرفت وقتی که معاویه به مسجد آمد، به او حمله کرد، ولی شمشیرش بر ران معاویه وارد شد، او را دستگیر کردند، معاویه بستری گردید، طبیبی پس از معاینه به معاویه گفت :

شمشیر به زهر آلوده بوده است ، اکنون یا باید با دارو درمان گردی ، در این صورت نسل تو قطع می گردد، دیگر دارای فرزند نمی شوی ، و یا باید آهنی را با آتش گداخته سرخ کنم و سر زخم ران تو بگذارم و از این طریق مداوا کنم ، در این صورت نسل تو قطع نخواهند شد.

معاویه گفت : من طاقت طریق دوم را ندارم ، همان طریق اول را دنبال می کنم ، همین دو پسری که دارم به نام یزید عبدالله برای من کافی است .

برک بن عبدالله تروریست یاغی را نزد معاویه آوردند، که حکم اعدامش را صادر کند، او را به معاویه گفت : من مژده ای برای تو دارم

معاویه گفت : آن چیست ؟

برک گفت : بنا است همین امشب علی علیه السلام کشته شد، مرا نزد خود نگهدار، اگر او کشته شد هرگونه خواستی با: رفتار کن ، و اگر کشته نشد، من با تو عهد محکم می بندم که مرا آزاد سازی تا بروم و علی علیه السلام را بکشم و سپس نزد تو آیم .

معاویه او را نزد خود نگه داشت ، وقتی که خبر شهادت علی علیه السلام را به

معاویه رسید، او آن تروریست را به خاطر مژده این خبر، آزاد ساخت . (93)

79- نماز امام زین العابدین علیه السلام در مسجد

روایت شده از ابوحمزه ثمالی که از زاهدین اهل کوفه و مشایخ آنجا بود گفت دیدم حضرت امام زین العابدین علیه السلام را که وارد مسجد کوفه شد و آمد نزد ستون تکبیری گفت که جمیع موهای بدن از دهشت آن راست ایستاد و گفت که چون آن حضرت نماز گذاشت گوش کردم شنیدم لهجه پاکیزه تر و دلرباتر از او.(94)

80- مرغ می دزدید و وارد مسجد می شد !

مردی به حضور حضرت سلیمان علیه السلام آمد و شکایت کرد که همسایه ها مرغابی های مرا می دزدند، و نمی دانم کیست ؟

وقتی که مردم در مسجد جمع شدند، سلیمان علیه السلام خطبه خواند و به مردم رو کرد و گفت : یکی از شما مرغ همسایه را می دزدد ، و داخل مسجد می شود، در حالی که پر آن مرغ بر سرش می باشد، مردی ناگهان دست به سر کشید، سلیمان دریافت که دزد همان شخص است ، گفت :او را دستگیر کنید.

نظیر این مطلب در مورد شریح ، قاضی معروف زمان عمر، عثمانی و علی علیه السلام است .نقل شده ، که دو نفر نزد او آمدند، یکی از آنها گفت در زیر فلان درخت ، مبلغی از پول مرا، این شخص برداشته است .

آن شخص منکر شد و گفت : من اصلا چنین درختی را نمی شناسم .

شریح به مدعی گفت : برو زیر آن درخت و برگی از آن درخت را به اینجا بیاور

او رفت ، و تشریح مشغول مرافعات دیگر گردید.

پس از مدتی به منکر رو کرد و گفت : آیا فلان کس به پای درخت رسیده است ؟

منکر گفت : نه .

شریح ، بر صحت ادعای

مدعی ، داوری کرد، زیرا قبلا منکر گفته بود که من چنین درختی را نمی شناسم ، ولی اکنون اعتراف ضمنی کرد.(95)

81- مسجد مدینه و سبقت در رسیدگی به فقیر

شب فرا رسید، هنگام نماز عشاء بود، مسلمین در مسجد مدینه برای ادای نماز با پیامبر صلی الله علیه وآله جمع شده بودند، نماز عشاء به جماعت خوانده شد، پس از نماز، هنوز صف های نماز برقرار نشده بودند، که مردی از میان صف برخاست و بر حاضران گفت : من مردی غریب و گرسنه هستم ، از شما تقاضای غذا دارم

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: از غربت و غریبی سخن مگو که با یاد آن ، رگهای قلبم بریده می شود، بدانکه افراد غریب ، چهار گروه هستند؟

1- مسجدی که در میان قبیله و قومی باشد، ولی در آن نماز نخوانند.

2- قرآنی که در دست مردم باشد و آن را نخوانند .

3- دانشمندی که در میان جمعیتی قرار گیرد، ولی مردم به او بی اعتنائی کنند و او را تنها بگذارند.

4- اسیری که در میان کافران خداشناس باشد.

سپس پیامبر صلی الله علیه وآله رو به جمعیت کرد و فرمود: کیست در میان شما، که عهده دار مخارج زندگی این مستند شود، تا شایسته بهره مندی از فردوس بهشت گردد؟

در میان جمعیت ، امام علی علیه السلام برخاست و اعلام آمادگی برای رسیدگی به امور آن فقیر کرد، دست فقیر را گرفت و به خانه اش برد، و جریان را به فاطمه علیها السلام و فرزندانشان ، گرسنه بودند، و علی علیه السلام در آن روز، روزه بود و هنگام افطار، نیاز به غذا داشت .

فاطمه علیها السلام غذا را حاضر کرد،

علی علیه السلام به آن غذا نگاه کرد، دید اندک است ، با خود گفت : اگر از آن بخورم ، مهمان سیر نمی شود، و اگر از آن غذا نخورم ، مهمان از آن غذا نخواهد خورد و یا غذا برای مهمان ناگوار خواهد شد.

طرحی به نظر علی علیه السلام رسید و آن این بود که به فاصله علیه السلام آهسته فرمود: چراغ را روشن کن ، ولی در روشن کردن چراغ ، دست به دست کن و طول بده ، تا مهمان از غذا بخورد و سیر شود.

و خود علی علیه السلام نیز دهانش را می جنبانید، وانمود می کرد که غذا می خورد، و فقیر بی آنکه متوجه شود، به طور کامل غذا خورد و سیر شد و کنار نشست ، و باز از غذا ماند، خداوند به آن غذا برکت داد، همه افراد خانواده از آن غذا خوردند و سیر شدند.

صبح وقتی که علی علیه السلام برای ادای نماز به مسجد رفت ، پیامبر (ص) از او پرسید: تا آن مهمان چه کردی ؟آیا غذایش دادی ؟

علی علیه السلام عرض کرد: آری سپاس خداوند را که کار به نیکوئی انجام شد.

پیامبر صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود: خداوند به خاطر مهمان نوازی تو و اشتغال به چراغ و نخوردن غذا تعجب کرد، و جبرئیل ، این آیه را در شاءن شما خواند:

ویوثرون علی انفسهم و لوکان بهم خصاصه

آنها، تهیدستان را بر خودشان ، مقدم می دارند، اگر چه نیاز سخت به آن غذا داشته باشند. (96)

82- پاسخ به سؤالات راهب در مسجد

جمعی از مسیحیان به همراه راهب خود به مدینه آمده به

مسجد وارد شدند و همراه خود قطعات طلا و اموال گرانقیمتی آورده بودند.

راهب در مسجد، خود را به جمعیتی که در مسجد در حضور ابوبکر بشسته بودند رسانید و پس ادای احترام ، گفت : کدام یک از شما خلیفه پیامبر و امین دین است ؟

حاضران به ابوبکر نگاه کرد و گفت نام تو چیست ؟

ابوبکر نگاه کرد و گفت : نام تو چیست ؟

ابوبکر: نام من عتیق است .

راهب : دیگر چیست ؟

ابوبکر: نام دیگرم صدیق است .

راهب : دیگر چیست .

ابوبکر: نام دیگری ندارم .

راهب : مقصود من تو نیستی ، شخص دیگری است .

ابوبکر: منظور تو چیست ؟

راهب من همراه جمعی از روم آمده ام و بار شتر من ، طلا و نقره است ، منظور من از پیمودن راه طولانی و آمدن به اینجا این است که مسائلی از خلیفه پیامبر صلی الله علیه وآله بپرسم ، که اگر پاسخ صحیح داد، آئین اسلام را بپذیرم و از امر خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله اطاعت نمایم ، و ضمنا اموالی را با خود آورده ام تا آن را بین مسلمین تقسیم کنم .

و اگر خلیفه نتوانست پاسخ دهد، به وطن باز گردم .

ابوبکر گفت : مسائل خود را بپرس . راهب : شما باید به من امان و آزادی بدهی که مورد آزار قرار نگیرم .

ابوبکر: در امان هستی بپرس .

راهب : به من خبر بده 1- آن چیست که برای خدا نیست ، 2- و در نزد خدا نیست 3- و خدا آن را نداند؟ !

ابوبکر در پاسخ این سه سؤ ال متحیر شد، پس از سکوت طولانی ،

به بعضی از اصحاب گفت که عمر را حاضر کنید.

عمر اطلاع دادند و به مجلس آمد، راهب رو به عمر کرد و سؤ الات خود را مطرح کرد، او نیز از پاسخ درمانده شد، سپس عثمان را خبر کردند و به مسجد آمد، راهب از او پرسید، تا او نیز دز جواب درمانده شد (همهمه در مسجد افتاد و می گفتند خدا همه چیز را می داند و همه چیز در نزد او هست ، این چه سؤ الهای نامناسبی است که راهب می پرسد؟ !)

راهب گفت : اینها پیروان بزرگواری هستند ولی متاءسفانه به خود مغرور شده اند، سپس تصمیم گرفت تا به وطن باز گردد.

در این هنگام سلمان با سرعت به حضور امام علی (ع) آمده و جریان را به او خبر داده و از آن حضرت استمداد نمود تا آبروی اسلام را حفظ کند.

امام علی علیه السلام با دو فرزندش حسن و حسین علیه السلام وارد مسجد شد، وقتی که جمعیت مسلمین او را دیدند، شادمان شدند و تکبیر گفتند، برخاستند و با احترام ، آن حضرت را به پیش خواندند.

ابوبکر به راهب گفت : کسی که تو می خواستی حاضر شد هر چه سؤ ال داری از او بپرس .

راهب به آن حضرت رو کرد و گفت : نام تو چیست ؟

علی : نام نزد یهود الیا و نزد مسیحیان ایلیا و نزد پدرم علی و نزد مادرم حیدر است .

راهب : چه نسبتی با پیامبر داری ؟

علی : او برادر و پسر عموی من است و من داماد او هستم ،

راهب : به حق عیسی علیه السلام مقصود و گم

شده من تو هستی ، اکنون به من خبر بده : آن چیست که برای خدا نیست ، و در نزد خدا نیست ، و خدا آنرا نمی داند؟ !

علی : آنکه برای خدا نیست ، فرزند و همسر است ، و آنکه در نزد خدا نیست ،

ظلم است که در نزد او نسبت به بندگان نیست ، و آنکه خدا آن را نمی داند، شریک است که در ملک خود آن را برای خود نمی داند.

راهب تا پاسخهای علی را شنید برخاست و زنار و کمر بند خود را باز کرد و کنار گذاشت و سر امام علی علیه السلام را در آغوش گرفت و بین دو چشم آن حضرت را بوسید و گفت : گواهی می دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست ، و محمد صلی الله علیه وآله رسول خدا است و تو جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله و امین امت و معدن حکمت و این دین و سرچشمه علم و برهان هستی ، نام تو در تورات الیا و در انجیل ایلیا و در قرآن علی و در کتابهای پیشین حیدر است ، من تو را وصی به حق پیامبر صلی الله علیه وآله یافتم ، و تو بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله سزاوار است که تو در این مجلس بنشینی ، بگو بدانم سرگذشت تو با این قوم چیست ؟

امام علی علیه السلام در پاسخ خلاصه ای به او داد.

آنگاه راهب برخاست و همه اموال خود را به آن حضرت تقدیم کرد، امام علی علیه السلام آن را گرفت و در همان مجلس بین مستمندان مدینه

تقسیم نمود، راهب و همراهان در حالی که مسلمان شده بودند به وطن باز گشتند.(97)

83- رفتن به مسجد به سبک رضا خانی !

روزی رضاخان با وزرای خود به رامسر رفته بودند، رضاخان خواست چهره مذهبی خود را به مردم بنمایاند، از این رو به مجلس روضه ای وارد مسجد شد.

سخنران مسجد (آقای حبیبی قاسم آبادی) همین که چشمش به رضاخان افتاد، با صدای بلند گفت : بار الهی ! شاهنشاه ایران و کابینه اش را از بهشت

نجات فرما! رضاخان و دیگر وزرا بدون اینکه متوجه دعا شوند، بلند گفتند: آمین !!(98)

84- نماز در مسجد مخروبه

از گفتار راشد در مورد پدرش مرحوم ملاعباس تربتی رحمه الله علیه است که ، به سبب پیش آمدهای آن چند سال ، مردم در همه جا نسبت به امور دینی کم اعتناتر گشته بودند و آوارهای فروریخته همچنان تپه خاکی در کف مسجد باقی بود.

پدرم حاج آقا آخوند تربتی در زیر همان قسمت که نیمی از آن فروریخته بود. مقداری از آوارها را کنار زده و حصیر را پاکیزه کرده بود و سه نوبت نمازش را می رفت و در همانجا می خواند.

روزی من به ده آمده بودم ، نهار خوردیم و خواستیم استراحت کنیم ، پدرم برخاست وضو گرفت و به مسجد رفت .

من نیز غنیمت دانستم که نمازی پس از چند سال با آن مرد بخوانم .

وضو گرفتم و به مسجد رفتم .

از جانبی وارد شد که او مرا ندید و آهسته جلو رفتم .در رکعت دوم نماز بود و خدا می داند که میان این نمازش در حال تنهایی ، در میان آوارهای فروریخته مسجد این ده ، با نمازی که آن روز در مسجد گوهر شاد به او اقتدا کردم و نیمی از صحن مسجد گوهر شاد و تمامی یک

شبستان از جمعیتی که به او اقتدا کرده پر بود از لحاظ طماءنینه و قرائت و همه ذکرهای واجب مستحب ذره ای تفاوت نداشت .

یعنی آن داعی یا نیت یا عشق یا شوق که او را وادار به نماز می کرد، در هر دو یکسان بود آن جز خدا نمی تواند باشد که :

و هو معکم اینما کنتم (99)

85- رسیدگی به فقراء در مسجد

روزی مردی اعرابی وارد مدینه شد و پرسسید: سخاوتمند کیست ؟حسین بن علی علیه السلام را به او معرفی کردند و او را به محل حضرت راهنمایی نمودند.

وارد مسجد شد، آن جناب را در حال نماز دید و این چند شعر را خواند.

اینک ناامید نشده آن کس که به تو امید داشته و کوبه رد خانه ات را به امید تخشش کوبیده است .تو سخاوتمند و پشتیبان بیچارگان هستی ، پدرت نابودکننده فاسقین بود، اگر نبود راهنماییهای پدر و جدت ، پیکر ما را جهنم فرا می گرفت .

سید الشهداء علیه السلام نماز را تمام کرد و به قنبر فرمود: آیا از مال حجاز چیزی باقی مانده است ؟

عرض کرد: چهارهزار دینار موجود است .

دستور داد آنها را بیاور، کسی که سزاوارتر به آن بود، رسیده است .

وقتی دینارها را حاضر نمود امام علیه السلام دو برد خود را از تن درآورد را در آنها پچیده و به خاطر شرم و حیا دستش را از شکافت در خارج نمود و به اعرابی تسلیم کرد و این ابیات را خواند بگیر این مقدار را من از تو پوزش می خواهم بدان نسبت به تو مهربانی اگر در فردای آینده برای ما وسیله ایستادنی شاید کنایه از حکومت

و خلفت باشد به دست آید ثروت سرشاری بر،تو ریزش خواهد کرد اما گذشت زمان خیلی تغییر پذیر است

اینک دست ما از نظر مالی گشاده نیست

اعرابی پول را گرفته شروع به گریه کرد امام علیه السلام فرمود..شاید آنچه ما دادیم کم باشد گفت ..

گفت ..هرگز گریه ام برای این است که چگونه دست سخاوتمند شما در دل خاک جای می گیرد

86- شرمنده به مسجد برگشتم

چندین نفر از رفقا و دوستان نجفی ما از یکی از بزرگان علمی و مدرسین نجف از رفقا و دوشتان نجفی ما از یکی از بزرگان علمی و مدرسین نجف اشرف نقل کردند که او می گفت : من درباره مرحوم استاد العلماء آقای حاج میرزا علی قاضی طباطبایی قدس سره شریف و مطالبی که ایشان احیانا نقل می شد و احوالاتیکه به گوش می رسید در شک بودم . با خود می گفتم آیا این مطلبی که اینها دارند درست است یا نه ؟

این شاگردانی که تربیت می کنند و دارای چنین و چنان از حالات و ملکات و کمالاتی می گویند راست است یا تخیل ؟

مدتها با خود در این موضوع حدیث نفس می کردم و کسی هم از نیت من خبری نداشت ، تا یک روز برای نماز عبادت و به جای آوردن بعضی از اعمال مسجد کوفه به آن مسجد رفتم .

مرحوم قاضی قدس سره شریف به مسجد کوفه زیاد می رفتند و برای عبادت در آنجا حجره خاصی داشتند و تبه این مسجد و مسجد سهله علاقمند بودند، و بسیاری از شبها را به عبادت در آنجا و بیداری از آنها روز می آوردند

می گوید: در بیرون مسجد به

مرحوم قاضی قدس سره شریف برخورد کردم و سلام کردیم و احوالپرسی از یکدیگر نمودیم و قدری با یکدیگر سخن گفتیم تا رسیدیم پشت مسجد در این حال در بیابان خارج مسجد ، پای دیوارهای بلند مسجد در طرف قبله هر دو با هم روی زمین نشستیم تا قدری رفع خستگی کنیم و سپس به مسجد برویم .

باهم گرم صحبت شدیم ، و مرحوم قاضی قدس سره شریف از اسرار و آیات الهیه برای ما داستان ها بیان می فرمود و از مقام جلال و عظمت توحید و قدم گذاران در این راه ، و در این که یگانه هدف خلقت ، انسان است مطالبی را بیان می نمود و شواهدی اقامه می نمود.

من در دل با خبر حدیث نفس کرده و گفتیم : که واقعا ما در شریک و شبهه هستیم و نمی دانیم چه خبر است ؟

اگر عمر به همین منوال بگذرد وای بر ما؛ واقعا درست است تا دنبال کنیم ؛ در حال مار بزرگی از سوراخ بیرون آمد و در جلوی ما خزید و به موازات دیوار مسجد حرکت کرد؛چون در آن نواحی مار بسیار است و غالبا مردم آنها را می بینند ولی تا به حال شنیده نشده است که کسی را گزیده باشند.

همینکه مار در مقابل ما رسید و من فی الجمله وحشتی کردم ؛ مرحوم قاضی قدس سره شریف اشاره ای به مار کرده ، و فرمود: (مت باءذن الله) بمیر باذن خدا ! مار فورا در جای خود خشک شد.

مرحوم قاضی قدس سره شریف بدون آنکه اعتنائی کند شروع کرد به دنباله صحبت که با هم داشتیم

؛ و سپس برخاستیم رفتیم داخل مسجد، مرحوم قاضی اول دور رکعت نماز در میان مسجد گذارده و پس از آن به حجره خود رفتند و من هم مقداری از اعمال مسجد را بجای می آوردم ؛ و در نظر داشتم که بعد از بجا آوردن آن اعمال به نجف اشرف مراجعت کنم .

در بین اعمال ناگاه به خاطرم گذشت که آیا این کاری که این مرد کرد، واقعیت داشت یا چشم بندی بود، مانند سحری که ساحران می کنند؟

خوب است بروم ببینم مار مرده است یا زنده شده و فرار کرده است ؟

این خاطره سخت به من فشار می آورد تا اعمالی که در نظر داشتم به اتمام رسانیدم ، و فورا آمدم بیرون مسجد در همان محلی که با مرحوم قاضی قدس سره شریف نشسته بودیم ؛ دیدم مار خشک شده و به روی زمین افتاد است ؛پا زدم و دیدم ابدا حرکتی ندارد.

بسیار منقلب و شرمنده شدم به مسجد برگشتم تا چند رکعتی دیگر نماز گزارم ولی نتوانستم ؛و این فکر مرا گرفته بود که واقعا اگر این مسائل حق است ، پس چرا ما ابدا به آنها توجهی نداریم .

مرحوم قاضی قدس سره شریف مدتی در حجره خود بود و به عبادت مشغول ، بعد که بیرون آمد و از مسجد خارج شد: من نیز خارج شدم ، در مسجد کوفه باز بهم برخورد کردیم ، آن مرحوم لبخندی به من زده و فرمود:

خوب آقا جان هم کردی ، امتحان کردی ؟ !(100)

87- در مسجد دیدم ، ملائکه دو طرف او صف کشیده اند

مرحوم آیه الله حجاج شیخ جواد انصاری همدانی قدس سره شریف می فرمودند:

روزی وارد مسجدی شدم ، دیدم پیرمردی

عامی مشغول خواندن نماز است ؛و دو صف از ملائکه در پشت سر او صف بسته و به او اقتدا نموده اند و این پیرمرد خود ابدا از این صفوف فرشتگان اطلاعی نداشت .

من دانستم که این پیرمرد برای نماز خود اذان و اقامه گفته است چون در روایت داریم :

کسی که در نمازهای واجب یومیه خود، اذان و اقامه هر دو را بگوید دو صف از ملائکه و اگر یکی از آنها را بگوید یک صف از ملائکه به او اقتدا می کنند که در ازای آن فیمابین مشرق و مغرب باشد.

(این از آثار قهریه ملکوتیه اذان و اقامه است ؛گرچه اذان گویان و اقامه گویان

خود مطلع نباشند.)(101)

88- حضرت علی آنها را با شلاق از مسجد بیرون کرد

روزی امام علی علیه السلام به مسجد کوفه وارد شد، دید عده ای زانو به بغل گرفته اند و در گوشه ای نشسته اند، پرسید: اینها کیستند؟گفته شد: اینها رجال الحق (مردان خدا) هستند.

فرمودند: به چه دلیل آنها مردان حق هستند؟

گفته شد: از این رو که درای نجابت و عزت نفس هستند، اگر کسی به آنها غذا داد، شکر می کنند وگرنه صبر می کنند، هیچ گاه تقاضا نمی کنند و دست گدایی به سوی کسی دراز نمی نمایند.

امام علی علیه السلام فرمود: سگهای کوفه هم چنین هستند، آنگاه امام علیه السلام با شلاق آنها را از مسجد بیرون کرد و به آنها فرمود: بروید کار کنید (102)

به این ترتیب آن حضرت ، انسانها را از بیکاری برحذر داشت ، و به کار و کسب روزی از راه حلال و کار کردن ، تشویق و تحریض نمود.

89- ساده زیستی علی علیه السلام در مسجد

صالح می گوید: جده ام نقل کرد و گفت : هنگام عبور، حضرت علی علیه السلام را دیدم ، بار خرما به دوش گرفته بود و منزل می برد، جلو رفتم و سلام کردم ، جواب سلام مرا داد، عرض کردم : بار خرما را به من بده ، من به مقصد برسانم .(با توجه به اینکه زمان خلافت آن حضرت بود) در پاسخ فرمود:

ابوالعیال احق بحمله :

سرپرست خانواده و فرزندان ، سزاوارتر به حمل آن است .

سپس به من (اصطلاح تعارف کرد) فرمود: از این خرماها بخور.

عرض کردم : خیلی ممنون ، میل ندارم .

آن حضرت به منزل خود رفت ، و روز جمعه بود ، منتظر بودیم برای امامت نماز جمعه (به مسجد) بیاید.

هنگامی که آن

حضرت به مسجد آمد، دیدم همان روپوشی که خرما را در میان آن ریخته بود و به منزل می برد، مانند عبا، آن را به تن کرده با همان لباس ساده که مقداری پوست خرما به آن چسبیده بود و دیده می شد، نماز جمعه را خواند.(103)

90- نظم امام خمینی و حضور در مسجد

آنقدر کارهایشان دقیق بود که ما در ایامی که در آنجا بودیم ساعت را با کارهای ایشان تنظیم می کردیم . یعنی آن موقعی که ایشان کاری را انجام می دادند ما می فهمیدیم که ساعت چند است .حتی خانواده ایشان می فهمیدند که در این ساعت آقا مشغول چه کاری است .

برای رفتن به حرم ، ایشان می فهمیدند که در این ساعت آقا مشغول چه کاری است .برای رفتن به حرم ، ایشان ساعت 5/2 از منزل بیرون می آمدند و سر ساعت 3 بدون کم و زیاد به حرم می رفتند.و اواخر که ماءموران امنیتی مراقب ایشان بودند، خیالشان راحت بود، امام که داخل حرم می شدند، ماءموران پی کار خود می رفتند چون می دانستند امام چه ساعتی بیرون می آورد، همان دقیقه برمی کشیدند. ظهرها که امام به مسجد می رفت آنقدر دقیق بود که آنها می دانستند که چه ساعتی امام از منزل بیرون می آیند.نظم کارهای ایشان ، حتی برای ماءمورین هم مشخص شده بود.

یکبار یادم هست که در مورد درس فرمودند: که اگر برای درس خواندن می آئید باید سر موقع حاضر باشید، و اگر برای ثواب مسجد می آئید جای دیگر هم مسجد هست . در مطالعاتشان آنقدر منظم بودند که هیچ چیز باعث تعطیل شدند مطالعه شان نمی

شد.آن روزی که خبر شهادت حاج آقا مصطفی را به ایشان دادیم و ما اجازه گرفتیم که برای کارهای دفن به کربلا برویم ، آن روز ما خیال کردیم که امام ناراحت می شود و حتی برایشان دکتر آوردند که وقتی امام این موضوع را فهمیدند گفتند که حتی برای من دکتر می آورند آن روز ما فکر کردیم که امام نماز نمی رود ولی دیدیم که امام سر وقت نماز رفت . مطالعاتش را ترک نکرده بود، قرآنی که هر روز می خواند ، طبق هر روز می خواند، طبق روزهای قبل خواند.(104)

91- اولین نماز جماعت در مسجد فاو

با حجت الاسلام عراقی که آن زمان نماینده ولی فقیه است در سپاه بودند به سمت منطقه رفتیم . عملیات والفجر هشت بود.هنوز حدود یک ماه به عملیات مانده بود. ایشان شهر را به من نشان دادند و گفتند این هم فاو. البته فاو را از روی نقشه دیده بودیم ، اما حالا شهر جلوی چشممان بود. قبل از هر چیز مسجد شهر نظرمان را جلب کرد.حجت الاسلام عراقی گفتند اگر شهر را فتح کنیم شما امام جماعت مسجد بشو. از ایشان تشکر کردم بعد از آن برگشتم .

بعد از اینکه فاو فتح شد رفتیم آن طرف آب . روز دوشنبه فاو فتح شده بود. قصد داشتیم برای جمعه نماز وحدت بخوانیم . البته آن وقت هنوز مخروبه نشده بود. هنوز دشمن نتوانسته بود خودش را جمع و جور کند تا بتواند شهر را بزند.

شور و حالی بین همه افتاده بود. قرار بود اولین نماز وحدت آن جا خوانده شود. رزمندگان با عشق و علاقه مسجد را تمیز کردند، حتی خاک

کفشها را هم پاک می کردند. از همان روز جمعه ، مسجد کاملا پر شده بود و حتی داخل حیاط مسجد هم جمعیت ایستاده بود.

در آن موقعیت ، وضعیت دیدنی بود و با لطف خداوند اولین نماز، در مسجد فاو خوانده شد.(105)

92- لطیفه عربی

عربی صبح به مسجد درآمد که نماز گذارد و مستعجل بود که کار مهم و ضروری ای داشت ، پیشنماز بعد از سوره فاتحه ، سوره نوح را شروع کرد. چون گفت : انا ارسلنا نوحا یعنی ما که خداوندیم فرستادیم نوح را، باقی آیه از یادش برفت و حصر شد و سکوت او طول کشید. عرب را طاقت نماند.

گفت : ایها القاری !! اگر نوح نمی رود، دیگری را بفرست و ما را رها کن . (106)

93- زاهدی دیر به مسجد آمد

زاهدی سی سال در نماز جماعت شرکت کرد، و همواره در صف اول جماعت می ایستاد، روزی به علتی دیر به مسجد آمد و در نتیجه در صف اول ، جا نبود، بناچار در صف دوم ایستاد، ولی پیش خود احساس شرمندگی کرد، که چرا در صف بعد قرار گرفته است ، سرانجام طاقت نیاورد و به صف اول پیوست و برای خود جا باز کرد.

در این هنگام پیش وجدان خود دریافت که تمام نمازهای سی ساله اش ریاآلود بوده است ، زیرا دلش خوش بود که آن نمازها را در صف اول بجا می آورد و خود را بر مردم می نمایانده است و از این کار لذت می برده است ، ناگزیر تمام آن نمازهای سی ساله را قضا و اعاده کرد.(107)

94- وصیت یک شهید و کمک به مسجد

یکی از شهیدان مخلص ایران (در جنگ تحمیلی ایران و عراق) در قسمتی از وصیتش چنین می نگارند:

دو هزار تومان از مالم را به صندوق سپاه پاسداران بدهید، بخاطر اینکه شاید از کاغذهای و قلم اداره سپاه احیانا، بدون مجوز استفاده کرده باشم .

دو فرش دارم ، یکی از آنها را به مسجد بدهید تا در مسجد بیندازید.فرش دیگر در خانه باشد تا بچه های محله بیایند و روی آن فرش ، مراسم مذهبی خود را اجرا کنند!

ای عصای دست من ای کودکم ، پس از من کوله بار پر از گلوله ام را برگیر و راهم را تا محو کامل استکبار ادامه بده .(108)

95- در مسجد به یکدیگر راه بدهید

صبح هنوز روشن نشده بود، و هوا تاریک بود و مردم همدیگر را خوب نمی دیدند، یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه وآله بنام ثابت بن قیس گوشش خوب نمی شنید، وقتی وارد مسجد می شد، مردم به او احترام کرده و راه باز کردند تا کنار پیامبر صلی الله علیه وآله بنشیند و گفتار پیامبر صلی الله علیه وآله را بشنود.

روزی وارد مسجد شد، پر از جمعیت بود، او جمعیت بود، او جمعیت را می شکافت و می گفت : جا بدهید تا نزد پیامبر صلی الله علیه وآله بروم . (109)

تا نزد یکی از مسلمانان رسید، او به ثابت گفت : همینجا بنشین ، ثابت ناگزیر همانجا پشت سر او نشست ، اما خشمگین بود که چرا آن مرد به او راه نداده است که نزد پیامبر صلی الله علیه وآله برود.

هنگامی که هوا روشن شد، ثابت از او پرسید کیستی ؟ او در جواب گفت

: فلان کس هستم .

ثابت گفت : فرزند فلان زن (در اینجا مادرش را با لقب زشتی که در جاهلیت می بردند برد، آن مرد شرمگین شد، و سر خود را به زیر انداخت .در این هنگام آیه 11 سوره حجرات نازل شد و مسلمانان را از این کار زشت (همدیگر را با نام زشت یاد کنند) نهی کرد.(110)

96- مسجدی ها در هر مجلسی شرکت نمی کنند!

در اوایل حکومت قاجاریه ، حکومت استبدادی قاجار، یک شخص بی دینی را برای استانداری شیراز انتخاب کرد.این استاندار بی دین ، عده ای از رجال مملکت را در جشنی دعوت کرد و یهودیان محل را نیز دعوت کرد و مجلس عیش و نوش و رقص و ساز و آواز تشکیل داد.

یکی دو نفر از افرادی که در جماعت عالم بزرگ شیراز در آن زمان بنام حاج میرزا حسین یزدی شرکت می کردند در آن جلسه شرکت نمودند.و وقتی این حاج میرزا خبر را به میرزا حسین یزدی رسانیدند، روز جمعه پس از نماز ظهر روی پله منبر نشست و زار زار گریه کرد و گفت : شنیدم از مسجدهای من در جلسه عیاشی یهودیان و از خدا بی خبران شرکت نموده اند، اگر شما مسلمان هستید چرا در خلاف دستور خدا، رفتار می کنید؟ شما جان مرا به خطر انداختید، دیشب خوابم نبرده است ...دیگر طاقت نداشت نماز عصر را بخواند و از مسجد بیرون رفت و بیمار شد و در منزل بستری گردید، طبیب به بالینش آوردند، طبیب گفت : خوبست او را به باغی از باغهای اطراف ببرید.

او را در باغی در بیرون شیراز حسین یزدی ببردند، یکی از مردان الهی ، به شیراز

آمده و وارد منزل مرحوم حاج میرزا حسین یزدی شد تا احوال از او پرسید، ولی دریافت که او بیمار شده و در چند فرسخی شیراز است .

در این حال یکی از علاقه مندان حاج میرزا یزدی ، نزد این مرد الهی آمد و در ضمن صحبت گفت :

من سرمایه ای دارم نمی دانم فایده می کند یا نه ؟

آن مرد الهی گفت : سرمایه شما آقای حاج میرزا حسین یزدی بود و او از وحشتی که در مورد گناه افراد بجایش افتاده است ، خواهد مرد.

پس از چندی خبر آوردند که آن عالم وارسته ، از دنیا رفت ، او سرانجام در اثر شنیدن همان خبر ناگوار هرگز بستر بیماری برنخواست .

آری بعضی از شنیدن خبر ناگوار آنقدر غصه می خورند که می میرند.

در روایات آمده ، پیامبر صلی الله علیه وآله درباره گناه ، سخن می گفت ، فریاد سلمان بلند شد، که ای کاش آفریده نمی شدم و این سخنان را نمی شنیدم .

97- بیعت آشکار مردم با علی علیه السلام در مسجد

پس از اینکه عثمان به قتل رسید، عده ای از مهاجران و انصار جمع شدند و خدمت امام علی علیه السلام رفتند و عرض کردند: ای اباالحسن ! بیاتا با تو بیعت کنیم .

امام علیه السلام فرمود: مرا به خلافت نیازی نیست ، هر کس را که انتخاب کنید اما آن گروه برخواسته خود پافشاری کردند و گفتند: جز تو کسی را انتخاب نمی کنیم

و امام علیه السلام مجددا پیشنهاد خود را تکرار نمودند. آخرین بار آمدند و گفتند: کار مردم بدون خلیفه سروسامان نمی گیرد و مدتی است که بدون خلیفه مانده اند و این کار، خیلی

طول کشیده است .

امام فرمود: مکررا پیش من آمدید و رفتید و اینک باز آمده اید. سخنی با شما می گویم که اگر بپذیرید، این کار را می پذیرم وگرنه من نیازی به خلافت ندارم .

آن گروه در پاسخ امام گفتند: ما از تو به خلافت مستحق تر و شایسته تر کسی را نمی شناسم و هرگز هم از تصمیم خود دست بر نمی داریم و هر چه بگویی می پذیریم .ان شاء الله .

آنگاه امام فرمود: اکنون که این کار قرار است انجام گیرد، باید در مسجد و پیش مردم باشد، زیرا بیعت با من نباید مخفیانه انجام شود.

آنان سخن حضرت را پذیرفتند و همه با هم به مسجد رفتند و مردم بسیاری جمع شدند. امام باشد؛زیرا منبر نشست و خطاب به مردم فرمود: خلافت شما را خوش نداشتم . اما شما اصرار کردید که خلیفه شما باشم .من کاری جز برای شما انجام نمی دهم . کلیدهای اموال شما نیز من است ، اما بدون نظر شما یک درهم از آن بر نمی دارم حال (با این شرایط) رضایت می دهید؟.

مردم همگی گفتند: آری .

امام علیه السلام فرمود: خدایا ! شاهد باش .(111)

98- بازار مثل مسجد است ملک کسی نیست

روزی ، امام علی علیه السلام بن ابیطالب علیه السلام به بازار رفته و به سرکشی پرداخت . هنگام بازدید بازار متوجه شد که کاسبهای محلی را که نشسته اند، ملک و مال خود می دانند و به دیگران اعتنائی ندارند.

امام علی علیه السلام در حالی که از رفتار آنان ناراحت شده بود، خطاب به آنان فرمود: محل بازار ملک هیچکس نیست ، بازار آمد و در جائی نشست ، آن

محل از آن وی می باشد تا شامگاهان که آنجا را ترک می گوید.(112)

99- مسجد جای فحش و ناسزا نیست

مروان یکی از افراد بسیار ناپاک و پست بود که بفرمان معاویه حاکم مدینه شده بود.روزی اسامه بن زید مرد سلحشور اسلام ، در مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله مشغول نماز بود. در آن موقع عده ای به سراغ مروان (حاکم مدینه) آمدند و بر میت نماز خواندند، اسامه که در گوشه مسجد نماز می خواند، در نماز آنها شرکتت نکرد (زیرا اسامه ، نمی خواست مروان را به هیچ وجه تاءیید کند).

مروان با ناراحتی نزد اسامه آمد و به او گفت خواستی جای نمازت را به رخ مردم بکشی ای فلان فلان شده ...

اسامه بعد از پایان نماز، نزد مروان رفت و به او گفت : ای مروان مرا اذیت کردی و به من ناسزا گفتی ، تو مردی بد زبان هستی ، از پیامبر صلی الله علیه وآله شنیدم هنگام روزهای آخر عمرش او را (با اینکه حدود 20 سال بیشتر نداشت) فرمانده کل قوا نمود تا به جنگ رومیان متجاوز برود این گونه استاندار قلندر معاویه ، یعنی مروان را مورد سرزنش قرار داد.

100- نگهبان مسجد و امانتداری

روزی امیرالمومنین علیه السلام داخل مسجد شد به شخصی فرمود استر مرا بگیر نگهدار تا من برم و برگردم ، همینکه آن جناب وارد مسجد شد، مرد لجام استر را برداشته و رفت .علی علیه السلام پس از پایان دادن کار خود بیرون آمد، دو درهم در بر سر او نیست ، دو درهم را به غلام خود داد تا بازار لجامی خریداری کند. غلام در بازار همان شخص را دید که که لجام را بدو درهم فروخته بود.آنرا خرید و خدمت حضرت آورد.علی فرمود:

بنده بواسطه عجله و ترک صبر، روزی خود را حرام می کند و بیشتر از آنچه مقدر شده به او نخواهد رسید. (113)

101- چرا همه در مسجد اجتماع کنند؟

به نقل یکی از علماء موثق و مورد اطمینان ، شیخ الرئیس ابوعلی سینا برای ابوسعید ابوالخیر (که عارفی وارسته بود، نامه نوشت که : چه لزومی دارد، مردم همه در مسجد اجتماع کنند، با اینکه خداوند از رگ گردن به انسان نزدیکتر است ، هر جا که باشی اگر رابطه ات را با خدا برقرار سازی ، نتیجه خواهی گرفت . ابوسعید جواب نامه بوعلی را نوشت و در آن نامه چنین مقال زد: اگر چند چراغ در یک جا روشن شد، چراغهای دیگر روشن است ولی در حالت دوم اگر یکی از چراغها خاموش شد آن چراغها خاموش شد آن اطاق تاریک می گردد.

انسانها نیز همین گونه هستند، بعضی گنهکار هستند که اگر تنها باشند، شاید موفق به فیوضات و برکاتش قرار دهد. البته این مطلب نشانگر یک بعد از ابعاد بسیار زیاد جماعت می باشد، اما فایده های دیگر سیاسی و اجتماعی ، عبادی اجتماع در مسجد و مکانهای مذهبی ، بسیار است . (114)

102- اسکان اصحاب صفه در جنب مسجد

ابوحمزه ثمالی می گوید: در خدمت امام باقر علیه السلام نشسته بودم که خادم حضرت آمد و برای مردی اجازه ورود خواست . امام نیز اجازه داد وارد شود.مرد تازه وارد سلام کرد حضرت نیز خوش آمد گفت : فدایت شوم ، من دختر فلانی را خواستگاری نموده ام ولی او بعلت چهره زشت من فقر و غربتم ، دست رد بسینه ام زده و مرا شایسته دامادی خود نمی داند، بطوری یاءس از زندگی و غصه و اندوه قلبم را فشرده است که مرگ خود را از خداوند خواسته ام .

حضرت فرمود: خودت بعنوان فرستاده من می

روی نزد او و می گوئی : محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام می گوید: دخترت را به منجح بن ریاح تزویج کن و جواب رد به او مده !

منجح شادمان شد و با عجله بعنوان فرستاده حضرت باقر علیه السلام برای خواستگاری مجدد، روانه خانه پدر دختر گشت ...

بعد از رفتن او امام باقر علیه السلام رو کرد به حضار و فرمود: مردی از اهل یمامه بنام جویبر بمنظور جستجوی آئین اسلام بحضور پیغمبر صلی الله علیه وآله شتافت و با اشتیاق اسلام آورد و دیری نپایید که از خوبان اصحاب پیامبر بشمار آمد.

جویبر مردی سیاه پوست و فقیر بود، قامتی کوتاه و چهره ای زشت داشت .

پیغمبر هم بملاحظه اینکه وی مردی غریب و برهنه بود، او را مورد تفقد قرار داد و امر فرمود: دو پیراهن بطرز پوشش آنروز بوی بپوشانند و روزانه یک من خوراک برایش مقرر دارند، و در مسجد سکونت کند، ولی شبها را بیدار بماند.

کم کم افراد غریب و حاجتمند که مانند او بشرف اسلام نائل می گشتند و از روی ناچاری در مدینه می ماندند، رو بفزونی گذاشت و مسجد پیغمبر برای سکونت آنها تنگ گشت .

در این هنگام خداوند به پیغمبر صلی الله علیه وآله وحی فرستاد که آنها را از مسجد بیرون برد، و آن مکان مقدس را همچنان برای عبادت پاک و پاکیزه نگاه دارد.

همچنین پیغمبر صلی الله علیه وآله ماءمور شد تمام درهای خانه هائی را که به مسجد باز می شد و ساکنان آن از مسجد آمد و رفت می کردند، جز در خانه علی علیه السلام

و دخترش فاطمه زهرا علیه السلام را به بندد و کاری کند که نه شخص جنب از آنجا بگذرد و نه غریبی در آن بسر ببرد.

پیغمبر صلی الله علیه وآله هم دستور داد سکوئی (صفه ای) در جنب مسجد برای اسکان این عده ساختند و آنها را در آن محل جای دادند.بهمین جهت این عده از فقراء و غربای تهی دست که در صدر اسلام روزگار تنگدستی مسلمین با این وضع رقت بار و شرائط طاقت فرسا می سوختند و می ساختند به اصحاب صفه یعنی (ساکنان سکو) معروف گشتند.

103- اعتکاف در مسجد برای دیدار امام زمان علیه السلام

روزی جمعی از دوستان در محضر شهید محراب آیت الله دستغیب بودند، سخن از امام زمان (عجل الله تعالی له الفرج) به میان آمد، یکی پرسید: آقا ما شنیده ایم وقتی که اصحاب آنحضرت به تعداد سیصد و سیزده نفر آماده شدند، امام زمان (عجل الله تعالی له الفرج) ظهور می کند، آیا اکنون در شرایط فعلی چنین افرادی هنوز آماده نیستند؟! شهید محراب ، خنده ای کرد و فرمود: حدود چهل و پنج سال قبل ، در نجف اشرف بین علماء همین مساله مطرح شد، عده ای گفتند: چگونه در میان سه هزار نفر یار امام زمان (عجل الله تعالی له الفرج) پیدا نمی شود؟!

برای دریافت پاسخ این سؤ ال ، قرار گذاشتند، فردی را که دارای مراحل عالی در ایمان و عمل است انتخاب کنند، بهترین آنان را برگزیدند تا به آقا امام زمان علیه السلام ملاقات کرده و در این مورد صحبت کند و پاسخ سؤ ال فوق را دریافت نماید.

فرد انتخاب شده به مسجد رفت و در

آنجا اعتکاف کرد و مشغول عبادت و راز و نیاز و نماز و توسل و دعای ندبه شد، پس از چند روز، سحر که در گوشه مسجد خوابیده بود، در خواب دید، وارد شهری شده که در آن جمعیت بسیار بیرون آمده اند و همه به استقبال او آمده بودند، او را به سرو دست گرفتند و با استقبال بی نظیر و سلام و صلوات ، او را وارد شهر کردند، و مردم در حالی که اظهار شادی می کردند، به آن فرد انتخاب شده گفتند: شاه ما مرده ، تو از امروز به بعد شاه هستی ، او را به قصر بردند و لباس شاهانه بر تنش پوشاندند، سفره پهن کردند، و غذای رنگارنگ در آن چیدند، جناب شیخ هم ، درست و حسابی از آن غذاها خورد.ملکه را آوردند، او و شاه وارد حجله شدند.

مدتی نگذشت که صدای در، شنیده شد، شیخ دم در آمد و پرسید کیست در می زند؟ گفتند آقا امام زمان علیه السلام ظهور کرده و فرمود به شما پیام دهیم که بیایید.

او قدری سرش را خاراند و گفت : آقا امام زمان هم وقت پیدا کرده ؟، بگوئید بگذارید صبح شود.

با فاصله کم ، بار دیگر را زدند، و پیام امام زمان علیه السلام را رساندند، او گفت : نمی آیم ، در همین هنگام از خواب بیدار شد، دید در گوشه مسجد، آلوده شده و از طرفی آفتاب زده و نمازش قضا گشته است ، دو دستش را بر سرش کوبید و گفت خاک بر سرم ، هم در امتحان رفوزه شدم و هم نمازم قضا شد.

104- پیامبر فرمود: به تازه واردین مسجد جا بدهید

روز جمعه بود. رسول اکرم صلی الله علیه وآله در میان یاران خویش و در گوشه ای از مسجد النبی نشسته بودند.در این میان عده ای از بدریون (آنانکه در جنگ بدر شرکت داشتند) وارد شدند. وقتی نزدیک پیامبر (ص) پاسخ گفت .سپس آنها به حاضران سلام کردند، آنان نیز پاسخ ایشان را دادند. بدریون همانگونه روی پا ایستاده بودند، چون جائی برای نشستن نمی یافتند و مهاجر و انصار که در اطراف پیامبر صلی الله علیه وآله بودند، از جای خود حرکت نمی کردند که به تازه واردین جا بدهند، آنها برخاستند، (و این در حقیقت در دستور یک درس آموزنده بود که مسلمانان به پیشقدمان در جهاد و اسلام احترام بگذارند)، اما این پیش آمد برای آنها مشاهده می شد. منافقان (که از هر فرصتی سوء استفاده می کنند، در اینجا فرصت را بدست آورده) گفتند: پیامبر صلی الله علیه وآله کسانی را به خاطر علاقه بیشتر به آنها، در کنار خود نشاند و رسم عدالت را رعایت نکرد (و تبعیض قائل شد) ، و به خاطر افرادی که بعد آمدند، عده ای از مسلمانان را از جا بلند کرد.

در این هنگام بود که آیه 11 سوره مجادله نازل گردید: (115)

یا ایها الذین امنو اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس الله لکم و اذا قیل انشزوا یرفع الله الذین امنو منکم والذین اوتو العلم درجات

ای کسانی که ایمان آورده اید وقتی به شما بگویند در مجالس جا باز کنید، جای بگشایید تا خداوند جای وسیع (نعمت وسیع) به شما عنایت فرماید و چون گفته شود برخیزید، بپا خیزید ! و خداوند

مؤ منان را در میان شما بالا برده و کسانی را که علم و دانش داده است ، دارای درجاتی هستند.

به این ترتیب پاسخ کوبنده به منافقان داده شد، و آنان نتوانستند مقاصد شوم خود را (که اختلاف اندازی بود) اجرا سازند.

و این دستور اخلاقی اسلامی ، برای همیشه یک درس بزرگ برای مسلمانان است که در مجالس ، احترام به همدیگر بگذارند، و از گفتار امام صادق علیه السلام است : کسی که وارد مجلسی می شود، و به نشستن در جای پایین مجلس ، خشنود است ، تا او در آنجا نشسته ، خداوند و فرشتگانش بر او درود می فرستند.(116)

105- معامله ای معنوی مقابل مسجد

از امام جواد علیه السلام نقل شده ، امام صادق علیه السلام درای اسبی بود هر وقت به مسجد می رفت بر آن سوار می شد، غلامی داشت ، آن اسب را کنار مسجد نگه می داشت ، روزی مردی خراسانی نزد غلام رفت و گفت : این اسب از کیست از آنحضرت است ، آن مرد به غلام گفت : ممکن است با من بدهی ، من ثروت بسیار در خراسان از ده مملوک شوم و تو آزاد.

غلام گفت : باید از مولای خود اجازه بگیرم ، چون امام از مسجد بیرون آمد و برحسب معمول سوار بر اسب شد و غلام در خدمت آنحضرت به منزل آمدند، غلام اسب را در بهار بند بست و به حضور امام شرفیاب شد، و عرض کرد: من مدتها در خدمت شمایم و از نوکری مضایقه ای ندارم ، حال اگر اقبالی به من روی داد شما درباره آن مضایقه ای می فرمائید؟! آنحضرت فرمود:

نه تنها مضایقه ای نمی کنم ، بلکه کمک هم می کنم ، عرض کرد: مردی خراسانی آمده و چنین می گوید (جریانرا گفت گفت)

حضرت فرمود: اختیار با خود تو است ، آزادی ، اگر میل داری برو.

غلام عرض کرد: منظورم مشورت با شما است .

صلاح من در چیست ؟امام فرمود: نظر به اینکه مدت طولانی اینجا هستی و انس و محبت بین ما پیدا شده ، لازم می دانم ترا نصیحت کنم ، این مرد که راضی است آزادی خود را تبدیل به بندگی کند، و از آنهمه مل و ثروت خود بگذرد، و از شهر و وطن قطع علاقه کند و قبول خدمت کرده و غلام شود، دیوانه نیست ، مردی است شریف و بزرگوار و با ایمان ، چون روز قیامت شود، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بنور لطف خدا و عنایت حق تعالی می پیوندد، و علی علیه السلام و همچنین حضرت صدیقه طاهره و پیشوایان دین امامان معصوم همه باهمند و جدائی از همدیگر ندارند و پیروان و خدمتگزاران ما نیز با ما هستند، و در مقامی که در دنیا داشته اند، در عالم آخرت محفوظ است ، و همان ارتباط برقرار است ، غلام تاءملی کرد و گفت : یابن رسول الله نمی روم و به هیچ قیمت این مقام را از دست نمی دهم .

من از آن روز که در بند توام آزادم

پادشاهم چو بدام تو اسیر افتادم

همه غمهای جهان هیچ اثر می نکند

ورمن ازبسکه بدیدار عزیزت شادم

خرم آنروز که جان می رود اندر طلبت

تا بیایند عزیزان به مبارک بادم

من که در هیچ مقامی نزدم خیمه

انس

پیش تو رخت بیفکندم و دل بنهادم

دانی از دولت وصلت چه طمع من دارم

یاد تو مصلحت خویش ببرد از یادم

سخن راست نیاید که چه شیرین سخنی

وین عجبتر که تو شیرینی و من فرهادم (117)

106 - دو شاگرد نمونه در مسجد کرخ بغداد

شیخ مفید فاطمه زهرا علیه السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله را در خواب دید که در مسجد کرج بغداد بر او وارد شد در حالی که دو کودکش حسن و حسین علیه السلام همراهش بودند و هر دو را به آنها فقه بیاموز.شیخ مفید با شگفتی از خواب بیدار شد.

نیمروز فردا فاطمه دختر الناصر، در حالی که کنیزان دور او را گرفته و دو کودکش علی و مرتضی و محمد رضی پیشاپیش او بودند، وارد مسجد شد.شیخ مفید برخاست و بر آن خاتون سلام گفت .او فرمود: ای شیخ ، این دو، فرزندان من هستند؛ خدمت تو آوردم که به آنان فقه بیاموزی .

شیخ مفید به گریه افتاد و داستان خواب دیشب را برای خاتون بیان کرد.آن گاه به تعلیم و تربیت این دو پرداخت ، و خداوند با لطف و عنایت ، ابواب علم و دانش را بر آنان گشود، چندان که آوازه و شهرتشان در آفاق گیتی پیچید، شهرتی که تا جهان پایدار است برقرار است .(118)

107- به ثمر نشستن درخت سدر در مسجد به برکت امام جواد علیه السلام

ماءمورین امام جواد علیه السلام را به تعداد آورد و دختر خود را به همسری او درآورد ولی امام علیه السلام دربغداد نماند و با همسرش به مدینه بازگشت . هنگام بازگشت ، گروهی از مردم برای وداع و خداحافظی ، امام را تا خارج از شهر بدرقه کردند. هنگام نماز مغرب به محلی که مسجدی

قدیمی داشت رسیدند امام به آن مسجد رفت تا نماز مغرب بگزارد. در این مسجد درخت سدری بود که آن هنگام میوه نداده بود. آن گرامی آبی خواست و در بن درخت وضو ساخت و نماز مغرب را

به جماعت جای آورد.و پس از آن ، چهار رکعت نافله خواند و سجده شکر نمود. و آنگاه با مرد خداحافظی فرمود و رفت .

فردای آن شب ، درخت به بار نشست و میوه خوبی داد و مردم از این موضوع بسیار تعجب کردند.(119)از مرحوم شی مفید نقل کرده اند که سالها بعد خود این درخت را دیده و از آن میوه خورده است .

108- نمازگزار ریاکار در مسجد

چادر نشینی مسلمان بشهر آمد، داخل مسجد شد دید مردی با خشوع نماز می گذارد. توجهش به وی معطوف گردید. پس از نماز به او گفت چه خوب نماز می خوانی ، جواب داد علاوه بر نماز، روزه هم دارم و اجر نمازگزار صائم دو برابر نمازگزار است . مرد اعرابی که مجذوب او شده بود گفت در شهر کاری دارم که باید آنرا انجام دهم ، بر من منت بگذار و قبول کن که شترم را نزد شما بگذارم تا بروم و برگردم . او پذیرفت و چادر نشین با اطمینان خاطر شتر را به وی سپرد و از پی کار خود رفت . نمازگزار ریاکار با دور شدن اعرابی بر شتر نشست و با سرعت آن محل را ترک گفت : پس از ساعتی مرد چادر نشین برگشت ولی نه از نمازگزار اثری دید و نه از شتر. در اطراف و نواحی مسجد جستجو کرد، نتیجه ای نگرفت . بیچاره سخت ناراحت و متاءثر گردید و یک شعر گفت که مفادش این بود: نمازش بشگفتم آورد و روزه اش مجذوبم ساخت ، اما نمازگزار روزه دار ناقه جوانم را با سرعت راند و برد.(120)

109- بدمستی فرماندار در مسجد

او بیش از حد بخود مغرور بود زیرا خویش را صاحب اقتدار و برادر خلیفه می دانست و از ناحیه حکومت مرکزی کاملا حمایت می شد لذا بدون ترس و شرم اغلب شبها را به عیش و نوش و بد مستی صبح می کرد و آن شب هم یکی از همان شبها بود.

ولید بن عقبه که به پیروی از آن قرآن مجید (121)در زمان رسول اکرم اسلام صلی الله

علیه وآله به ولید فاسق معروف بود چون برادر مادری عثمان بود از جانب وی فرمانروای کوفه گشت . در آنجا عیاشی و شراب خواری می کرد تا جائی که یک بار پس از بد مستی های فراوان شبانه ، صبح را چهار رکعت خواند و در سجده می گفت :

ای معشوقه من خودت شراب بنوش و مرا نیز شراب بده و بعد از نماز رو به مردم کرده گفت : می خواهید زیادتر بخوانم ؟

و سپس در محراب حالش به هم خورد و شراب استفراق کرد و بالاخره رسوائی او بجایی رسید که یک بار در خیابان مست و لا یعقل افتاد بود، جمعی از مردم انگشترش را بیرون آورده و برای گواهی به مدینه نزد عثمان بردند که حد شرابخواری درباره وی اجرا شود.

هر چند عثمان به اصرار علی علیه السلام ناگزیر شد که ولید را به مدینه احضار کند، ولی از ترس و ملاحظه عثمان کسی جراءت نمی کرد او را شلاق بزنند تا اینکه علی علیه السلام شلاق را برداشت نزد ولید آمد، او وقتی چشمش به آن حضرت افتاد در اثر غرور و ناراحتی که داشت به آن بزرگوار فحش و ناسزا گفت گفت ، امام هم بدون ملاحظه او را 80 ضربه شلاق زد، عثمان ناراحت شده عرض کرد سزاوار نبود که با او چنین می کردید.

علی علیه السلام فرمود: بلکه بدتر از این سزاوار بود، وقتی فاسق شده (به خاطر شراب خواری) و نمی گذارد حق الهی (اجراء حد) از وی گرفته شود. (122)

110- شیخ برگشت و وارد مسجد نشد

یکی از دوستان می گفت : در موقع ورود مرحوم آقا شیخ علی

مقدس قدس سره شریف به شهر تهران ، من در تهران بودم . وی راهی خراسان بود ولی از و خواستند در تهران اقامه جماعت کند، وی دعوت آنها را پذیرفت و نماز جماعت بر پا شد. مردم زیادی در جماعتش حاضر می شدند. این امر باعث شد تا بعضی از ائمه جماعت از آن مرحوم رشک برند. در یکی از روزها که مرحوم شیخ سوار مرکب خود به قصد زیارت شاه عبدالعظیم در حرکت بود با سر به زمین افتاد و از هوش رفت ، او را به بیمارستان منتقل نموده و تحت معالجه قرارش دادند. وی چند هفته ای را در آن جا ماند تا حالش بهتر شد.در این مدت آن افراد از این فرصت استفاده نموده شایعه انداختند که شیخ در اثر ضربه مغزی دچار دیوانگی و جنون گشته است . شیخ وقتی بهبودی یافت دوباره جهت اقامه جماعت روانه مسجد شد.

مسجد را پر از نمازگزاران یافت . شخصی که شیخ را همراهی می کرد می گوید: در اثنای راه زمزمه ای از شیخ شنیدم که می گفت : کجایند افرادی که نسبت جنون به تو دادند تا تو را از چشم مردم ساقط کنند، بیایند و مشاهده کنند که مسجد پر از نمازگزاران است .

ولی ناگهان دیدم که شیخ برگشت ، بدون آنکه وارد مسجد شود و نماز جماعت برای خدا باشد.وقتی بازگشت را پرسیدم ؟فرمود: چون شک دارم که این جماعت خدا باشد. وقتی نمازگزار از جریان ببرند قبول نکرد و تا وقتی که در تهران بود اقامه نماز جماعت نکرد و سپس روانه مشهد مقدس شد. (123)

111- شهید ثانی با توکل به خدا، قفل مسجد را باز کرد

ابو عبدالله

محمد بن شیخ جمال الدین مکی ، شهید ثانی در مسافرتی که از دمشق به جانب مصر می رفته است ، کرامتهای داشته ؛ از جمله : وقتی به منطقه رمله می رسد از قافله جدا شده و به منظور زیارت مراقد زیارت انبیائی که در غار قرار گرفتند به طرف مسجد جامع که به جامع ابیض شهرت دارد رهسپار می شود. وقتی به مسجد می رسد، می بیند که درب مسجد بسته است و کسی نیست که درب مسجد را باز کند، لذا شهید برای اینکه از فیض زیارت مراقد مطهره محروم نگردد، با کمال توجه به خدا به قفل گذارده و قفل باز می شود.

شهید وارد مسجد شده و به طرف غار رفته و به دعا و نماز می پردازد، چنان غرق عبادت می شود که حرکت قافله را فراموش می نماید. پس از اینکه قافله را فراموش می نماید. پس از اینکه از مسجد به طرف محل قافله می رود، می بیند که قافله حرکت کرده و کس نیست بتواند او را به قافله برساند. به ناچار پیاده به طرف مقصد حرکت می کند؛ولی پیاده روی حال ، مرد استر سواری به او می رسد و می گوید در پشت سر من سوار شو. و او را مانند برق جهنده ای در اسرع وقت به قافله می رساند و به او می فرماید: این قافله همسفران تو می باشند. شهید وارد قافله می شود و چون به حال عادی بر می گردد تحقیق می کند که این چه شخصی بوده ؛ اما کسی را نمی بیند.

(124)

112- نماز در سه مسجد

علی بن خالد می گوید: در

مامراء با خبر شدم که مردی را با قید و بند از شام آورده و در اینجا زندانی کرده اند و می گویند مدعی پیامبری شده است . به زندان مراجعه کردم و با زندان بانان مدارا و محبت نمودم تا مرا نزد او بردند، او را مردی با فهیم و خردمند یافتم ، پرسیدم : داستان تو چیست ؟

گفت : در شام در محلی که می گویند سر مقدس سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام را در آنجا نصب کرده بودند، عبادت می کردم ، یک شب در حالی که به ذکر خدا مشغول بودم ناگهان شخصی را جلو خود دیدم که به من گفت : برخیز.

من در برخاستم و به همراه او چند قدمی پیمودم که دیدم در مسجد کوفه هستیم .از من پرسید: این مسجد را می شناسی ؟

گفتم : آری مسجد کوفه است .در آنجا نماز خواندیم و بیرون آمدیم . باز اندکی راه رفتیم ، دیدم در مسجد پیامبر (ص) در مدینه هستیم .تربت پیامبر صلی الله علیه وآله را زیارت کردیم ، و در مسجد نماز خواندیم و بیرون آمدیم . اندکی دیگر راه پیمودیم که خود را در شام در جای خود یافتم و آن شخص از نظر پنهان شد. از آنچه دیده بودم در تعجب و شگفتی ماندم ، تا یک سال گذشت و باز همان شخص را دیدم و همان مسافرت و ماجرا که سال پیش دیده بودم به همان شکل تکرار شد. اما این بار وقتی می خواست از من جدا شود او را سوگند دادم که خود را معرفی کن لذا فرمود:

من ،

محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب ، هستم .

این داستان را برای برخی نقل کردم ، و خبر آن به محمد بن عبدالملک زیات وزیر معتصم عباسی رسید، لذا فرمان داد تا مرا در قید و بند به اینجا آوردند و زندانی سازند و به دروغ شایع کردند که من ادعای پیامبری کرده ام .

علی بن خالد می گوید: به او گفتم : می خواهی ماجرای تو را به زیارت بنویسم تا اگر از حقیقت ماجرا مطلع نیست مطلع شود؟

گفت : بنویس . داستان را به زیارت نوشتم و در پشت همان نامه من پاسخ داد: به او بگو از کسی که یک شبه او را از شام به کوفه و مدینه و مکه برده و بازگردانده است بخواهد تا از زندان نجات دهد؟

از این پاسخ اندوهگین شدم ، و فردای آن روز به زندان رفتم تا پاسخ را به او بگویم و او را به صبر و شکیبائی توصیه نمایم . اما دیدم زندانبانان و پاسبانان و بسیاری دیگر ناراحت و مضطرب هستند. پرسیدم : چه شده است ؟

گفتند: مردی که ادعای پیامبری داشت ، دیشب از زیدان بیرون رفته و هر چه جستجو کردند اثری از او به دست نیاوردند (125)

113- شهادت امام علی علیه السلام در محراب مسجد

امام علی علیه السلام به سوی مسجد روانه شد طبق معمول دو رکعت اول بر دارد ابن ملجم لعین شمشیر را بر فرق مقدس آن حضرت زد و آن امام را در حال عبادت و خواندن نماز شهید نمود. چه زیباست که انسان در حال عبادت شهید شود و بگوید: فزت

و رب الکعبه . آری فقط آنهایی این را می گویند که می دانند رستگاری واقعی چیست .

114- پیامبر فرمود: نبینم در مسجد بخوابی !

ابولاسود دوئلی گوید:

من دوست داشتم ابوذر را ببینم تا علت بیرون آمدنش از مدینه را بپرسم ، پی ، در ربذه فرود آدم و به او گفتم : مرا خبر نمی دهی که آیا به میل خود از مدینه بیرون آمدی یا به زور تبعیدت کردند؟

گفت : من در یکی از مرزهای مسلمانان بودم و ایشان را کفایت می کردم . پس مرا به مدینه راندند. گفتم آنجا شهری است که خود و یارانم در آن اقامت کرده ایم . ولی از مدینه نیز مرا به اینجا که می بینی ، تبعید کردند.

سپس گفت : شبی به روزگار رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد خوابیده بودم که حضرت بر من عبور کرد و نوک می بینی ، تبعید کردند.

گفتم : پدر و مادرم فدایت باد ! خواب بر چشمم چیره شد و خوابم برد.

فرمود: آن گاه که تو را از اینجا بیرون کنند چه کار خواهی کرد؟

گفتم : به شام می روم که سرزمین مقدس است و سرزمین نیکان مسلمان و سرزمین نیکان مسلمان و سرزمین جهاد در راه خدا.

گفت : از آنجا هم بیرونت کنند، چه می کنی ؟

گفتم : بر می گردم به مسجدالحرام .

گفت : از آنجا هم بیرونت کنند چه می کنی ؟

گفتم : شمشیرم را می گیرم و با آنان زد و خورد می کنم . گفت : آیا راهی بهتر از این به تو ننمایم ؟به هر جا برانند، با ایشان برو و بشنو و فرمانبر باش .

من هم شنیدم

و فرمان بدم و می شنوم و فرمان می برم ، و به خدا سوگند، عثمان در حال حق را دیدار کند که در مورد من جفا کار است (126).(127)

115- حضور زنان در مسجد

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

یا ایها النبی قل لازواجک و بناتک و نساء المومنین یدنین علیهن من جلا بیبهن ذلک ادنی ان یعرفن فلا یوذین و کان الله غفورا رحمیا (128)

ای پیامبر! به همسران و دختران خویش و زنان مؤ منین بگو: چادرها (مقنعه های) خود را فراگیر بپوشند. این کار باعث می شود آنان (به ستر و عفاف) شناخته شوند و مورد آزار (جسوران) واقع نشوند و خداوند آمرزشگر و مهربان است .

در تفسیر قمی در ذیل این آیه شریفه آمده است که سبب نزول این آیه آن بود که زنان به مسجد حاضر می شدند و نماز مغرب و عشاء می رفتند، برخی از جوانان بر سر راهها نشسته و آنان را مورد آزار و تعرض قرار می دادند.آنگاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود (129)

پس از نزول این آیه ، زنان انصار هنگام خروج از خانه لباس سیاه بلند می پوشیدند. (130)

به هر حال بر اساس شواهد، یکی از مسلمات تاریخی آن است که زنان در عصر پیامبر صلی الله علیه وآله در مسجد حاضر شده و نماز جماعت را با آن حضرت بجای می آورده اند. امیر المؤ منین علیه السلام می فرمایند:

کن النساء یصلین مع النبی صلی الله علیه وآله و کن یومرن ان یرفعن روسهن قبل قبل الرجال لضیق الازر. (131)

زنان ، نماز را با پیامبر صلی الله علیه وآله بجای می آوردند

و چون لباس مردان کوتاه بود به زنان دستور داده شده بود که قبل از مردان سر از سجده بر ندارند.

116- مساجد اجازه برگزاری فاتحه نمی دادند

در نجف رسم بود برای کسانی که از دنیا می رفتند فاتحه ای گرفته می شد، امام خمینی قدس سره شریف یک جلسه بیشتر شرکت نمی کردند، اما وقتی مرحوم آیه الله سعیدی شهید شدند و رژیم شاه ایشان را در زندان زیر شکنجه به شهادت رساند، خبرش رسید به نجف و یک انقلاب در میان برادران روحانی ایجاد شد و همین طور از برخوردهای امام هم مشخص می شد که امام چقدر از این حادثه رنج بردند و متاءثر شدند، برادرها تصمیم گرفتند که برای مرحوم آیه الله سعیدی در نجف فاتحه بگیرند، ولی این فاتحه که گرفته می شد مخارج بسیار بالائی داشت ، یعنی مخارج زیاد نسبت به طلبه هایی که چیزی نداشتند، و تمام شهریه یک طلبه در آن زمان پنج دینار در ماه بود، یعنی صد تومان ایران ، آن وقت این طلاب می خواستند؛ یک فاتحه ای برقرار کنند، شاید سه شب فاتحه در حدود پنجاه دینار خرج داشت ، این است که خیلی فشار می آمد اما این برادرها مصمم بودند که فاتحه بسیار سنگین و محترمی را برای مرحوم آیه الله سعیدی بگیرند، و از طرف دیگر مواجه شدند با کار شکنی عوامل رژیم در نجف اشرف ، ما در هر مسجدی که می خواستیم فاتحه بگیریم ، تا این که مجبور شدیم در یک مسجدی که تقریبا بی متولی بود فاتحه بگیریم ، و آن مسجد عمران بود که در دالان و راهروی صحن حضرت

امیر صلی الله علیه وآله ۘĀطرف خیابان طوسی بود، در آنجا اعلام فاتحه کردیم و سه شب به سه شب ، هر سه شبی را یک عده از برادران فاتحه ها می گرفتند، مثلا برادرانی که از تهران بودند سه شب ، برادرانی که از اصفهان بودند، سه شب ، برادرانی که از تهران بودند، سه شب ، برادرانی که از اصفهان بودند، سه شب ، این فاتحه ادامه پیدا کرد و طولانی ترین فاتحه در نجف اشرف فاتحه مرحوم آیه الله سعیدی که در حدود چهل شب ، پشت سر هم ما این فاتحه را گرفتیم و یاد شهید سعیدی را زنده داشتیم و چیزی که برای ما بسیار قابل توجه بود و اولا این بود که بعد از اینکه فاتحه ها گرفته شد چون مخارج این فاتحه را من می دهم و پرداخت کردند و مساءله دوم که باز قابل توجه است این است که امام هر شب یک بیشتر در فاتحه ها شرکت نمی کردند، اما در این است که امام یک شب بیشتر در فاتحه ها دلگرمی ما بود.وقتی می دیدیم که علمای نجف ، مراجع نجف ابدا در این فاتحه ها شرکت نمی کردند.اما امام تنها کسی بود که در این فاتحه ها همیشه شرکت می کرد. ما خوشحال بودیم که این فاتحه ها مورد توجه امام است . در شرائطی که ما می دیدیم این افرادی که در نجف بودند، برای ما چقدر کارشکنی می کردند، مثلا چندین شب برقهای مسجد عمران را خاموش کردند، همین روحانی نمایانی که احیانا وابسته به سفارت ایران هم بودند.(132)

117- عاقبت چشم چرانی دو مؤ ذن مسجد

در شهری سه

برادر بودند، که یکی از آنها مؤ ذن مسجد بود.و در بالای مناره مسجد اذان می گفت . این برادر، پس از چند سال فوت کرد.و برادر دوم مؤ ذن شد و بر بالای مناره مسجد اذان می گفت . او هم حدود ده سال به مؤ ذنی پرداخت .

تا این که برادر دوم هم فوت کرد. پس از آن مردم نزد برادرش به اذان گوئی بپردازد. اما وی از پذیرفتن اجتناب کرد.

اصرار کردند، و به او پیشنهاد کردند که پول زیادی به وی خواهند داد، ولی باز او از پذیرفتن اجتناب کرد.

وقتی با اصرار زیاد مردم روبرو شد به آنان گفت : من اذان گفتن را بد نمی دانم .ولی اگر صد برابر پولی را که پیشنهاد می کنید به من بدهید، باز هم نخواهم پذیرفت . زیرا این کار باعث شد دو برادر من بی ایمان از دنیا بروند..و.

و داستان را این طور نقل کرد؛ که وقتی لحظات آخر عمر برادر بزرگترم رسیدت خواستم بر بالینش سوره یس تلاوت کنم ؛ که با اعتراض او و فریاد و نهیب او مواجه شدم .

او می گفت : قرآن چیست ؟چرا برایم قرآن می خوانی ؟

برادر دوم هم به این صورت در هنگام مرگش به من اعتراض کرد.

از خداوند کمک خواستم که علت این امر را برایم روشن گرداند. زیرا آنان مؤ ذن بودند و این کار را از آنان انتظار نمی رفت .

یک شب خداوند بر من منت نهاد، و در عالم رؤ یا برادر بزرگترم را در حال عذاب دیدم به طرفش رفتم و گفتم : او را دها نمی کنم تا به

من بگوئی چرا بی ایمان از دنیا رفتی .

خداوند برای آن که ماجرا را به بفهماند؛ زبان او را گویا کرد و در این ، برادر گفت :

ما هرگاه که بالای مناره مسجد می رفتیم ، به خانه های مردم نگاه می کردیم و به محرم مردم چشم می دوختیم .و خلاصه ، چشم چرانی باعث عذاب ما در آخرت شد...(133)

118- آتش سوزی در مسجد شهر امپاتوان

یک جلد متعلق به 4 قرن پیش که گمان می رفت در میان شعله های آتش سوخته باشد پس از 22 سال در فیلیپین گزارش داد: این قرآن را 22 سال پیش شخصی به نام سرگرد رومو ارسنو سه روز پس از آتش سوزی در مسجد شهر امپاتوان در 950 کیلومتری جنوب مانیل در زیر لایه ای خاکستر پیدا کرد. مسجد مذکور در جریان درگیری میان سربازان دولتی و نیروهای مسلمان دچار آتش سوزی شده بود.

ارسنو این قرآن را که هیچ آسیبی ندیده است به قبیله سانگ کی که به اعتقاد او مالک اصلی آن به شمار می رود، تحویل داده است .

مسلمانان فیلیپینی معتقد این قرآن در قرن شانزدهم میلادی به وسیله شخصی به نام شریف امپراطوران به فیلیپینی آورده شده است .

119- حمایت از امامت در مسجد

از معجزات حضرت فاطمه علیها السلام ، خطبه فدک است .بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله ، برای احقاق حق حمایت از امامت به مسجد آمد و آن خطبه را ایراد کرد.این خطبه از دو جهت با قرآن ارتباط دارد:

الف) معرفی و تمجید قرآن

حضرت در دو قسمت به معرفی و تمجید نقش قرآن پرداخته است :

1- بعد از سپاس خداوند متعال و اشاره به رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله به حاضرین در مجلس رو کرد و فرمود: ای بندگان خدا، ای حاملان وحی ، رهبر حقی در میان را برای شما جانشین قرار داد و آن کتاب ناطق خداست .قرآن راستگو نور درخشان و فروغ فروزان ، آنکه رهنمودهایش روشن است ، اسرارش هویداست ، پدیده هایش آشکاراست .

کتابی که پیروانش را به رضوان رهبری می

کند، شنوندگانش را می بخشد.به واسطه او، حجتهای ، روشن خدا، تصمیمهای تفسیر شده او، محارم با پوشش او، گواهان آشکار او، براهین کافی او، فضیلتهای دعوت شده به سوی آن ، ترخیصهای موهبت و شریعت او، قابل دسترسی و دستیابی (134)است .

2- بعد از معرفی خود و تشریح موضع مسلمانان بعد از دخلت رسول خدا صلی الله علیه وآله گفت :

... هیهات شما را چه می شود؟به کدام سو می روید؟کتاب خدا در میان شماست ، فرمانهایش ظاهر است ، احکامش شکوفاست ، نشانه هایش درخشنده است .نهیبش ظاهر و امرش واضح است . در عین حال شما آن را پشت سرانداخته اید. آیا از آن دل بریده اید ؟یا غیر آن را به حکومت پذیرفته اید .(135)

120- الهامات غیبی در مسجد

بحر خیاط می گوید: در نزد فطر بن خلیفه نشسته بودم که ابن الملاح وارد شد. فطر به من گفت : اگر مطلبی داری ، بگو، ولی ابن الملاح گفت : از ابن البکریه (امام صادق علیه السلام) کار بسیار عجیبی دیدم . فطر گفت : چیست ؟

گفت : در خدمت امام صادق علیه السلام بودم و کسی جز من و او نبود.

حضرت دست خود را به زمین مسجد زده و همانند کسی که فکر می کند کلمه استرجاع نمودند: (انا لله وانا الیه راجعون). از حضرت علت را پرسیدم ؟ حضرت فرمودند: عمویم زید بن علی بن الحسین علیه السلام . الان کشته شد.

سپس بلند شده مسجد را ترک گفتند.من تاریخ کلام حضرت روز و ماهش را ثبت نمودم سپس به عراق آمده هنگامی که به فرات رسیدم سواره ای را دیدم ،

او مرا از کشته شدن زید بن علی با ذکر روز و ساعتش باخبر سواره با خبر حضرت صادق علیه السلام یکی بود.

فطر به خلیفه می گوید: علم در نزد این خاندان فراوان است . (136)

121- امام خمینی و احترام به امام جماعت مسجد

شبی که ما می خواستیم به کویت برویم با برادران جلسه گرفتیم ، قرار شد که ویزا گرفت و شبانه بوسیله ماشین یکی از برادران قرار شد به کویت برویم ، امام تصمیم گرفته بود که از نجف هجرت کند و طی مشورتهائی ما بنا داشتیم از کویت به سوریه برویم ، چون امام تاءکید داشتند به کشورهای اسلامی بروند.کشور الجزایر دور بود و لیبی هم از لحاظ منطقه ای دریایی ممکن بود برای امام خطراتی داشته باشد.

من یادم هست که در آن جلسه ، برادران پیشنهاد کردند که با هواپیما زیاد است ، این بود که خطر هواپیما زیاد است ، این بود که تصمیم گرفتیم با ماشین خودمان برویم .

البته این تصمیم خیلی مخفیانه بود.قرار شد سحر حرکت کنیم ولی از آنجا که دولت عراق کاملا مواظب اوضاع بود، تصمیم گرفتیم شبانه رفتن خود را به دولت بگوییم ، البته او هم توطئه های خود را چیده و شاید به دولت کویت هم خبر داده بود.

البته قبلا رئیس سازمان امنیتی عراق خواسته بود که با امام ملاقات کند که امام اجازه نمی داد و بالاخره او به ملاقات امام آمد و از ایشان خواست که دست از فعالیتهای سیاسی بردارد.

که امام فرمودند: نه ، من کارهایم را تعطیل نمی کنم ، وظیفه و تکلیف من این است .

آنها گفتند که غیر ممکن است ، ما شما را

اخراج می کنیم . ایشان گفتند: خمینی ، خمینی است ، هر کجا که بروم . من هر کجا بروم همین هستم چه در عراق باشم ، چه در جای دیگر.

که مسئولین امنیتی عراق از برخورد امام ، شدیدا ناراحت بودند. و امام می دانست که آنها با دولت ایران سازش کرده اند و لذا بعد از این قضیه ، امام تصمیم به رفتن گرفت .

خلاصه شبانه حرکت کردیم .در میان راه صبحانه خوردیم و در آنجا هم یک سری مسائل اخلاقی را از امام دیدیم که برای من خیلی جالب بود.

نزدیک ظهر بود که در مقابل یک مسجد توقف کردیم ما می خواستیم نماز بخوانیم ، اما فرمودند: آیا این مسجد امام جماعت دارد یا خبر؟گفتیم که دارد.امام گفتند: اگر امام جماعت دارد باید بایستید پشت سرش نماز بخوانید یا تا ظهر نشده از اینجا برویم و اگر ظهر شد و خواستید نماز را فردا بخوانید درست نیست .و ما هم به طرف مرز حرکت کردیم و نماز را در آنجا خواندیم .(137)

122- قتل و غارت مسجد هندوستان

در تاریخ مجدی است که وقتی کفار هند به مقام جسارت آمده به دستاویزی واهی در یکی از ایالات هند با مسلمانان جنگ نموده مسجد و مناره آنان را سوزانده و خراب کردند و هشتاد نفر از مسلمین را نیز کشتند، مسجد مزبور خطیبی داشت به نام علی ، وقتی این جریان اتفاق افتاد پا به فرار گذاشت و جهت اظهار تظلم به دربار پادشاه هندوستان آمد و به وسیله ارکان دولت شکایات و عرض حال نمود، اما چون ارکان دولت با شرکت کنندگان در قتل و حریق مسجد مسلمانان

، هم دین بودند؛شکایات واعظ مسلمان را به شاه ابلاغ ننمودند.

واعظ ناچارا در مسیری که شاه عبورش از آنجا بود و سوار بر فیل از آنجا عبور می کرد، در پشت درختی جهت عرض شکایت به خود شاه پنهان شد و مترصد عبور شاه شد.

وقتی که موکب شاه رسید از پشت درخت ظاهر شده گفت : تقاضا دارم لحظاتی این مرکب را نگاه دارید و به عرض من رسید.

شاه ایستاد و خطیب عرض کرد، خطیب را به مشاوران خود سپرد و به قصر سلطنتی آمد و به یکی از وزراء گفت : من سه روز به بیرون نخواهم آمد شما در این سه روز نیابتا کارهای مرا انجام دهید.

موقع شب بر شتر تندری که شبانه روز چهل فرسخ راه طی می کرد از پایتخت به محل وقوع حادثه آمد، در محل بدون اینکه کسی آگاه شود، لباس سوداگران را به تن کرد و در زی کسبه وارد بازار محل گردید و به دقت از رهگذران و مردم بازار به پرسش حال و قضیه پرداخت ، از هر که پرسید گفتند: مسلمانان را مظلوم کرده اند و بی گناه آنان را کشته اند. صحت ادعای خطیب معلوم شده بود؛ از این نظر شاه بلافاصله به دربار و پایتخت برگشته به داوری نشست خطیب و ارکان دولت را حاضر نمود؛ کفار باز خواستند روی حساب هم مسلکی ، اظهارات خطیب را تکذیب و سخن او را بی اساس جلوه دهند، اما شاه دیگر اجازه کارشکنی را به آنها نداده گفت :

چون اختلاف دینی بر روابط مردم تاءثیر گذاشته و مردم مذاهب ، تحت تاءثیر مذاهب خوشان حتی

در آنجا که حق با طرف دیگر است حق را زیر پا می گذارد، از این جهت اعتماد من از شما سلب شده است ؛ناچارم خودم مستقیما به شکایات رسیدگی نمایم . بدین جهت بود که پس از استعلام حال ، از اهل محل معلوم شد که مسلمانان مظلوم شده و بدون دلیل و بنا حق خون آنان را ریخته و مسجد آنان را سوزانده و مناره مسجدشان را خراب نموده اند و این برخلاف فلسفه مملکت داری من است ، که گفته ام در ملک من و در قلمرو حکومت من ، جماعتی که در ظل امن و امان من هستند، نباید ظلم و ستمی وارد شود !، آنگاه دستور داد دو نفر از رؤ ساء برهمنان و دو نفر از رؤ سا پارسایان و دو نفر از رؤ ساء مهمان و دو نفر از رؤ ساء سوده و دو نفر از مغان یعنی روساء زرتشتی ها را که دستی در کارهای حریق مسجد و قتل مسلمانان داشتند سیاست و تنبیه نمودند ! (138)

و مقداری کثیری زر در اختیار خطیب مسلمانان گذاشت تا مسجد و مناره آن را نوسازی نماید. (139)

123- احترام مساجد و تبدیل کلیساها به عبادتگاههای مسلمین

می گویند: سلطان محمد فاتح چنان احترامی برای شهر قسطنطنیه قائل بود که وقتی برای نخستین بار وارد شهر شد، متوجه گردید یکی از سپاهیان او سنگی از پیاده روی جلو مسجد یا صوفیه سانتا صوفیا را در آورده است .

دستور داد وی را در همان نقطه صد ضربه شلاق بزنند؛سپس دستور داد کلیسای کلیساها یعنی سانتا صوفیا تبدیل به مسجد شود و آن را مسجد اءیا صوفیه نامیدند.(140)

124- نماز از روی ترس در شبستان مسجد

شخصی هنگام عبور از شبستان مسجد، چشمش به مردی افتاد که خیلی با عجله نماز می خواند و طماءنینه نماز را مراعات نمی کرد.در غضب شد و با نعلین خود، محکم به سر او کوفت و گفت : نماز خصم تو شود، این چه نمازی است که بجا می آوری ؟زود باش نماز خود را با طماءنینه اعاده کن . آن مرد با آهستگی نماز را اعاده کرد آن شخص بعد از تمام شدن نماز گفت : حال خودت بگو، این نماز بهتر بود یا نماز اول ؟

آن مرد گفت : نماز اول !

آن شخص گفت : چرا؟

گفت : چون نماز اول ترس خدا بود و نماز دوم از ترس کفش شما ! (141)

125- شنیده ام از مال مسلمانان مسجد می سازی !

زنی فاحشه زنا می داد و آنچه از این عمل به دست می آورد در راه خدا تصدیق می کرد، به او گفتند که : لا تزنی و لا تتصدقی یعنی نه زنا کن و نه صدقه بده و امیر المؤ منین علی علیه السلام به معاویه پیغام داد که شنیده ام از مال مسلمانان مسجد می سازی . مثل تو مثل زنیست که زنا می داد و تصدیق می کرد !

126- بیزاری پیامبر از جدال در مسجد

رسول خدا صلی الله علیه وآله با اصحاب خود در مسجد نشسته بود شخصی آمد به ابوبکر اذیتی کرد، اما ابوبکر چیزی نگفت . بار دوم آن شخص اذیت کردت باز ابوبکر چیزی نگفت .مرتبه سوم آن مرد به اذیت پرداخت ، اما این باز ابوبکر جوشید و از خود دفاع نموده به پاسخگوئی و جدال پرداخت .

رسول خدا صلی الله علیه وآله این هنگام بلند شد که از مسجد خارج شود ابوبکر گفت : یا رسول الله !مگر از من شبه ای در دل تو از سخن این مرد پیدا شد؟ !

فرمود: نه ، فرشته ای از آسمان آمده سخنان این مرد را تکذیب می کرد تا وقتیکه تو تحمل به خرج می دادی ، اما وقتیکه تو جوشیدی در جائیکه شیطان حضور دارد صحنه های جدال و فحاشی و زد و خورد حاضر نمی شوم و نمی نشینم !

یکی از آقایان خطبا نقل می کرد که مردی در مشهد اصلا با دین پیوندی نداشت نه نتها نماز نمی خواند و روزه نمی گرفت بلکه به چیزی اعتقاد نداشت .یک آدم ضد دین بود.

ایشان می گفت : ما مدت زیادی با این آدم صحبت

کردیم تا اینکه نرم و ملایم و واقعا معتقد و مؤ من شد و روش خود را به کلی تغییر داد.

نمازش را می خواند، روزه اش را می گرفت و کارش به جدائی کشید که با اینکه اداری بود و پست حساسی هم در خراسان داشت سر مرحوم آقای نهاوندی ، لباسهای او را می کند، عبائی هم می پوشید و در جلسات ما هم شرکت می کرد و. مدتی ما دیدیم که این آقا پیدایش نیست . گفتیم لابد رفته است مسافرت .رفقا گفتند نه ، او اینجاست و نمی آید.

حالا چطور شده است که در جلسات ما شرکت نمی کند، نمی دانیم . بعد کاشف به عمل آمد که دیگر نماز جماعت هم نمی رود.

تحقیق کردیم ببینیم که علت چیست ؟این مردی که آن طور رو آورده بود به دین و مذهب . چطور یک مرتبه از این مذهب رو برگرداند؟رفتیم سراغش معلوم شد قضیه از این قرار است .

این آقا چند روز متوالی که رفته نماز جماعت و در صف چهارم ، پنجم می ایستاد.یک روز یکی از مقدس مآبهایی که در صف اول پشت سر امام می نشینند و تحت الحنک می اندازند نمی دانم مسواک چه جوری می زنند و همیشه خود شان را از خدا طلبکار می دانند، در میان جمعیت موقع نماز از آن صف اول بلند می شود، می آید تا این آدم را پیدا می کند. روبرویش می نشیند و می گوید آقا ! می گوید: بله .

یک سؤ ال از شما دارم . بفرمائید، شما مسلمان هستید یا نه ؟ این بیچاره در می ماند که

چه جوابی بدهد. می گوید، این چه سؤ الی است که شما از من می پرسید؟ می گوید من مسلمانم ، اگر مسلمان نباشم در مسجد گوهر شاد در صف اول جماعت چه می کنم ؟می گوید:

اگر مسلمانی چرا ریشت را این طور کرده ای ؟از همانجا سجاده ای را برمی دارد و می گوید این مسجد و این نماز جماعت و این دین و مذهب مال خودتان .

رفت که رفت ، این هم یک جور به اصطلاح نهی از منکر کردن است .یعنی فرار دادن و بیزار کردن مردم از دین .برای مخالف تراشی ، برای دشمنی تراشی ، چیزی از این بالاتر نیست .

127- نماز عجله در مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله

روزی عربی به مسجدرسول خدا صلی الله علیه وآله در آمد و دو رکعت نماز در غایتتعجیل گذارد که در هیچ رکعتی رعایت تعدیل نکرد و در قرائت وترتیل به جای نیاورد و امام زین العابدین علیه السلام در او می نگریست . اعرابی بعد از سلام دست به دعا برداشت و گفت : خدایا ، مرا اعلی درجات بهشت روزی کن و یک قصر زرین و چهار حورالعین بده !

امام فرمود: ای عرب ، مهر حقیر آوردی و نکاح بزرگ طمع کردی !(142)

128- جسارت خاندان پهلوی به مسجد و حرم

در ماه مبارک رمضان سال 1346 هجری قمری که مصادف با تحویل سال و عید نوروزی 1306 شمسی بود و زوار از هر طرف به قصد زیارت به قم مشرف شده برای ساعت تحویل در حرم مطهر و مسجد و تمام بیوتات آستانه ، در صحن و مدرسه ها اجتماع نموده بودند؛در میان آنها خانواده سلطنتی هم به حرم آمده و در غرفه بالای ایوان آئینه با رویهای باز مشغول تماشای مردم بودند، مردم متوجه به آن منکر بزرگ شده و صدایشان بلند شد و به گوش مرحوم شیخ بافقی رسیدند.

ایشان پیغام فرستاد که شما چه کسانی هستید؟اگر از غیر دین اسلامید پس در این مکان شریف چه می کنید و اگر مسلمانید، پس در حضور چندین هزار جمعیت در غرفه حرم ، چرا مکشفه و العشری (و با صورت و موی باز) نشسته اید؟این پیغام را که به ایشان رسانیدند و هیاهو هم بلند شد، آنها که نسوان بودند وحشت زده گشته و تلگراف به دربار پادشاه (رضا شاه) جابر نمودند، به طوری که با عده زیادی از ارتش

به قم حرکت کرد و با قوای ارتشی وارد و فرمان حکومت نظامی داده و اطراف صحن را محاصره نمودند. و خود شاه برای گرفتن شیخ بافقی و بعضی از خواص او وارد صحن شده و به ایوان حرم و کانون اهل بیت عصمت و طهارت نمود؛ و به تیمور تاش خائن فرمان احضار ایشان را داد.

تیمور تاش با کفش اهانت به مسجد بالای سر، همان مکانی که اسس علی التقوی من اول یوم بود با همان پای داخل شده و جناب فقیه بافقی را که به عادت همه روزه مشغول موعظه و نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر بود گرفته و با جسارت بیرون کشید و در ایوان آئینه نزد رضا خان آورد.

به مجردی که چشم او شاه به این مجسمه توحید و حقیقت (بافقی) افتاد، عمامه او را به گردنش انداخته و با حربه ای که در دستش بود، به سر و صورت او می نواخت ، تا به زمینش انداخت و با کلمات جسارت و کفرآمیز، لگدهای زیادی بر پهلو و شکم او می زد. ولی آن مرد مرد خدا، متصل می گفت : یا صاحب الزمان تا آن فرعون زمان از غیظ خود خالی شده و دستور به جلب او نمود.(143)

129- شهید مطهری در غربت مسجد دانشگاه

یکی از نزدیکان شهید مطهری قدس سره شریف می گوید:

در دانشکده الهیات واقع در سر چشمه نمازخانه کوچکی ساخته بودند که در قسمت جنوبی دانشکده قرار داشت .

استاد بزرگوار ما مرحوم آیه الله علامه شهید مطهری احیانا نماز خوان فراوانی نداشت ؛ولی به تدریج بر مشتریان آن افزود شد. در روزهای غربت این نمازخانه ، روزی

بر مسجد درآمدم . استاد با اینکه هوا گرم بود، با عمامه و قبا و عبا در حال اقامه نماز بودند.

واقعا نماز را اقامه می کردند.شاید به علت آنکه با تمرکزی عجیب و خضوعی و خشوعی جالب توجه ، نماز می خواندند، به هیچ وجه متوجه ورود من نشدند.

استاد نماز را به گونه ای آمیخته با توجه و خضوع برگزار می کردند که حالت ویژه ایشان مرا به خود مجذوب ساخت .

به جای اینکه اقتدا کنم ، مشغول تماشای نمازشان شدم تا از نماز فارغ شدند و ادعیه و تعقیبات و تسبیحات را ادامه دادند.

حالتی که از پشت سر در نماز ایشان به وضوح احساس می کردم ، غیر قابل توصیف است .گویا قیامت و احوال آن را شهود می کردند و حالت خشیتی که ویژه علمای واقعی و خدا آشناست ، حتی از قفا در قد و بالای این سرو، انسان را مجذوب خود می ساخت .(144)

130- مؤ ذن بر گلدسته مسجد

شیخ الرئیس چون سر آمد علمای آن زمان شد، فضلا طوق ارادت و اذعان کرده و در مجلس درس او حاضر می شدند.

بهمنیار یکی از فضلا و حکمای آن زمان بود، در درس شیخ حاضر شده شاگردی می نمود و از خواص مریدان شیخ بود، روزی بهمنیار به شیخ گفت : چرا ادعای نبوت نمی کنی و اگر این ادعا را بنمائی .

شاید علما با تو مخالفت ننمایند و علمای این زمان را، قدرت مناظره و بحث با تو نمی باشد.

شیخ الرئیس گفت : جواب تو را بعدا می دهم ؛پس شبی در همدان بهمنیار و شیخ در یک اطاق خوابیده بودند و زمستان بود و در

همدان یخبندان و برف بود. پس مؤ ذن در وقت سحربه بالای گلدسته مسجد رفت ومشغول به ثنای خدای متعال شد؛شیخ به بهمنیار گفت :

برخیز و از بیرون خانه آب برایم بیاور.بهمنیار گفت : حالا که موقع خوردن آب نیست ، زیرا تازه از خواب بیدار شده اید؛ آب سرد در این موقع مضر به اعصاب عروق می باشد.

شیخ گفت : طبیب وحید عصر، من هستم و تو مرا از نوشیدن آب منع می کنی ؛در حالی که ضرورت آن را اقتضا می کند.

بهمنیار گفت : اکنون جواب مساءله قبل تو را درباره ادعای نبوت می گویم .

پس بدان که : پیامبر کسی است که چهارصد سال از بعثت او می گذرد نفس او چنان تاءثیری دارد که الان ، در وقت سحر، با شدت سرما در بالای گلدسته ثنای خدا می کنند و من هنوز در نزد تو حاضرم و تو از خواص اصحاب منی ؛به تو امر می کنم که شربت آبی به من بدهی ؛نفس من آن قدر تاءثیر ندارد که مرا اجابت کنی . پس چگونه ادعای پیامبری کنم . (145)

131- جسارت به علی علیه السلام در مسجد از زبان معاویه

پس از آنکه امام حسن مجتبی علیه السلام در مدینه (بوسیله زهری که معاویه فرستاده بود) به شهادت رسید، معاویه در مراسم حج شرکت کرد، و سپس به مدینه آمد، تصمیم گرفت بالای منبر رود و در حضور اصحاب و مسلمین ، به لعن و ناسزایی به ساحت مقدس علی علیه السلام بپردازد.

به او گفته شد که سعد وقاص در مدینه است و به این کار راضی نیست ، او را نزد خود حاضر کن و به این کار راضی کن

معاویه

، سعد را نزد خود طلبید و جریان را به او گفت ، سعد گفت :

اگر در مسجد، علی علیه السلام را لعن کن ، من از مسجد خارج می شود، و دیگر به مسجد باز نمی گردم ، معاویه از تصمیم خود منصرف شد.

وقتی که پس از مدتی ، سعد وقاص از دنیا رفت ، معاویه بربالای منبر، علی علیه السلام را لعن کرد، و به کار گزارانش دستور داد که آن حضرت را بر بالای منبر، لعن کنند، آنها دستور معاویه را اجرا نمودند.

ام سلمه (همسر نیک پیامبر صلی الله علیه وآله) برای معاویه نامه نوشت که :

شما با این کار، خدا و رسولش را لعنت می کنید، زیرا شما وقتی علی علیه السلام را لعن می کنید، در حقیقت آن کس را که علی علیه السلام را دوست دارد نیز لعن می کنید، و من گواهی می دهم که خدا و رسولش ، علی علیه السلام را دوست می داشتند.ولی معاویه به سخن ام سلمه ، اعتنا نکرد.(146)

132- خطیب خود فروخته مسجد اموی

بعد از حادثه خونین کربلا در ایامی که اهل بیت امام حسین علیه السلام در شام بودند، روز جمعه ای مردم برای نماز جمعه گرد آمدند و در آن روز امام سجاد علیه السلام نیز به مسجد آمده بود.

یزید برای اقامه نماز جماعت ، وارد مسجد شد، سپس به دستور او خطیب به منبر رفت ، پس از حمد و ثنای الهی ، کلام خود را با بد گویی به حضرت علی ابن ابیطالب و حضرت حسین علیه السلام آغاز کرد و درباره آن دو مرد الهی جسورانه سخن گفت ، آنگاه زبان

به مدح و تمجید معاویه و یزید گشود و آن دو را واجد صفات حمیده و خصال پسندیده معرفی نمود.

فصاح به علی بن الحسین علیه السلام و یلک ایها الخاطب اشتریت مرضات المخلوق بسخط الخالق . (147)

در این موقع فریاد حضرت سجاد علیه السلام سکوت مجلس را شکست و به صدای بلند فرمود: وای بر تو ای سخنران که رضای مخلوق را با سخط خالق خریداری کردی و برای خشنودی یزید خدا را به خشم آوردی .

133- اثر غذای مشکوک و آزار مسجدی ها

علامه ملا محمد تقی مجلسی معروف به مجلسی اول (متوفی به سال 1070 هجری) از علمای برجسته بود و در اصفهان می زیست ، و دارای تاءلیفات بسیار در رشته های گوناگون اسلامی بود.

وی دارای سه پسر به نامهای : ملاعزیزالله ، ملاعبدالله و ملامحمد باقر مجلسی (معروف به علامه مجلسی صاحب کتاب بحارالنوار و...) و یک دختر نام آمنه (همسر ملا صالح مازندرانی) بود.

ملا محمد تقی مجلسی در همه شئون اسلامی ، بخصوص در مورد تربیت فرزند، سعی و کوشش بسیار داشت .

نقل می کنند: در آن هنگام که علامه مجلسی محمد باقر کودک بود، همراه پدر شبی به مسجد جامع اصفهان برای نماز و عبادت رفت ، علامه ملا محمد تقی مجلسی (یعنی پدر) وارد مسجد شد، ولی محمد باقر در حیاط مسجد ماند، و بازی می کرد، وقتی پدر از مسجد بیرون آمد دید پسرش محمد باقر سوزنی برداشته و در مشک پر از آب مسجد، فرو کرده و آب مشک به زمین می ریزد، ناراحت شد و به خانه آمد، به همسرش گفت :

من تا آنجا که ممکن بوده در تربیت این

فرزند کوشیده ام و بخصوص در مورد غذایش که از راه حلال به دست آید، کمال کوشش را نموده ام ، ولی امروز عملی از این بچه دیدم که خلاف اصول تربیت ما بوده است و آن اینکه سوزنی پیدا کرده و مشک مسجد را سوراخ کرده ، تو همسرم ، راستش را بگو، که چه غذای حرام خورده ای یا چه کار خلافی مرتکب شده ای ، که این کودک چنین کاری انجام داد.

زن ، کمی فکر کرد و گفت : راستش ، هنگامی که محمد باقر در رحم من بود، به خانه همسایه رفتم ، انارهای درشت و زیبای درخت خانه همسایه مرا جلب کرد، من سوزنی را که همراهم بود در اناری فرو کردم و به وسیله آن آب انار چشیدم . ملا محمد تقی مجلسی راز مطلب را دریافت که چرا کودکش سوزن در مشک آب فرو کرده است ، آری این است اثر غذا.

لازم به تذکر است که علامه مجلسی (محمد باقر) به سال 1038 هجری در اصفهان دیده به جهان گشود، و در شب 27 رمضان سال 1110 هجری در سن هفتاد و دو سالگی از دنیا رفت و مرقد شریفش کنار قبر پدر، در کنار مسجد جامع اصفهان است .(148)

134- مبارزه منفی در مسجد

یکی از شاگردان امام صادق علیه السلام از آن حضرت پرسید: آیا غیر از امام علی علیه السلام و خاندان آن حضرت کسی ، خلاف ابوبکر را انکار کرد و به آن اعتراض نمود؟

امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود: دوازده نفر صریحا و رسما به خلاف ابوبکر اعتراض کردند، این افراد شش نفر از مهاجران بودند، که

عبارتند از: سلمان ، ابوذر، مقداد، بریده اسلمی ، خالد بن سعید و عمار یاسر و شش نفر از انصار بودند، که عبارتند از: ابوالهیثم تیهان ، عثمان بن حنیف ، خزیمه بن ثابت ، ابی بن کعب و ابوایوب انصاری .

این دوازده نفر به حضور امام علی علیه السلام آمدند، و پیوند خود را با آن حضرت آشکار کردند،، و به حقانیت و شایستگی آن حضرت ، برای رهبری اقرار نمودند، سپس در مورد رهبری به مشورت پرداختند، آنها تصمیم گرفته بودند که به مسجد آیند و ابوبکر را از بالای منبر پیامبر صلی الله علیه وآله به پائین بیاورند؛از امام علی علیه السلام اجازه خواستند تا این کار را انجام دهند، و افزودند: ای علی علیه السلام ما از پیامبر صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود:

علی مع الحق و الحق مع علی یمیل کیف ما مال

علی با حق است و حق با علی است ، هر جا متمایل می شود

بر این اساس اجازه شورش بر مخالفان به ما بده ، که کاسه صبرمان لبریز شده و دیگر توان تحمل نداریم .

امام علی علیه السلام آنها را از این کار نهی کرد و فرمود: این کار موجب کشت و کشتار می گردد و پیامبر صلی الله علیه وآله مرا به صبر و تحمل ، نموده است ، ولی من به شما پیشنهاد می کنم که به مسجد بروید و در حضور و در حضور مردم ، احتجاج کنید و مطالب حق را بیان نمایید که روش بهتر همین است .(149)

135- کشته شدن شیطان به دست امام زمان (عج)در مسجد کوفه

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی که حضرت قائم ظهور کند (از مکه

) به کوفه می آیند و در مسجد کوفه (که یاران سلحشور اطراف را گرفته اند) شیطان به حضور آن حضرت می رسد و زانوی (عجز) به زمین می زند و می گوید: یا ویله من هذاالیوم ای وای از این روز.

آنگاه امام زمان علیه السلام موی پیشانی شیطان را گرفته و گردنش را می زند و او را به هلاکت می رساند، و این روز، همان روز وقت معلوم است (که در آیه 37 و 38 سوره حجر آمده : خداوند تا روز وقت معلوم به شیطان مهلت می دهد) (150)

مساجد تاریخی و مشهور تمدن اسلامی

136- مسجد النبی صلی الله علیه وآله

پیامبر (ص) از روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول تا روز جمعه شانزدهم همان ماه در قریه قبا مانده و پس از پایان بنای مسجد رهسپار مدینه شدند.(151)

تقریبا در فاصله یک کیلومتری محل سکونت قبیله بنی سالم بن عوف رسیده و نماز جمعه اشتهار یافت .(152)این نخستین نماز جمعه ای بود که در مدینه خوانده شد.عتبان بن مالک و عباس بن عباده از بنی سالم تقاضا کردند آن حضرت در میان قبیله آنان بماند، ایشان نیز می فرمودند راه شتر را باز گذارید که او ماءمور است .

رسول خدا صلی الله علیه وآله در این مسافت کوتاه تا داخل شهر با تقاضاهای زید قبایل بنی بیاضه و بنی ساعده ، بنی حارث بن خزرج و بنی عدی بن نجار، روبرو شده و در پاسخگویی به این همه شور و اشتیاق انتخاب را ناچار به تقدیر الهی سپرده و فرمودند:

خلوا سبیلها فانها ماموره

راه شتر را باز گزارید که او ماءمور است (153)

سرانجام المقصود پس از عبور از بین قبایل

مختلف ، در میان خانه های بنی مالک بن نجار و کنار خانه ایوب انصاری (154)زانو زد و این سعادت بزرگ نصیب این مرد بن الهی شد.زمینی را که شتر در آن زانو زد، متصل به خانه ابوایوب انصاری بود که به عنوان مربد و محل خشکانیدن خرما مورد استفاده واقع شده و متعلق به دو یتیم از قبیله بنی نجار به نامهای سهل و سهیل فرزندان عمرو بود. این دو یتیم در پناه و حمایت معاذبن نجار قرار داشتند.(155) و مسجدی را پایه گذاری کردند که نه تنها در زمان حیات ایشان شاهد حوادث مهم و سرنوشت ساز بود، بلکه در طول قرنهای متمادی ، کانون وقایع تعیین کننده فراوانی در جهان اسلام بوده است .هم اکنون نیز پس از یک هزار و چهار صد و اندی سال ، خیل مشتاقان و آرزومندان را پروانه وار از اقصی نقاط عالم اسلام به سوی خود می کشاند.

در این مسجد، اساسی ترین موضوعات و مسایل مربوط به اداره حکومت اسلامی ، وضعیت سیاسی ، فرهنگی و اقتصادی مسلمانان با حضور پیامبر صلی الله علیه وآله مورد بحث و بررسی و تبادل نظر قرار می گرفت .به عبارت صحیح تر شکل دیگری از دارالندوه بود، با این تفاوت که این مسجد ماهیتی اسلامی و الهی داشت و بنیانگذار آن نه جد اعلای پیامبر صلی الله علیه وآله بلکه فرزند عبدالله بن عبدالمطلب ، محمد امین صلی الله علیه وآله بود و نه مکانی صرف برای مشورت و حکومت ، بلکه مرکزی عبادی و الهی محسوب میشد.در این مکان پیشانی برترین و پاک ترین مخلوق الهی ، بر

خاک آن ساییده می شد و مهبط جبرئیل امین علیه السلام و ارتباط خالق با مخلوق بود و به این سبب شهر مدینه افضل شهرها و سرزمینها شد.

پیامبر صلی الله علیه وآله در خانه ابو ایوب انصاری ساکن شدند.ابن اسحاق با سلسله راویان خود از ابو ایوب نقل می کند که می گفت :

وقتی رسول خدا در خانه من ساکن شدند خود در طبقه پایین مستقر و من و ام ایوب در بالای آن اقامت کردیم من به ایشان گفتم : ای رسول خدا ! پدر و مادرم فدای تو باد، من ناشایسته است که بالای محل سکونت شما زندگی کنم ، شما در بالا اقامت کنید و من در پایین می نشینم ولی آن حضرت نپذیرفتند.(156)

بعضی نیز گفته اند ابوایوب پایین آمد و پیامبری (ص) بالا رفتند.به نقل بعضی از مورخان ، علی علیه السلام نیز در کنار پیامبر صلی الله علیه وآله در منزل ساکن شد.(157)

رسول خدا (ص) مدت هفت ماه یا کمتر در منزل ابوایوب ساکن بودند تا این که پس از ساخت محل سکونت دایمی ایشان در کنار مسجد، نقل مکان کردند.(158)

مساحت اولیه مسجد را 60*70 ذراع (159)برابر 4200 ذراع و ارتفاع دیوارهای آن را پنج ذراع ذکر کرده اند که آن حضرت به شخصه با کمک مهاجران و انصار در نخستین روزهای مهاجرت به احداث آن پرداختند.

این مسجد که ساختن آن تقریبا هفت ماه به طول انجامید ، از نهایت سادگی و پیراستگی برخوردار بود.خشتهای گلین با دست مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله ، و علی علیه السلام و صحابه بزرگواری چون عمار بن یاسر، مقداد بن اسود،

سلمان فارسی و... روی هم گذاشته می شد.تلاش پیامبر صلی الله علیه وآله در این مورد باعث می شد تا همگی به طور فعال در ساخت آن مشارکت کنند.یکی از صحابه با دیدن تلاش آن حضرت چنین خواند:

لئن قعدنا و النبی یعمل

لذالک منا العمل المظلل (160)

اگر ما بنشینیم و پیامبر صلی الله علیه وآله کار کند، برای ما امری خطا و ناپسند است .

هنگامیکه دیوارها را بالا می بردند، رسول خدا صلی الله علیه وآله در پاداش زحمات اصحاب چنین سرودند:

لا عیش الا عیش الاخره

اللهم ارحم النصار و المهاجره (161)

زندگی جز زندگی آخرت نیست ، خدایا بر مهاجران و انصار رحمت فرست .

در این میان عمار بیشتر از همه کار می کرد و اصحاب نیز با او بار بیشتری می نهادند.همه صحابه یک خشت و عمار دو خشت حمل می کرد؛لذا نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و گفت : یا رسول خدا صلی الله علیه وآله ! اینان مرا کشتند؛بر من باری می گذارند که خود حمل نمی کنند؛رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای پسر سمیه !آنان کسانی نیستند که تو را می کشند.به روایت بخاری ، پیامبر صلی الله علیه وآله انما تقتلک الفئه الباغیه تو را گواهی باغی و ستمکار می کشند.(162) به روایت بخاری پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: عمار آنان را به بهشت فرا می خواند و ایشان او را به آتش دعوت می کنند. (163)که از ترس کثیف شدن خود، کمتر کار می کرد و یا غبار را از لباسش می زدود، چنین خواند:

لا یستوی من یعمر المساجدا

یذاب فیه قائما و قاعدا

و من یری عن الغبار

خاندا

کسی که در ساختن مسجد تلاش می کند و دایما نشسته و ایستاده در حال کار است ، با کسی که خود را از گرد و غبار دور نگاه می دارد و تماشاگر است یکسان نیست .

عمار بن یاسر نیز این سروده علی علیه السلام را مرتب تکرار می کرد تکرار می کرد، هنگامیکه از مقابل آن شخص گذشت ، وی به عمار گفت : شنیدم امروز چه می گفتی ای پسر سمیه ! به خدا سوگند که با این عصا بر بینی تو خواهم زد. خبر این مساءله به گوش پیامبر صلی الله علیه وآله رسید آن حضرت غضب کرده و فرمودند: شما را با عمار چه می شود او شما را به بهشت می خواند و شما او را به دوزخ می خوانید، به خدا سوگند عمار پوست ما بین چشم و بینی من است . هنگامی که خبر این سخنان به مهاجران و انصار رسید آنان از این مرد کناره گرفتند.(164)

اصحاب پس از بالا بردن دیوارها، سقف مسجد را با شاخه های نخل پوشانیدند. بعضی به آن حضرت گفتند: آیا آن را مسقف نکنیم ؟ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: خیر؛پس از آن به سمت بیت المقدس مکانی برای نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله مشخص کردند، آنگاه برای مسجد سه در گذاشتند.دری در آخر مسجد؛دری که به آن باب الرحمته و باب عاتکه می گفتند و دری که پیامبر صلی الله علیه وآله از خانه خود وارد مسجد می شدند کنار این در، اطاقی برای عایشه و سوده ساخته شد.(165)آنگاه هر یک از اصحاب ، خانه ای کنار

مسجد ساخته و دری به داخل آن باز کردند که راه هر یک از اصحاب ، خانه ای کنار مسجد ساخته و دری به داخل آن باز کردند که راه ورود آنان به مسجد بود. پس از اندک زمانی ، یعنی قبل از جنگ احد پیامبر صلی الله علیه وآله به بستن درها به جز در خانه علی علیه السلام امر فرمودند: امر بسد الابواب الا باب علی لذا تمام درهای که به مسجد باز می شد، جز آن در مسدود شد. عده ای از پیامبر صلی الله علیه وآله در این مورد سؤ ال کرده و علت آن را جویا شدند؛ رسول خدا صلی الله علیه وآله در پاسخ آنان فرمود: باز گذاشتن در خانه علی و بستن بقیه درها به فرمان خدا بوده و من جز ماءموریت الهی کار دیگری نکرده ام .بعدها خلیفه دوم آرزو می کرد ای کاش یکی از سه فضیلت بزرگ علی علیه السلام از آن او بود.1- ازواج با فاطمه علیها السلام 2- پرچمداری هنگام فتح خیبر که رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره آن فرمود بود: فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسول خدا او را دوست دارند و هرگز نخواهد گریخت .3- باز گذاشتن در خانه علی علیه السلام به مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله (166)

آری باید در خانه ای به مسجد باز باشد که صاحب آن همانند بهترین مخلوق روی زمین یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله لحظه ای در طول حیات خود مشرک نبوده و از تمامی امتحانات الهی سربلند و پیروز بیرون آمده است .

مسجد

النبی صلی الله علیه وآله از ابتدای احداث ، شاهد ماجراهای مهمی در تاریخ صدر اسلام بوده است . رسول اکرم صلی الله علیه وآله در نخستین روزهای پایان بنای این مکان مقدس خطبه های غزا و کوبنده ای علیه کفر و شرک ایراد فرمودند. در این خطبه ها که در جمع مهاجران و انصار قرائت می شد،بر تمامی ارزشهای جاهلی و قبیله ای ، آداب و رسوم غیر اخلاقی ، نابرابریهای اجتماعی و در یک کلام ، آنچه که با تقوا و ایمان راستین به اسلام مغایرت داشت خط بطلان کشیدند.خونهای ریخته شده در جاهلیت امتیازات اشرافی و طبقاتی و همه ناشایستگی های باقیمانده از آن دوران شوم را لغو کردند. در و دیوار مسجد النبی صلی الله علیه وآله شاهد سخنانی است که پیامبر صلی الله علیه وآله در طول یازده سال اسلام بیان فرموده اند.دومین حادثه سرنوشت ساز در تاریخ این مسجد، برقراری پیمان مؤ اخاه و برادری میان مهاجران و انصار از سوی منادی این مسجد، برقراری پیمان مؤ اخاه و برادری میان دو جناح عدنانی و قحطانی که در طول صدها سال پس از دوران حضرت ابراهیم علیه السلام برای تسلط بر شبه جزیره با یکدیگر رقابت و درگیری آشکار داشته اند مساءله چندانی نبود، ولی وجود پر برکت پیامبر صلی الله علیه وآله توانست به راحتی تمام کدورتها و کینه های موجود بین این دو جناح را محو کند و از دشمنان کینه دوز، یاران صمیمی بسازد.در آن روز به نقل تمامی مورخان ، آن حضرت میان هر یک از اصحاب ، اعم از مهاجران و انصار، پیمان برادری

بست .پیامبر صلی الله علیه وآله از میان تمامی صحابه ، علی را برای خود برگزید و او را برادر خود خطاب کرد.(167) علی در سالهای پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه وآله در همین مسجد خاطره آن روز را به مهاجران و انصار گوشزد می کرد و نزدیکی خود با پیامبر صلی الله علیه وآله را یاد آور می شد و در حقیقت برای تاءکید بر ولایتی که رسول خدا صلی الله علیه وآله برای او معین فرموده بود، به آن استناد می جست . (168)

از جمله رویدادهای مهم دیگری که مسجد النبی صلی الله علیه وآله در آن سالها شاد آن بود، اعلام بسیج عمومی مسلمانان برای دفاع از اسلام نو پای آن روز و پاسخگوئی به آزار و ایذاء و ظلم و ستم وارده از سوی مشرکان بود. خداوند تبارک و تعالی با نزول آیاتی ، کارزار با مشرکان را که پیامبرش را به ترک خانه و کاشانه خود وادار کرده بود و هر روز بر آزار و اذیت پیرامونش می افزودند تجویز فرمود.مسجد النبی صلی الله علیه وآله در پی این فرمان الهی ، پایگاه فرماندهی و بسیج نیرو و تسلیح مجاهدان فی سبیل الله برای نبرد سرنوشت ساز بدر گردید.سرانجام نیز به رغم عده و اده برتر دشمن و کمی ساز و برگ جنگی و نیروی رزمی مسلمانان این جنگ نفع مسلمانان پایان یافت .

137- مسجد غدیر خم

غدیر خم نام منطقه ای در نزدیکی جحفه حدود 156 کیلومتری شمال غربی مکه است که شهرک رابغ در 26 کیلومتری آن قرار دارد .در صدر اسلام حجاج عراق ، شام ، یمن از

این نقطه برای بازگشت به کشورهای خود از یکدیگر جدا شده و هر یک مسیر خاص خود را را پیش می گرفتند.غدیر خم که مسجدی با همین نام نیز در آن بنا شده ، شاهد یکی از وقایع بسیار مهم و تعیین کننده در تاریخ اسلام بوده است .

در سال دهم هجری ، رسول خدا صلی الله علیه وآله هنگام باز گشت از آخرین حج خود (حجه الوداع) در این نقطه به فرمان خداوند تبارک و تعالی ، حضرت علی علیه السلام را به عنوان وصی و جانشین خود به مسلمانان معرفی فرمودند.واقعه غدیر خم و خطبه تاریخی و مهمی که حضرت ، هنگام معرفی امیر مؤ منان ایراد فرمودند در بسیاری از منابع شیعه و اهل سنت ثبت شده است .مرحوم علامه امینی قدس سره شریف در کتاب گرانقدر الغدیر این احادیث را با ذکر اسناد آن جمع آوری و ثبت نموده اند.(169)در آن سال پیامبر صلی الله علیه وآله در میان قریب به یکصد هزار نفر از زایران خانه خدا چند ساعتی در منطقه غدیر خم توقف فرموده و به سایرین نیز از زایران خانه خدا چند ساعتی در منطقه غدیر خم توقف فرموده و به سایرین نیز دستور توقف دادند.اصحاب برای ایشان از جاز شتران منبری ساختند؛پس از آن که خطبه ای بسیار مهم ایراد فرمودند، دست علی علیه السلام را گرفته و تا شانه های خود بالا بردند و ایشان را با این عبادات به عنوان وصی و جانشین خود معرفی کردند:

الست اولی بکم من الفسکم ؟

آیا من بر شما از خودتان بیشتر ولایت ندارم ؟

مردم گفتند: آری سپس فرمودند:

من

كنت مولاه فهذا على مولاه اللهم وال من ولاه و عد من عاداه ...

(هر کسی را که من ولی و سرپرست او هستم علی نیز سرپرست و ولی اوست ، خدایا هر کس که علی را دوست دارد، دوست بدار و آن که او را دشمن بدار و کسی را که یار اوست ، یار باش و کسی که او را خوار کند، خوار کن .)(170)

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس ... (171)

آنگاه پیامبر صلی الله علیه وآله دست علی علیه السلام را گرفته و او را وصی خود قرار دادند.(172)در این هنگام مردم دسته دسته با علی بیعت کرده و حتی زنان نیز چنین کردند. بعضی از ساده اندیشان از پیامبر صلی الله علیه وآله سؤ ال کردند آیا این فرمان از جانب خداست یا رسول او؟ (یعنی این ابلاغ و حکم ارشادی است) آن حضرت نیز با تغیر فرمودند: به اجازه خدا و رسول اوست .

بعدها در محل این واقعه عظیم ، مسجدی ساخته شد که به مسجد غدیر خم معروف گردید.سمت چپ این مسجد به سمت قبله ، مکان ایستادن پیامبر صلی الله علیه وآله برای انتخاب علی علیه السلام به جانشینی است که از سایر نقاط مسجد برای نمازگذاران افضل است .نماز در این مکانی است که پیامبر صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را به خلافت برداشت و حق آشکار شد. شایان گفتن است که این مسجد در دوران عثمانی بر اثر سیل خراب شد؛ولی بخشی از آن همچنان برجا ماند.(173) ساختمان آن را

تعدادی از ملوک شیعی هند بازسازی کرده اند.(174)

138- مسجد جمکران جایگاه عشاق

در کتاب نجم الثاقب و در کتاب تاریخ قم و کتاب مونس الحزین نقل شده : که شیخ عفیف و صالح حسن بن مثله جمکرانی فرمود:

من در شب سه شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان سال 393 قمری در منزل خود در قریه جمکران خوابیده بیدار کردند و گفتند برخیز که حضرت بقیه الله امام مهدی (عج)تو را می خواند.

من از خواب برخواستم و آماده می شدم که در خدمتشان به محضر حضرت ولی علیه السلام برسم و خواستم در آن تاریکی پیراهن دیگری را برداشتم و می خواستم در آن تاریکی پیراهن من را بردارم گویا اشتباه کرده بودم عصر و پیراهن دیگری را برداشتم و می خواستم بپوشم که از خارج منزل از همان جمعیت صدائی آمد که آن شلوار تو نیست نپوش .من آن شلوار را گذاشتم و شلوار خودم را برداشتم .

و بالاخره دنبال کلید در منزل می گشتم که در را باز کنم و بیرون بروم ، صدائی از آنجا آمد که می گفتند در منزل باز است احتیاجی به کلید نیست .وقتی به در خانه آمدم ، دیدم جمعی از بزرگان ایستاده اند و منتظر من هستند؛به آنها سلام کردم آنها جواب دادند و من مرحبا گفتند.

من در خدمت آنها به همان جایی که الان مسجد جمکران است رفتم .

خوب نگاه کردم دیدم در آن بیابان تختی گذاشته شده و روی آن تخت فرشی افتاده و بالشهای گذاشته شده و جوانی تقریبا سی ساله بر آن تکیه کرده و پسر مردی در خدمتش نشسته و کتابی در دست گرفته و برای

آن جوان می خواند و بیشتر از شصت نفر در اطراف آن تخت مشغول نمازند!

این افراد بعضی لباس سفید دارند و بعضی لباسهایشان سبز است .

آن مرد پیره مرد که حضرت خضر بود مرا در خدمت آن جوانی که حضرت بقیه الله ارواحنا فداه بود نشاند و آن حضرت مرا به نام خود صدا زد و فرمود: حسن مثله می روی به حسن مسلم می گویی تو چند سال است که این زمین زراعت کنی و آنچه تا به حال از این زمین استفاده کرده ای باید بدهی تا در روی این زمین مسجدی بنا کنیم ! و به حسن مسلم بگو، این زمین شریفی است ، خدای متعال این زمین را بر تمام زمینهای دیگر برگزیده است و چون تو این زمین را ضمیمه زمین خود کرده ای خدایتعالی دو پسر جوان تو را از تو گرفت ؛ولی تو تنبیه نشدی و اگر از این کار دست نکشی ، خدا تو را به عذابی مبتلا می کند فکرش را نمی کردی .

فرمود ما برای تو نشانه ای قرار می دهیم تو سفارش ما را برسان و به نزد سید ابوالحسن برو. بگو با تو بیاید و آن مرد را حاضر کن و منافع سالهای گذشته این زمین را از او بگیرد و بدهد تا مسجد را بنا کنند و بقیه مخارج مسجد هم از (رهق ناحیه اردهال) که ملک ما است بیاورد و مسجد را تمام کنند و نصف رهق را وقف این مسجد کردیم تا هر سال درآمد آن را برای تعمیرات و مخارج مسجد بیاورند و مصرف کنند.

به مردم بگو به

این توجه و رغبت زیادی داشته باشند و آن را عزیز دارند، و بگو اینجا چهار رکعت نماز بخوانند که دو رکعت بعد از حمد عفت مرتبه قل هو الله احد و تسبیح رکوعها و سجودها هر یک هفت مرتبه است .

و دو رکعت دوم را به نیت نماز صاحب الزمان (عج)بخوانند به این ترتیب در هر رکعت در سوره حمد جمله (ایاک نعبد و ایاک نستعین) را صد بار بگویند و تسبیح رکوعها و سجده ها را نیز هفت مرتبه تکرار کنند و نماز را سلام دهند بعد از نماز، تسبیح حضرت زهراء علیها السلام را بگویند و سپس سر به سجده گذارند و صد مرتبه صلوات بر پیغمبر و آلش بفرستند سپس فرمود.

فمن صلیهما فکانما صلی فی البیت العتیق .

یعنی کسی که این دو رکعت نماز را در اینجا بخواند مثل کسی است که در کعبه نماز خوانده باشد

وقتی این سخنان را شنیدم با خود گفتم که محل مسجدی که متعلق به حضرت صاحب الزمان علیه السلام است ، همانجایی است که آن جوان با چهار بالش نشسته است .

به هر حال حضرت بقیه الله (عج)به من اشاره فرمودند که مرخصی .من از خدمتش مرخص شدم وقتی مقداری راه به طرف منزلم در جمکران رفتم ، دوباره مرا صدا زدند و فرمودند: در گله جعفر کاشانی چوپان ، و بزی است که تو باید آن را بخری ، اگر مردم ده جمکران پولش را دادند بخر و اگر هم آنها پولش را ندادند باز هم از پول خودت آن بز را بخر و اگر به هر بیماری که مرضش سخت

باشد و یا هر علت دیگری که داشته باشد بدهی خدایتعالی او را شفا می دهد، و آن بز ابلق ، مویهای زیادی دارد و هفت علامت در او هست که سه علامت در طرفی و چهار علامت دیگر در طرف دیگر او است .

باز من مرخص شدم و رفتم دوباره مرا صدا زدند و فرمودند ما هفتاد روز یا هفت روز دیگر در اینجا هستیم (اگر بر هفت روز حمل کنی شب بیست و سوم می شود که شب بسیار بزرگی است .)

به هر حال مرتبه سوم از خدمتشان مرخص شدم و به منزل رفتم و تا صبح در فکر این جریان بودم ، صبح نمازم را خواندم و به نزد علی المنذر رفتم و قصه را برای او نقل کرده او به همراه من به همان محلی که شب گذشته مرا برده بودند آمد، دیدم نشانه و علامتی که از زمان علیه السلام باقی مانده در محل مسجد فعلی زنجیرها و میخهایی است که در آنجا ظاهر است ، سپس با هم خدمت سید ابوالحسن الرضاء رفتیم ، وقتی به در خانه آن سید جلیل رسیدیم دیدیم خدمتگذارش منتظر ما هستید.

اول از من پرسیدند: او اهل جمکرانی ؟

گفتم : بله .

گفتند: سید ابوالحسن از سحرگاه منتظر شما است .

من خدمتش رسیدم سلام کردم .جواب خوبی به من داد و به من احترام گذاشت و قبل از آنکه من چیزی بگویم فرمود:

ای حسن مثله گذشته در عالم رؤ یا شخصی به من گفت مردی از جمکران به نام حسن مثله نزد تو می آید هر چند گفت حرفش را قبول کن و به او

اعتماد کن که سخن او سخن ما است و باید حرف او را رد نکنی ، من از خواب بیدار شدم و از آن ساعت تا بحال منتظر تو هستم !!

من جریان را مشروحا به ایشان گفتم .

او دستور داد اسبها را زین کنند و ما سوار شدیم و با حرکت کردیم و به نزدیک ده جمکران رسیدیم ، جعفر چوپان را دیدیم که با گله اش در کنار راه بود، من میان گوسفندان او رفتم و تصمیم داشتم پول آن را بدهم و بز را ببر مسجد

جعفر چوپان قسم خورد که من تا به امروز این بز را در میان گوسفندانم ندیده بودم و امروز هم هر چه خواستم او را بگیر نتوانستم ولی نزد شما آمد آن را گرفتید.

من بز را به محل مسجد فعلی بردم و او را طبق دستوری که فرموده بودند کشتم و سید ابوالحسن الرضا دستور فرمودند که حسن مسلم را حاضر کنند و مطلب را به او فرمودند و او هم منافع سالهای گذشته زمین را پرداخت و زمین را تحویل داد.

مسجد را ساختند و سقف آن را با چوب پوشانیدند، و سید ابوالحسن الرضا آن زنجیرها میخهایی که در آن زمین باقی مانده بود در منزل خود گذاشت و به وسیله آن بیمارها شفا پیدا می کردند.

من هم از گوشت آن بز به هر مریضی که دادم شفا یافت .

سید ابوالحسن الرضا آن زنجیرها و میخها را در صندوقی گذاشته بود و ظاهرا بعد از وفاتش وقتی فرزندانش می روند که مریضی را با آنها استشفاء کنند می بینند که مفقود شده است !!(175)

139- مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام و عنایت امام زمان علیه السلام

قسمت اول

اکثر مسافرینی

که از قم به تهران و از تهران به قم می آیند، و اهالی قم اطلاع دارند اخیرا در محلی که سابقا بیابان و خارج از شهر قم بود در کنار راه قم - تهران سمت راست جناب قرم یدالله رجبیان از اخیار قم ، مسجد مجلل و باشکوهی به نام مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام بنا کرده است که هم اکنون دائر است و نماز جماعت در آن منعقد می گردد.

در شب چهار شنبه بیست و دوم ماه مبارک رمضان رجب 1398 مطابق هفتم تیر ماه 1357 حکایت جناب آقای احمد عسگر کرمانشاهی که از اخیار و سالهاست در تهران متوطن است ، در منزل جناب آقای رجبیان با حضور ایشان و بعضی دیگر از محترمین شنیدم . آقای عسگری نقل کرد حدود هفده سال پیش روز پنج شنبه ای بود، مشغول تعقیب نماز صبح در زدند، رفتم بیرون دیدم سه نفر جوان که هر سه مکانیک بودند با ماشین آمده اند گفتند: تقاضا داریم امروز پنجشنبه است با ما همراهی نمایید تا به مسجد جمکران مشرف شویم ، دعا کنیم حاجتی شرعی داریم . این جانب جلسه ای داشتم که جوانها را در آن جمع می کردم و نماز و قرآن به آنها تعلیم می داد این سه نفر جوان از همان جوانها بودند. من از این پیشنهاد خجالت کشیدم سرم را پایین انداختم و گفتم : من چه کاره ام بیایم دعا کنم . بالاخره اصرار کردند من هم دیدم نباید آنها را رد کنم ، موافقت کردم سوار شدم و به سوی قم حرکت کردیم .

در جاده تهران نزدیک به

قم ساختمانهای فعلی نبود، فقط دست چپ یک کاروانسرا خرابه به نام قهوه خانه علی سیاه بود چند قدم بالاتر از همین جا که فعلا (حاج آقا رجبیان) مسجد امام حسن مجتبی (ع) بنا کرده است ماشین خاموش شد. رفقا که هر سه میکانیک بودند پیاده شدند سه نفری کاپوت ماشین را بالا زدند و به آن مشغول شدند. من از یک نفر آنها به نام علی آقا یک لیوان آب گرفتم برای قضاء حاجت و تطهیر، رفتم بروم توی زمینهای مسجد فعلی ، دیدم سید بسیار زیبا و سفید ابروهایش کشیده ، دندانهایش سفید و خالی بر صورت مبارکش بود.با لباس سفید و عبای نازک و نعلین زرد و عمامه سبز مثل خراسانی ها ایستاده و با نیزه ای که به قدر هشت نه متر بلند است زمین را خط کشی می نماید.گفتم اول صبح آمده است اینجا جلو دوست و دشمن می آیند رد می شوند نیزه دستش گرفته است !!

(آقای عسگری در خالی که از این سخنان خود پشیمان بود و عذر خواهی می کرد گفت :) گفتم : عمو، زمان تانک و توپ و اتم است نیزه را آورده ای چه کنی ، برو درست را بخوان .رفتم برای قضاء حاجت نشستم ، صدا زد آقای عسگری آنجا ننشین اینجا را من خط کشیده ام مسجد است .

من متوجه نشدم که از کجا مرا می شناسد، مانند بچه ای که از بزرگتر اطاعت می کند گفتم چشم ، پا شدم .فرمود برو پشت آن بلندی رفتم آنجا پیش خود گفتم سر سؤ ال پیش خود طرح کردم :

-1

این مسجد را برای جنها می سازی یا ملائکه که دو فرسخ از قم آمده ای بیرون زید آفتاب نقشه می کشی ، درس نخوانده معمار شده ای ؟

2- هنوز مسجد نشده چرا در آن قضای حاجت می کنی ؟

3- در این مسجد که می سازی جن نماز می خواند یا ملائکه ؟

این پرسش ها را پیش ها را پیش خود طرح کردم آمد جلو سلام کردم بار اول او ابتداء به سلام کرد، نیزه را به زمین فرو برد و مرا به سینه گرفت ، دستهایش سفید و نرم بود، چون این فکر را هم کرده بودم که با او مزاح کنم ، چنانکه در تهران هر وقت سیدی شلوغ می کرد می گفتم مگر روز چهارشنبه است .هنوز عرض نکرده بودم ، تبسم کرد و فرمود: پنج شنبه نیست .و فرمود سه سؤ الی را که داری بگو من متوجه نشدم که قبل از اینکه سؤ ال کنم از مافی الضمیر من اطلاع داد.گفتم سید فرزند پیغمبر درس را ول کرده ای اول صبح آمده ای کنار جاده نمی گویی این زمان تانک و توپ ، نیزه به درد نمی خورد و اوست و دشمن می آیند رد می شوند برو درست را بخوان ؟

خندید چشمش را انداخت به زمین فرمود: دارم نقشه مسجد می کشم .گفتم : برای جن یا ملائکه ؟فرمود: برای آدمیزاد اینجا آباد می شود.

گفتم : بفرمایید بینیم اینجا که می خواستم قضاء حاجت کنم هنوز مسجد نشده است ؟ فرمود: یکی از عزیزان فاطمه زهرا علیه السلام در اینجا بر زمین افتاده و شهید شده است ، من

مربع مستطیل خطی کشیده ام اینجا اینجا می شود محراب ، اینجا که می بینی قطرات خون است که مؤ منین می ایستد.

اینجا که می بینی مستراح می شود اینجا دشمنان خدا و رسول به خاک افتاده اند همین طور که ایستاده بود برگشت و مرا هم برگرداند.فرمود: اینجا می شود حسینیه و اشک از چشمانش جاری شد، من هم بی اختیار گریه کردم .

فرمود: پشت اینجا می شود کتابخانه ، تو کتابهایش را می دهی ؟

گفتم : پسر پیغمبر به سه شرط:

شرط اول اینکه من زنده باشم .فرمود: ان شاء الله .

شرط دوم این است که اینجا مسجد شود، فرمود: بارک الله .

شرط سوم این است که به قدر استطاعت ولو یک کتاب شده برای اجرای امر تو پسر پیغمبر بیاورم ، ولی خواهش می کنم برو درست را بخوان آقا جان این هوا را از سرت دور کن !!

خندید دو مرتبه مرا به سینه خود گرفت .

گفتم : آخر نفرمودید اینجا را کی می سازد؟فرمود: ید الله فوق ایدیهم .

گفتم : آقا جا من این قدر درس خوانده ام یعنی دست خدا بالای همه دست هاست . فرمود: آخر کار می بینی .وقتی ساخته شد، به سازنده اش از قول من سلام برسان . دو مرتبه دیگر هم مرا به سینه گرفت و فرمود خدا خیرت بدهد.

من آمدم رسیدم سر جاده دیدم ماشین راه افتاد.

گفتم : چه شده بود؟

گفتند: یک چوب کبریت گذاشتیم زیرا این سیم وقتی آمدی درست شد.

گفتند: با کی حرف می زدی .گفتم : مگر سید به این بزرگی را با نیزه ده متری که دستش بود ندیدند. من با

او حرف می زدم .

گفتند: کدام سید، خودم برگشتم دیدم سید نیست زمین مثل کف دست پستی و بلندی نداشت ولی هیچ کس نبود.

من یک تکانی خوردم آمدم توی ماشین نشستم ، دیگر با آنها حرف نزدم ، حرم مشرف شدیم نمی دانم چطوری نماز ظهر و عصر را خواندم .

بالاخره آمدیم جمکران ناهار خوردیم ، نماز خواندیم گیج بودم ، رفقا با من حرف می زدند، من نمی توانستم جوابشان را بدهم .

در مسجد جمکران یک پیرمرد یک طرف من نشسته و یک جوان طرف دیگر، من هم وسط ناله می کردم ، گریه می کردم ، نماز مسجد جمکران را خواندم می خواستم بعد از نماز به سجده بروم ، صلوات را بخوانم ، دیدم آقایی که بوی عطر می داد فرمود: آقای عسگری سلام علیکم .نشست پهلوی من .

تن صدایشان همان تن صدای سید صبحی بود؛ به من نصیحتی فرمود.رفتم به سجده ذکر صلوات را گفتم .دلم پیش آن آقا بود سرم به سجده ، گفتم سر بلند کنم بپرسم شما اهل هستید مرا از کجا می شناسید، وقتی سر بلند کردم دیدم آقا نیست .

به پیرمرد گفتم این آقا که با من صحبت می کرد کجا رفت او را ندیدی ؟

گفت : نه .

از جوان پرسیدم او هم گفت ندیدم

یک دفعه مثل این که زمین لرزیده شد تکان خوردم فهمیدم که حضرت مهدی (عج)بوده است .

حالم بهم خورد، رفقا مرا بردند آب سرو و رویم ریختند.

قسمت دوم

گفتند: چه شده . خلاصه نماز را خواندیم به سرعت به سوی تهران برگشتیم .یکی از علماء تهران را لدی الورود در تهران ملاقات

کردم و ماجرا را برای ایشان تعریف کردم و خصوصیات را از من پرسید. گفت خود حضرت بوده اند، حالا صبر کن اگر آنجا شد درست است .

مدتی قبل روزی یکی از دوستان ، پدرش فوت کرده بود به اتفاق رفقاء که در مسجد با من بودند او را آوردیم قم به همان محل رسیدیم ، دیدم دو پایه بالا رفته است خیلی بلند.پرسیدم گفتند: این مسجدی است به نام امام حسن مجتبی علیه السلام که پسران حاج حسین سوهانی می سازند.وارد قم شدیم جنازه را بردیم باغ بهشت دفن کردیم ، من ناراحت بودم سر از پا نمی شناختم .به رفقا گفتم تا شما می روید نهار می خورید من الان می آیم .تاکسی سوار شدم رفتم سوهان فروشی پسرهای حاج حسین آقا پیاده شدم . مسجدی می سازید؟گفت : نه گفتم : این مسجد را کی می سازد؟

گفت : حاج یدالله رجبیان .

تا گفت : یدالله قلبم به زدن افتاد.

گفت : آقا چه شد، صندلی گذاشت نشستم خیس عرق شدم با خود گفتم : ید الله فوق ایدیهم .

فهمیدم حاج آقا یدالله است ایشان را هم تا آن موقع ندیده و نمی شناختم برگشتم به تهران به آن عالم که قبلا جریان را به او گفته بودم این قصه را هم گفتم . فرمود برو سراغش درست است من بعد از آنکه چهار صد جلد کتاب خریداری کردم رفتم قم آدرس محل کار (پشمبافی) حاج یدالله را معلوم کردم رفتم کارخانه از نگهبان پرسیدم . گفت حاجی رفت منزل .

گفتم : استدعا می کنم تلفن کنید، بگویید یک نفر از تهران آمده

با شما کار دارد.

تلفن کرد، حاجی گوشی را برداشت .

من سلام عرض کردم ، گفتم از تهران آمده ام چهارصد جلد کتاب وقف این مسجد کرده ام ، کجا بیاورم .

فرمود: شما از کجا این کار را کردید و چه آشنایی با ما دارید؟

گفتم : آقا چهارصد جلد کتب وقف کرده ام .

گفت : باید بگویم مال چیست ؟

گفتم : پشت تلفن نمی شود.

گفت : شب جمعه آینده منتظر هستم کتابها را بیاورید منزل ، چهار راه شاه ، کوچه سرگرد شکرالله دست چپ در سوم .

رفتم تهران کتابها را بسته بندی کردم روز پنجشنبه با ماشین یکی از دوستان آوردم قم منزل حاج آقا.

ایشان گفت : من این طور قبول نمی کنم ، جریان را بگو.

بالاخره جریان را گفتم و کتابها را تقدیم کردم رفتم در مسجد هم دو رکعت نماز حضرت خواندم و گریه کردم .

مسجد و حسینیه را طبق نقشه ای که حضرت کشیده بودند حاج یدالله به من نشان داد و گفت خدا خیرت دهد تو به عهدت وفا کردی .

این بود حکایت مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام که تقریبا به طور اختصار و خلاصه گیری نقل شد علاوه بر این حکایات جالبی نیز آقای رجبیان نقل کردند که آن را نیز مختصرا نقل می نمایید.

آقای رجبیان گفتند: شبهای جمعه حسب المعمول حساب و مزد کارگرهای مسجد را مرتب کرده و وجوهی که باید پرداخت شود پرداخت می شود.

شب جمعه ای استاد اکبر ، بناء مسجد برای حساب و گرفتن مزد کارگرها آمده بود گفت امروز یک نفر آقا تشریف آوردند در ساختمان مسجد و این پنجاه تومان را برای

مسجد دادند.

من عرض کردم بانی مسجد از کسی پول نمی گیرد با تندی به من فرمود: می گویم بگیر، این را می گیرد. من پنجاه تومان را گرفتم روی آن نوشته بود برای مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام .

در سه روز بعد صبح زنی مراجعه کرد، وضع تنگدستی و حاجت خودش و دو طفل یتیمش را شرح داد من دست کردم ، در جیب هایم پول موجود نداشتم غفلت کردم که از اهل منزل بگیرم آن پنجاه تومان مسجد را به او دادم و گفتم بعد خودم جبران می کنم و به آن آدرس دادم که بیاید تا به او کمک کنم .

زن پول را گرفت و رفت و دیگر هم با اینکه به او آدرس داده بودم مراجعه نکرد ولی من متوجه شدم که نباید پول را داده باشم و پشیمان شدم .

تا جمعه دیگر استاد اکبر برای حساب آمد گفت : این هفته من از شما تقاضایی دارم اگر قول می دهید که قبول می کنید می گویم .

گفتم : بگویید.

گفت : در صورتی که قول بدهید که قبول می کنید می گویم .

گفتم : آقای استاد اکبر اگر بتوانم از عهده اش برایم .

گفت : می توانی .

گفتم : بگو.

گفت : تا نگوئی نمی گویم از من اصرار که بگو از او اصرار که قول بده تا من بگویم .

گفت : آن پنجاه تومان که آقا دادند برای مسجد به : بده .

به خودم گفتم آقای استاد اکبر داغ مرا تاره کردی .چون بعدا از دادن پنجاه تومان به آن زن پشیمان شده بودم و تا تو سال بعد هم هر

اسکناس پنجاه تومانی به دستم می رسید نگاه می کردم شاید آن اسکناس باشد که نوشته بود.

گفتم : آن شب مختصر گفتی ، حال خوب تعریف کن .

گفت : بلی حدود سه و نیم بعد از ظهر، هوا خیلی گرم بود در آن بحران گرما مشغول کار بودم ، دو نفر کارگر هم داشتم ، ناگاه دیدم یک آقایی از یکی از درهای مسجد وارد شد با قیافه نورانی جذاب با صلابت آثار بزرگی و بزرگواری از او نمایان است وارد شدند، دست و دل من دیگر دنبال کار نمی رفت ، هی می خواهم آقا را تماشا کنم .

آقا آمدند اطراف شبستان قدم زدند تشریف آوردند جلو تخته ای که من بالایش کار می کردم دست کردند زید عبا پولی در آوردند فرمودند: استاد این را بگیر بده به بانی مسجد.

من عرض کردم آقا بانی مسجد پول از کسی نمی گیرد، شاید این پول را از شما بگیرد و ناراحت شود. آقا تقریبا تغیر کردند فرمودند: به تو می گویم بگیر این را می گیرد.من فورا با دستهای گچ آلوده پول را از آقا گرفتم . آقا تشریف بردند بیرون .

من گفتم : این آقا کجا بود در این ببین کجا می روند؛ باکی و با چه وسیله ای آمده بودند. مشهدی علی رفت چهار دقیقه شد پنج دقیقه شد ده دقیقه شد، مشهدی علی نیامد خیلی حواسم پرت شده بود.مشهدی علی را صدا زد پشت دیوار ستون مسجد بود.

گفتم : چرا نمی آیی ؟

گفت : ایستاده ام آقا را تماشا می کنم .گفتم : بیا. وقتی آمد گفت : آقا سرشان را زیر

انداختند و رفتند.

گفتم : با چه وسیله ای ؟ ماشین بود؟

گفت : نه آقا هیچ وسیله ای نداشتند.سر به زیر انداختند و تشریف بردند.

گفتم : تو چرا ایستاده ای بودی .

گفت : ایستاده بودم آقا را تماشا می کرد.

آقا رجبیان گفت : این جریان این پنجاه تومان بود ولی باور کنید که این پنجاه تومان یک اثری روی کار مسجد گذارد خود من امید اینکه این مسجد به این گونه بنا شود و خودم به تنهایی به اینجا برسانم نداشتم ، از موقعی که این پنجاه تومان به دستم رسید روی کار مسجد و روی کار خود من اثر گذاشت . !(176)

140- مسجد اعظم قم

مسجد اعظم قم یکی از آثار بزرگ آیت الله العظمی آقای بروجرودی است ، در روز یازدهم ذی القعده سال 1374 مطابق 21 تیر ماه 1333

شمسی سالروز ولادت با سعادت حضرت امام رضا علیه السلام ، طی مراسم باشکوه و جنب و جوش مخصوصی اولین کلنگ بنای آن دست آیت الله برجرودی به زمین زده شد و بلافاصله شروع به کار ساختمان آن کردند.

قسمتی از محل ساختمان مسجد قبلا خانه های شخصی و مسافرخانه بود و از لحاظ این که متصل به حرم مطهر حضرت معصومه صلی الله علیه وآله بود، بسیار بد نما می نمود.به علاوه با اینکه شهر قم دارای مساجد بزرگ و کوچک بسیاری است ، مع الوصف در اعتیاد و سوگواریها، زوار در حوالی حرم و صحن حضرت معصومه از لحاظ محل سرپوشیده برای انجام فرائض دینی و سنن مذهبی سخت در مضیقه بودند.

از این گذشته سه طرف صحن حضرت معصومه به وسیله مدرسه فیضیه و میدان آستانه و

خیابان صحن موزه احاطه شده و فقط یک طرف آن بود که با اتصال به مسافر خانه ها تاریک و تودرتو و بدنما و خانه های شخصی افراد، باعث نگرانی و ناراحتی عمومی بود. (177)

آیت الله بروجردی که این ضرورت را به خوبی احساس فرموده بودند، تصمیم گرفتند نخست مسافرخانه و خانه های افراد را خریداری نموده ، سپس آنها را خراب کرده و به جای آن یک مسجد بزرگ و آبرومندی که از هر جهت مناسب با احتیاجات مسلمین وزراء و مجاورین باشد، مجهز به تمام لوازم و وسائل شایسته بنا کنند. چنانکه گفتیم این تصمیم عملی گردید و شخصا با اراده ای آهنین و دلی سرشار از توکل به خداوند متعال اولین کلنگ آن را به زمین زدند.

اینک این بنای با عظمت یکی از بزرگترین مساجد اسلامی و کم نظیر، و به طور مسلم یکی از افتخارات کشور و ملت ایران در نزد دوست و دشمن است . سفیهانی که به خود اجازه تندروی و خرده گیری داده و سخنانی واهی زده و از این راه سند سفاهت خود را امضاء می کنند، خوب است این فکر را هم بکنند روزی که شاه عباس صفوی مسجد شاه و مسجد شیخ لطف الله را در اصفهان می ساخت هم احمقانی بودند که بگویند اگر پول آن را به فقرا می دادند بهتر از این مساجد بود. اما عقلا می دانند که دو مسجد مزبور در طول چهار قرن گذشته ، همواره یکی از افتخارات کشور و ملت ایران بوده ، به طوری که هر بیگانه ای که به ایران سفر کندت حتما از آن

بازدید به عمل آورده و آن آثار اصیل معماری شرقی و اسلامی را با دیده تحسین می نگرد.(178)

141- مسجد رضویه قم یادگار امام رضا علیه السلام

آن هنگام که با دعوت اجباری ماءمون (پنجمین خلیفه عباسی) حضرت امام رضا علیه السلام در سال 200 هجری از مدینه به سوی خراسان حرکت کرد، مسیر راه آن بزرگوار، از مدینه به عراق و از آنجا به بصره و سپس به بغداد و سپس به قم بود.

وقتی که امام هشتم علیه السلام به قم آمد، مردم قم استقبال گرم و پرشوری از آن بزرگوار نمودند (با توجه به اینکه هنوز حضرت معصومه علیها السلام به قم نیامده بود زیرا حضرت معصومه علیه السلام در سال 201 به قم آمد.) هر گروه و جمعی ، آن حضرت را به خانه خود دعوت می نمود و مایل بود که این افتخار نصیحتش گردد، سرانجام حضرت رضا علیه السلام فرمود: ناقه (شتر) من خود ماءمور است ، هر کجا توقف کند، من همانجا پیاده می شوم !

دیدند شتر راه پیمود تا به در خانه رسید، که صاحب آن خانه او وارد شد و مهمان او گردید.و پس از آنکه امام هشتم علیه السلام به خراسان رفت ، مردم قم در همان مکان ، مسجد و مدرسه ساختند، و امروز این مدرسه به نام مدرسه رضویه معروف است (179) و در خیابان آذر قم قرار دارد.

142- مسجد غمامه ، یادآور نماز ملکوتی پیامبر صلی الله علیه وآله

عصر پیامبر صلی الله علیه وآله بود، آن حضرت در مدینه بود، و روز به روز بر تعداد مسلمانان می افزودند، هنگامیکه عید فطر و قربان می شد، آن حضرت نماز عید را با جماعت مسلمین در بیابان ، در فضای باز می خواند، آن هنگام که تابستان و هوا گرم بود، مسلمانان می دیدند یک پاره ابر در بالای سر

آن حضرت می آمد و بر رسول خدا صلی الله علیه وآله و نمازگزاران سایه می افکند.

و اکنون در این محل که در امتداد صحن جدید حرم نبوی صلی الله علیه وآله در مدینه قرار گرفته ، مسجدی وجود دارد که گاهی به آن مسجد مصلی می گویند، ولی نام معروف آن مسجد غمانه است ، واژه غمانه به معنی یک پاره ابر است ، این نام یادآور خاطره نماز پرشکوه و ملکوتی پیامبر صلی الله علیه وآله با مسلمانان ، و سایه افکندن ابر بر سر پیامبر صلی الله علیه وآله و مسلمین می باشد.(180)

143- مسجد الحسین علیه السلام یا مسجد النقطه

یکی از اماکنی که نزد شیعه اهمیت بسزایی دارد، مشهد الحسین علیه السلام یا مسجد النقطه است . این مکان یادآورده خاطره تلخی در تاریخ تشیع است .

هنگامی که کاروان اسرا و سرها شهیدان کربلا از سرزمین عراق به منطقه شمالی شام یعنی حلب رسیدند، در کنار تپه یا کوهی به نام جوشن (181)- در غرب حلب - کاروان شب متوقف شد تا لختی بیا ساید و دوباره حرکت به سوی دمشق را صبحگاهان از سر گیرد.نگهبانان و حاملان سرهای مقدس نیز به استراحت نشسته و سر مبارک امام حسین علیه السلام را بر صخره ای قرار دادند. هنگام طلوع آفتاب که سر مقدس را برداشته اند، چند قطره ای خون بر این سخره یا سنگ جاری گشته بود.پس از حرکت کاروان ، مردم حلب از این مساءله خبر یافته و اطراف آن قطرات خون شده و به عزای و شیون و زاری بر کشتگان کربلا و نواده رسول خدا صلی الله علیه وآله پرداختند.

بر اساس روایات شیعه ،

همه ساله در روز عاشورا آن خون بر سنگ می جوشید و توجه بسیاری از مردم شام را به خود جلب کرده بود تا اینکه عبدالملک بن مروان اموی دستور انتقال منگ را از آن نقطه داد و از آن پس اثری از آن دیده نشد.

بعدها سیف الدواله حمدانی شیعه ، بر مکان آن سنگ ، حجره و مسجدی ساخت و آن را مسجد النقطه نامید. مشهد الحسین علیه السلام امروز در شهر حلب معروف و مورد زیارت اهالی و زائرین حضرت زینت علیه السلام که از طریق ترکیه و مرز زمینی به سوریه می روند - قرار دارد.

محل مشهد الحسین علیه السلام اکنون به حی الانصاری مشهور و سمت پل هوایی است .تپه جوشن نیز به رغم اینکه خانه های متعددی بر فراز آن ساخته شده است ولی همچنان باقی است .مکان مشهد الحسین علیه السلام سمت راست خیابان اصلی و حدود پنجاه متر بالاتر از آن است که صحن بزرگی داشته و بر ورودی ، نام این مکان بر روی سنگی حجاری شده است و.

در انتهای صحن و حیاط در دیگری است که به داخل شبستان و محل اصلی مشهد مرتبط است ، بر در ورودی آن کتیبه ای به خط کوفی است که بر آن نوشته شده است هذه مقام و مشهد الحسین علیه السلام و پایین آن نیز نام سیف الله همدانی می رسیم که در سازنده این بنا به چشم می خورد.پس از ورود؛به شبستان دیگری می رسیم که در انتهای آن ایوانی قرار دارد و کنار آن سنگی بر روی استوانه ای قرار داده شده و این جا همان

مکانی است که سر مقدس امام حسین علیه السلام در آن روز بر آن گذاشته شده و قطره هایی از خون است ، ولی بر آن ریخته است . نویسنده کتاب حلب و التشیع می نویسد سنگ مزبور به مشهد الطرح یعنی مشهد المحسن منتقل شده است .(182) در هر حال این مکان بسیار مقدس و شریف بوده است و یادآور مظلومیت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله در تاریخ است در کنار این ایوان ، مسجدی ساخته شده که بنای آن نیز مشهد الحسین علیه السلام در سال 350 هجری به وسیله سیف الدوله ساخته شده است .(183)

144- مسجد اموی دمشق در بستر تاریخ

مسجد اموی یکی از شاهکارهای درخشان تمدن و فرهنگ اسلامی است که نه تنها قدمت و سابقه آن به دوران هزار و چهارصد ساله اسلامی محدود نمی شود بلکه ریشه و بنیانی دیرینه ، به بلندای چهار هزار سال پیش معبد آتش پرستان بوده و خدای آنان یعنی آذر مورد پرستش قرار می گرفت است .هنگامیکه قبیله حدد آرامی از شبه جزیره به سرزمین شام آمدند، حدود هزار سال ، این مکان را معبد خود قرار دادند. این بنا در طول چند قرن تسلط مصری ها بر این سرزمین ، به معبد خدایشان یعنی ، رامون و آمون تبدیل شد. پس از چندی یونانیان با تصرف این سرزمین در عصر هلنی آن را معبد خود قرار دادند و تا قرن اول میلاد حضرت مسیح علیه السلام در این مکان به عبادت خدایان خود می نشستند.

پس از یونانیها، رومیان با حضور و سلطه بر این سرزمین ، این معبد را توسعه داده و آن را

به محل عبادت خدای خویش ژوپیتر تغییر دادند. با گسترش مسیحیت در جهان و به ویژه در شام ، قسمت کوچکی از معبد ژوپیتر به کنیسه تبدیل گشت که به نام قدیس یوحنا یا ماری یوحنا خوانده می شد.

سرانجام در سال هفده هجری با فتح دمشق به وسیله مسلمانان ، این آتشکده و بتکده به مسجد و محل عبادت ذات باری تعالی و خدای واحد گشت که البته نیمی از آن بر اساس مصالحه ای که صورت پذیرفته بود همچنان به صورت کلیسا باقی ماند.

مساحت اولیه آن بر اساس آنچه که ابن جبیر نقل کرده است از شرق به غرب یعنی در طول ، دویست قدم (حدود 150 متر) و از سمت جنوب به شمالی یعنی در عرض 135 قدم حدود صد متر بوده و در مجموع به پانزده هزار متر مربع می رسیده است .(184)

هنگامیکه دمشق به وسیله سپاه اسلام فتح شد، کلیسای فراوانی در این شهر بود که بعضی از آنها طبق معاهده صلح در مقابل نیمی از کلیساهای اصلی شهر در دست مسیحیان ماند و مسلمانان نیمه مذکور را تبدیل به مسجد کرده و در آن به نماز می پرداختند که بعدها جامع اموی به جای آن ساخته شد. مسیحیان که نسبت به دین جدید با بی اعتنائی می نگریستند با ایجاد سر و صدای عمدی در مراسم خود از جمله صدای مهیب ناقوس به هنگام اقامه نماز جماعت ، خواندن سرودها به صدای بلند، نسبت به عبادت مسلمانان مزاحمت فراهم می کردند.

وقتی معاویه بن ابی سفیان در شام ولایت و حکومت یافت ، تصمیم به الحاق نیمه باقیمانده از کنیسه به

مسجد نمود ولی مسیحیان نپذیرفتند؛ پس از وی عبدالملک بن مروان مال فراوانی به آنان داد تا اجازه دهند تا این قسمت نیز به مسجد ملحق شود ولی ایشان نپذیرفتند؛تا اینکه ولید بن عبدالملک که فردی شجاع و جسور بود مال فراوانی به مسیحیان داد و حتی گفت اگر نپذیرید کنیسه باب توما را که با زور و این قسمت را با صلح گرفتیم ، به جای آن تخریب خواهیم کرد. (آن کلیسا بزرگتر از کلیسای داخل شهر یعنی مکان مسجد اموی بود) لذا مسیحیان راضی نشدند و ولید تهدید کرد اگر قبول نکنید خود آن را تخریب می کنم ، سپس کلنگ به دست گرفته و دیوار آن را خراب و سپس مسجد را بنا کرد.

بعضی گفته اند چند کلیسای دیگر در داخل شهر به مسیحیان داد و آنان را راضی کرد.(185)

ولید بن عبدالملک که علاقه فراوانی به سا ختن مساجد و ابنیه های مذهبی داشت برای تبدیل این کلیسا به مسجد، مالیات هفت سال کشور خود را خرج آن کرد و گویند وقتی اسناد مخارج آن را بر هیجده شتر بار کردند و بری تصویب نزد خلیفه بردند، وی بدون بررسی همه آنها را تصویب کرد و گفت این چیزی است که به راهت خدا داده ایم و رد مقابل آن چیزی نمی خواهیم .

145- خاطره مسجد ذناب

در جریان جنگ احزاب که در سال پنجم هجرت واقع شد، پیامبر صلی الله علیه وآله دستور حفر خندق را داد، آن حضرت با مدیریت خاصی هر ده نفر را ماءمور حفر 40 ذراع حدود 200 متر کرد، و با توجه به اینکه سپاه سالم حدود سه هزار

نفر بودند، تقریبا شش هزار متر از خندق را کنده شد، و این همه کار در شش روز به انجام رسید، جالب اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله شخصا در کندن خندق شرکت داشت ، مسلمانان روزها به حفر خندق مشغول بودند، و شبها به خانه های خود برای استراحت باز می گشتند، ولی رسول خدا صلی الله علیه وآله روی یکی از تپه ها چادر زده بود و شبها نیز در همانجا کنار خندق می ماند و به کار ادامه می داد، از این رو در همین محل چادر، به یاد این خاطره ، مسجد ذناب ساخته شد. (186) واژه ذناب در لغت به معنی نخی است که به این نام موسوم شد، سپس مسجد را به جای آن با پسوند ذناب خواندند.

146- مسجد قبا اولین مسجد مدینه

مسجد قبا اولین مسجدی است که توسط پیامبر علیه وآله و یاران آن حضرت در مدینه بنا شد.قرآن کریم به این مسجد اشاره دارد آنجا که می فرماید:

لمسجد اسس علی التقوی من اول احق یوم احق ان تقوم فیه ...(187) نماز را در مسجدی که از آغاز بر تقوی بناشده ، بجای آور...

و رسول خدا صلی الله علیه وآله در فضیلت این مسجد می فرمایند:

من اتی مسجدی قبا فصلی فیه رکعتین رجع بعمره (188)

کسی که در مسجد من قبا، دو رکعت نماز بگذارد مانند آن است که یک عمره به جای آورده باشد.

پیامبر صلی الله علیه وآله قبل از تشریف به مدینه در مدت چند روزی که در

محله قبا اقامت داشتند ، این مسجد را بنا نمودند، ولی پس از تشرف به مدینه و ساختن مسجد النبی صلی الله علیه وآله

معمولا روزهای شنبه و دوشنبه به این مسجد می آمدند. (189)

با توجه به اینکه بر اساس نقلهای تاریخی ، پیامبر صلی الله علیه وآله یک فرسنگ فاصله میان مدینه تا قبا را گاهی سواره و گاهی نیز پیاده نیز می پیموده اند روشن می شود که آن حضرت اهتمام خاصی نسبت به این مسجد داشته اند.

ائمه هدی علیه السلام نیز همچون نبی اکرم صلی الله علیه وآله توجه خاصی نسبت به این مسجد داشتند و ضمن اینکه خود در آن نماز می گذارند، شیعیان خویش را بر رفتن به این مسجد و نماز گذاران در آن تشویق و ترغیب می فرموده اند.

عقبه بن خالد می گوید:

سالت ابا عبدالله علیه السلام .انا ناتی المساجد التی حول المدینه فبایها ابدا؟فقال : ابدا بقبا فصل فیه و اکثر فانه اول مسجد صلی فیه رسول الله صلی الله علیه وآله فی هذه العرصه ... (190)

از امام صادق علیه السلام پرسیدم : وقتی که قصد زیارت مساجد اطراف مدینه را دارم ، ابتدا به کدام مسجد بروم ؟امام صادق علیه السلام فرمودند: زیارت مساجد را با رفتن به مسجد قبا آغاز کن .و در آن زیاد نماز بجای آورد ! این مسجد اولین مسجد در اطراف مدینه است که پیامبر صلی الله علیه وآله در آن نماز گذارده است .

147- مسجد انشقاق القمر

حادثه انشقاق القمر، یکی از حوادث بزرگ تاریخ اسلام و حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله است که منابع تاریخی به آن اشاره داشته اند. در سال نهم بعثت ، تعدادی از مشرکان از جمله ابوجهل از پیامبر صلی الله علیه وآله خواستند تا برای اثبات نبوت خود اگر قادر

است ماه را دو نیم کنم .در این حال جبرئیل علیه السلام بر ایشان نازل شد و اجازه خداوند برای این کار را ابلاغ کرد. آن حضرت نیز با انگشت سبابه به ماه اشاره کرد و ماه دو قسمت شد، نیمی بر کوه قعیقعان دیده شد. در این حال جبرئیل علیه السلام بر ایشان نازل نبوت خود اگر قادر است ماه را دو نیم کند.در این حال جبرئیل علیه السلام بر ایشان نازل شد و اجازه خداوند برای این کار ابلاغ کرد. آن حضرت نیز با انگشت سبابه به ماه اشاره کرد و ماه دو قسمت شد، نیمی بر کوه ابوقبیس و نیمی بر کوه قعیقعان دیده شد.در این حال رسول خدا صلی الله علیه وآله به سجده افتاده و شکر فرمود.(191)

بعدها به یاد این حادثه ، بالای کوه ابوقبیس و مشرف بر مسجدالحرام مسجدی ساخته و آن را انشقاق القمر نامیدند.در دوران سعودی قسمتهایی از این کون که نسبتا بزرگ و پشت مسجدالحرام ، سمت راست کوه صفا قرار داشت صاف و بر آن قصر دارالضیافه ساخته شد؛ لذا این مسجد و چند اثر تاریخی دیگر دچار تخریب و ویرانی گشت . در بسیاری از منابع اهل سنت ذکر است که خلفای راشدین ، ساختن هر خانه ای که بالاتر از مسجدالحرام و مرتفع تر از کعبه باشد را منع کرده و اگر خانه ای به این گونه ساخته می شد آن را بلافاصله تخریب می کردند. فقها و علمای آن را مورد تقبیح و نکوهش قرار دادند (192) ولی جای بسی شگفتی است حکام سعودی که خود را از پیروان خلفای راشدین می

دانند چگونه نسبت به سنت صحابه و نیز فتوای علمای اهل سنت ذکر است که خلفای راشدین ، ساختن هر خانه ای که بالاتر از مسجدالحرام و مرتفع تر از کعبه باشد را منع کرده و اگر خانه ای به این گونه ساخته می شد آن را بلافاصله تخریب می کردند.فقها و علمای اهل سنت نیز در کتب فقهی خود ساختن خانه ای مرتفع تر از کعبه در اطراف آن را مورد تقبیح و نکوهش قرار داده اند ولی جای بسی شگفتی است حکام سعودی که خود را از پیروان خلفای راشدین می دانند چگونه نسبت به سنت صحابه و نیز فتاوای علمای اهل سنت بی اعتنا هستند و قصر دارالضیافه را به قدری بلند ساخته اند که ناخودآگاه توجه بسیاری را به موازات کعبه به خود جلب می کند ! در هر حال عده ای این مسجد را همان مسجد بلال دانسته اند که بر فراز این کوه قرار داشته و تخریب شده است ؛در حالی که آنها دو مسجد مستقل بوده اند با این تفاوت که مسجد بلال حبشی نمای آن باز سازی شده بود که هر دو در دهه گذشته تخریب شدند.

148- مسجد الجن

قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن فقالوا انا سمعنا قرانا عجبا یهدی الی الرشد فامنا نشرک بربنا احدا

ای رسول ما بگو به من وحی رسیده است که گروهی از جنیان آیات قرآن را شنیده و گفتند که ما از قرآن آیات عجیبی می شنویم ، این قرآن خلق را به راه و صلاح هدایت می کند بدین سبب ما به آن ایمان آورده و هرگز به خدای خود شرک

نخواهیم ورزید.

مسجد جن یکی از مساجد مهم و تاریخی مکه است که خوشبختانه بر خلاف بسیاری از آثار تاریخی همچنان پابرجا مانده است .خداوند متعالی آیات سوره جن را در این مکان بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل فرمود.آن حضرت در حال بازگشت از طائف پس از طی مسیری طولانی با قلبی شکسته و ناامید در مکان این مسجد که به نخله معروف بود، کنار نخل خرمایی نشسته و نیمه شب به عبادت و تلاوت قرآن پرداختند. در این حال هفت نفر از جنیان با شنیدن صدای قرآن متوقف شده و آیات آن را به گوش سایر جنیان رسانیدند؛ پیامبر صلی الله علیه وآله بعدها نیز چندین بار همراه عبدالله بن مسعود به این مکان آمده است و آیات قرآن را بر جنیان می خواندند.در شبی سوره جن بر پیامبر (ص) صلی الله علیه نازل گردید و خداوند آن حضرت را از اسلام جنبان خبر داد این مکان در الحجون و دامنه شعب ابی دب قرار داشته بعدها به یاد آن حادثه بزرگ ، مسجدی ساخته و آن را مسجد جن نامیدند. این مسجد حرس نیز نامیده اند که در گذشته پاسداران مناطق مختلف مکه هنگام گشت شبانه در نزدیکی مسجد جن با یکدیگر ملاقات و پس از تبادل اطلاعات به محل ماموریت خود باز می گشته اند. (193)

مسجد یاد شده اکنون در سه راهی حدود دویست متر فاصله دارد، قبلا نام مسجد جن بر آن دیده می شده ولی متاسفانه حکومت آل سعود برای محو آثار اسلامی و عدم توجه زایران به این اماکن ، نام این مسجد و سایر مساجد تاریخی

را برداشته و آنها را شماره بندی نموده است .

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در شانزدهم یا هفدهمین ماه از هجرت ، در میان قبیله (بنی سلمه) و مسجد آنان به نماز ایستاده و به ویژه شبها از خداوند می خواستند تا مسلمانان را از سرزنش یهود در پیروی از قبیله آنان یعنی بیت المقدس برهاند. رسول خدا صلی الله علیه وآله هرگاه به نماز می ایستادند، منتظر بود تا خداوند دعای ایشان را مستجاب کند.

به روایتی روز دوشنبه نیمه ماه رجب ، میان نماز ظهر، آیات تغییر قبله بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شد: قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبله ترضاها فول وجهک شطر المسجد الحرام ،...

آن حضرت هنگام نزول این آیات ، در حالی که دو رکعت از نماز ظهر را اقامه فرموده بودند، به صورت نیم دایره ای برگشته و رو به سمت جنوب نمودند.

با این چرخش 160 درجه ای ، مردان در مکان زنان یعنی صفوف عقب و زنان در مکان مردان یعنی در صفوف جلو واقع شدند و همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله دو رکعت نماز باقی مانده را به سوی مسجد الحرام به صورت فرادی اقامه کردند. به سبب نزول این آیات آن مسجد به (ذوقبلتین) مشهور گردید.

خبر نزول آیات تغییر قبله که باعث خشنودی مسلمانان شده بود سریعا به مسجد قبا و مسجد النبی صلی الله علیه وآله و سایر مساجد رسید و مسلمانان نماز عصر خود را به سوی مسجد الحرام اقامه کردند. از این رو تمامی مساجد مدینه در آن روز به دو قبله نماز خوانده

شد. پس از آن ، محراب قبله های سمت بیت المقدس را بسته و به سوی جنوب ساختند. این مسجد به سبب نزول آیات تغییر قبله و خوانده شدن یک نماز در یک زمان به دو قبله ، به ذوقبلتین مشهور شد. سرانجام تغییر قبله واکنشهای زیادی بین منافقان و یهود به دنبال داشت . خداوند در آیه دیگری گفته های یهود و منافقان از روی سفاهت ، نادانی و اغراض سوء خواند...

سیقول السفها من الناس .... (194)

مسجد ذوقبلتین در حره سلع قرار دارد، شمال غربی مدینه و غرب مساجد سبعه (کوه سلع) قرار دارد. این مسجد در سابهای 893 قمری ، توسط شاهین جمالی ، شیخ خدام حرم پیامبر صلی الله علیه وآله مسقف و در دوران سیمانی عثمانی 950 هجری قمری .نیز مجددا تعمیر و تجدید بنا شد.(195)

در سال 1370 قمری نیز مناره ای در زاویه ای شمال شرقی صحن آن برپا و نمای مسجد به طور کلی بازسازی گردید.به یاد آن حادثه مهم یعنی تغییر قبله داخل شبستان مسجد آیه 144 سوره بقره بر دیوار شمالی یعنی سمت چپ مدخل ورودی کنونی بوده که قبلا سنگی به عنوان نشانه آن نصب کرده بودند. از آنجایی که زیر آن را مسح و لمس کرده و به آن تبرک می جستند در سال 1398 قمری آن سنگ را برداشته و آیات تغییر قبله بر دیوار شمالی نگاشته شد. مساحت مسجد اکنون 3920 متر مربع است که دو گنبد بزرگ به قطر 8/7 متر و ارتفاع 8/18 متر نیز بر آن استوار است .

150- مسجد خیف

یکی از مساجد بزرگ و با اهمیت در منی ،

مسجد خیف است خیف به زمینی گویند که میان دو کوهه بوده و یا از زمین مرتفع باشد؛(196) چون این مسجد میان دو کوه قرار دارد به آن خیف گفته اند.بر اساس گفته مورخان در این مسجد هفتاد نبی از جمله حضرت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام نماز گذارده اند و به روایتی دیگر قبر هفتاد پیامبر از جمله حضرت آدم علیه السلام در آنجاست .(197)

پیامبر صلی الله علیه وآله در مواقع حج در این مسجد حضور یافته و نماز می گذارده اند.از جمله مجاهد نقل شده است که هفتاد و پنج پیامبری برای زیارت بیت الله آمده و همه در داری از آن غفلت نکن .(198)

از سعد بن ابی وقاص نقل شده است که اگر من اهل مکه بودم جمعه ای نبود که در مسجد خیف نماز نخوانم و برای من نماز در این مسجد بهتر از اقامه نماز در مسجدالقصی است .

محل نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله در این مسجد، جلو مناره کنونی بوده و در دوران گذشته گنبدی بر آن قرار داده و محرابی ساخته بودند تا علامت خیمه و نمازگاه پیامبر صلی الله علیه وآله باشد.مکان مورد نظر را مسجد عیثومه (199) می گفتند.در نوسازیهای اخیر این مکان کمتر قابل تشخیص است . بعضی گفته اند آرامگاه حضرت آدم علیه السلام در اینجا است . مسجد خیف در گذشته از بزرگترین مساجد موجود در شبه جزیره و از مسجد الحرام نیز بزرگتر بوده است .

در سال 256 قمری پس از آن که به وسیله سیل تخریب شد، تعمیراتی در آن صورت گرفت .رسول خدا صلی الله علیه

وآله یکی از خطبه های مشهور خود در حجه الوداع را در این مسجد قرائت فرمودند.

151- مسجد شجره یا ذوالحلیفه (آبار علی علیه السلام للّه)

این مسجد را که امروز به نامهای شجره ؛ذوالحلیفه ؛ ابیار علی مشهور است ، یکی از مساجد بسیار مهم خارج از مدینه بوده و به عنوان یکی از میقاتها و مساجد احرام از اهمیت بسزایی برخوردار است . وجه تسمیه آن به نامهای فوق چنین است :

الف - شجره :از آن جهت آن را شجره خوانند که پیامبر اکرم (ص)

در این مکان ، کنار درختی به نام سمره فرمود فرو آمده و احرام بستند.(200)

ب - احرام : به سبب آن که حاجیان برای تشرف به حج در این مسجدالحرام می بندند، به مسجدالحرام معروف گردیده است .

ج - ذوالحلیفه : حلیفه نام آبی بین چشم بن بکر از هوازن و بنی خفاجه العقلین بوده که رسول خدا صلی الله علیه وآله دوست داشته اند برای بستن احرام کنار درختی در این محل فرو آیند.(201)

د- ابیار علی علیه السلام : از آن جهت عامه مردم در سالهای متمادی آن را ابیار علی علیه السلام گفته اند که حضرت علی علیه السلام برای آبیاری نخلستانها، چاه های فراوانی در این منطقه حفر کرده و ابیار نیز اسم جمع بئر یعنی چاه است .فیروز آبادی که در قرن هشتم آن را توصیف کرده می گویند: این مسجد جز به نام ابیار علی علیه السلام شناخته نیست . (202)

رسول خدا صلی الله علیه وآله پس از اقامه دو رکعت نماز در این مکان احرام بسته و می فرمودند:

لبیک اللهم لبیک ، لبیک لا شریک لک لبیک ، ان الحمد و النعمه

لک و الملک ، لا شریک لک لبیک .

ابن زباله روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله نخستین بار، هنگام انجام حج ، زیر درختی در این مکان فرود آمده اند که در سالهای بعد در آن محل مسجدی ساخته اند شد. آن حضرت در آن مسجد به سمت ستون وسط نماز می خوانده اند. (203)

پیامبر صلی الله علیه وآله سه بار در این مکان محرم شده اند.1- هنگام صلح حدیبیه (سال ششم هجری)، 2- عمره ناشده (سال هفتم هجری)، 3- حجه الوداع (سال دهم هجری).(204)زین الدین الاستدار در سال 961 قمری بنای مسجدی را بازسازی و اطراف آن دیوار بزرگ کشید که تا پایان دوره عثمانی همچنان پا بر جا بود. وی ماءذنه گوشه شمال غربی آن را نیز بازسازی کرد. به سبب این که مکان محراب اصلی مشخص نبود، محراب دیگری در وسط دیوار قبله قرار داد که شاید مکان اصلی محراب باشد.وی پله هایی در سه جهت برای مسجد ساخت تا از ورود چهارپایان به داخل جلوگیری شود.

طول این مسجد از جنوب تا شمال 52 ذراع (65/25 متر) و از شرق به غرب نیز به همین مقدار بوده است . (205)در دوران سعودی به طرز بسیاری زیبایی بازسازی شده و مساحت آن به 88000 متر مربع رسیده است .

152- مسجد حمزه سید الشداء علیه السلام

این مسجد که مدفن اولیه حمزه (ع) و عبدالله بن جحش بوده ، بر اثر سیلی در دوران مروان تخریب شد و به گفته رفعت پاشا، جنازه حمزه (ع) را به مکان کنونی که به مزار شهدای احد معروف منتقل ساختند. سال 570

قمری مادر خلیفه الناصر عباسی ، بر محل کنونی قبر حمزه علیه السلام مسجدی ساخت .این مسجد دارای گنبد و دری آهنین بوده و قبر عموی رسول خدا صلی الله علیه وآله در درون ضریح و پوششی داشته است .در سال 893 قمری سلطان اشرف قایتبای آن مسجد را توسعه داد چاهی کنار آن حفر کرد. در دوران عثمانی نیز بنای آن به طور زیبایی ترمیم و تجدید بنا گردید.(206)

در دوران حکومت سعودی بنابر آنچه که یکی از مؤ لفان وابسته به حکومت سعودی ذکر می کند، چون زایران دیوارهای این مسجد را مسح و لمس نموده و هدایا نذورات می دادند، لذا مسؤ ولان امر، آن را خراب و سپس مسجد دیگری در اطراف آن بنا کردند. چون قبور شهدا مشکوف شد و نیاز به حفظ آن بود، در سال 1383 قمری دیواری بر گرد آن قبور کشیده و آن را محصور ساختند. (207)

مسجدی که اکنون در سمت مغرب مزار شهدای احد قرار داشته و به نامهای مسجد احد، علی علیه السلام معروف است ، همان است که به جای مسجد یاد شده ساخته شده است .

153- مسجد شمس یا رد الشمس

این بر تپه مرتفعی در شرق مسجد قبا واقع و چون نور خورشید در اولین زمان طلوع به این مسجد می تابد نام شمس برخود گرفته است .بعضی آن را با مسجد فضیخ اشتباه گرفته اند در حالی که مسجد فضیخ در عواملی است و این مسجد مابین قبا و عوالی است .(208)اما بر اساس آنچه که شیعه معتقد است این مسجد مکان بازگشتن خورشید برای اقامه نماز عصر حضرت علی علیه السلام بوده یعنی حادثه رد

الشمس در این مکان رخ داده است

گویند: رسول خدا صلی الله علیه وآله در این مکان بر زانçgعلی علیه السلام به خواب رفتند؛ هنگامیکه بیدار شدند، خورشید غروب کرده بود.آن حضرت علی علیه السلام گفتند: آیا نماز عصر خوانده ای ؟علی علی علیه السلام گفت : خیر.پیامبر صلی الله علیه وآله دست به دعا برداشته و فرمودند: خدایا ! اگر علی در طاعت تو و رسول تو است خورشید را بر او بازگردان

اسماء گوید: من دیدم که خورشید پس از غروب کردن بر کوه ها و زمین نور افشانی کرد و علی علیه السلام نماز عصر را به جا آورد.بعضی نیز گفته اند این اتفاق در خیبر رخ داده است .(209)

154- مسجد الاجابه مباهله

امام مسلم در صحیح از عامر بن سعد روایت کرده است : رسول خدا صلی الله علیه وآله روزی به مسجد بنی معاویه وارد و پس از اقامه نماز به دعا پرداختند، دعای آن حضرت بسیار طولانی شد. پس از پایان دعا، در پاسخ به سؤ ال ما در مورد طولانی شدن دعا فرمودند: از خداوند سه چیز خواستم که دو خواسته را به من عطا فرمود و یکی را منع کرد.این مسجد به سبب اجابت دعای رسول خدا صلی الله علیه وآله به اجابه معروف شد. (210)

پیامبر صلی الله علیه وآله در همین مکان برای مباهله با مسیحیان نجران و به منظور روشن ساختن حقانیت خود و دین اسلام ، همراه اهل بیت یعنی علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام ، حسن علیه السلام ، و حسین علیه السلام حضور یافتند.در این حادثه مهم و تاریخی ، مسیحیان نجران با مشاهده آثار روحانی و

معنوی و چهره مصمم و صادقانه اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله حاضر به مباهله نشده و به پرداخت جزیه تن دادند.(211) بدیهی بود که برای این عده ، بر حق بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از این رو مسلم شد که اگر کسی نسبت به ادعای خود شک داشته باشد هیچگاه بهترین و نزدیکترین عزیزان خود را به معرض خطر نمی اندازند زیرا یک در مباهله ، دو طرف به یکدیگر نفرین کرده و از خداوند نابودی ناحق را طلب می کنند؛از این رو مسیحیان که در ادعای خود نیز سست بودند ترسیده و تسلیم شدند. موقعیت کنونی این مسجد در سمت راست شارع ستین ملک فیصل کنونی قرار دارد این خیابان در مجاورت ضلع شمالی شرقی بقیع است فندق الدخیل در سمت راست و مستشفی الولاده و الاطفال نیز در سمت چپ آن خیابان واقع بوده و مسجد در دوران عثمانی مورد ترمیم و بازسازی قرار گرفت طول آن از مغرب به مشرق 25 ذراع (12/33متر) و عرض آن بیست ذراع (85/9 متر) بود.امروز بر مساحت آن چیزی افزود نشده ولی بنای آن تجدید گشته است .

155- مساجد سبعه یا سته

در شوال سال پنجم هجری ، مشرکان با همکاری یهود و با تلاش گسترده خود تمامی طوایف و قبایل موجود در شبه جزیره را علیه اسلام و مسلمانان بسیج کردند.آنان در نظر داشتند تا با یک هجوم همه جانبه ، مدینه را تسخیر و اساس اسلام را برای همیشه براندازند؛ لذا تمامی گروهها، احزاب و قبایل را برای محاصره مدینه به حرکت درآوردند. از آن جایی که در این جنگ ، تمامی

احزاب و قبایل حضور داشتند آن را غزوه احزاب نامیدند.در این میان مسلمانان به پیشنهاد سلمان فارسی و موافقت پیامبر صلی الله علیه وآله به حفر خندق در اطراف مدینه پرداختند و از این طریق سپاه مشرکان را زمین گیر کردند. به سبب این تاکتیک ، نبرد یاد شده به جنگ خندق نیز مشهور گردید محاصره شهر نتیجه ای جز از دست دادن بزرگان و پهلوانان سپاه شرک - از جمله عمروبن عبدود که توسط علی علیه السلام کشته شد - به دنبال نداشت و کفار پس از عدم دستیابی به اهداف خود ناچارا به مکه بازگشت .(212)

منطقه این نبرد، مقابل کوه سلع در شمال غربی مدینه قرار داشت .مسیر خندق نیز از نزدیکی نیز از نزدیکی مسجد ذوقبلتین در غرب آغاز و به صورت نیم دایره ای با عبور از کوه سلع تا مسجد عبیر در نزدیکی مسجد الاجابه کنونی امتداد می یافت .به این صورت نیمی از مدینه از مدینه در محاصره خندق درآمد و کوه سلع نیز محل استقرار و جان پناه سپاهیان اسلام گردید.پیامبر صلی الله علیه وآله پرچمی بر فراز کوه سلع در پشت سپاه اسلام قرار گرفت .(213)

فرماندهان و بزرگان سپاه در چند نقطه و دامنه این کوه سنگرها نماز می گذارند.بعدها به یاد جانفشانیهای این عده ، مساجدی در آنجا ساختند که به نام آن صحابه معروف شد. موقعیت اصلی مساجد مورد نظر، صرف نظر از تغییرات مختصری در فضاهای مجاور، همچنان ، محفوظ مانده است .شایان گفتن است در تعداد آنها اختلاف است ؛ بعضی گفته اند یکی از مساجد تخریب شده و بعضی نیز مسجد ذوقبلتین

را هفتمین آنها می دانند.در حال حاضر شش مسجد در این منطقه پابرخاست که اسامی آن به این شرح است :

1- مسجد فتح ، 2- مسجد علی ابن ابیطالب ، 3- مسجد سلیمان فارسی ، 4- مسجد ابوبکر بن ابی قحانه ، 5- مسجد عمر بن خطاب ، 6- مسجد فاطمه علیها السلام ، 7- مسجد ذوقبلتین .

156- مسجد الکبش یا النحر

هنگامی که ابراهیم مامور شد تا اسماعیل را در راه خدا قربانی کند، خداوند پس از سر بلندی او در این آزمایش بزرگ ، به جای فرزند دلبند او، قوچ یا کبشی را هبوط داد. گویند قوچ مذکور در این مکان ظاهر و سپس قربانی شد. به همین مناسبت مسجدی ساختند که به مسجد الکبش یا مسجد النحر معروف شد. (214)

ابوالولید از ابن عباس روایت می کند که صخره ای که در منی بر دامنه کوه ثبیر است همان جایی بوده که ابراهیم علیه السلام قوچ را بر آن قربانی کرد. ابن جبیر نیز گوید اثر پاهای کوچکی بر صخره نمایان است که گویند جای پای آن قوچ است .(215) این صخره نیز در دوران سعودی به علت ازدحام بیش از حد مردم برای مسح و لمس کردن و زیارت آن تخریب شد .

سازنده مسجد یاد شده را لبابه دختر علی بن عبدالله بن عباس ذکر کرده اند.(216) مکان دقیق آن بین جمره اولی و جمره وسطی (در شمال جمره عقبی در دامنه کوه ثبیر) واقع بوده (217) آن در جریان احداث پل هوایی جمرات ثلاثه در دوران سعودی تخریب شده است .

157- مسجد الصفائح

صفائح نام کوهی در منی که در دامنه آن مسجدی به نام الصفائح ساخته شده است .این مسجد در جنوب مسجد خیف قرار دارد و گویند سوره مرسات در این مکان بر پیامبر نازل شده است .در کنار و دامنه این کوه ، غاری به اندازه سر یک انسان بوده که پیامبر صلی الله علیه وآله سر خود را در آن قرار می دادند تا از آفتاب مصون بمانند.بعدها این غار علت

نزول سوره مرسلات به غار مرسلات معروف شد. صاحب مرآه الحرمین این مسجد و غار را مشاهده کرده که در سیصد متری جاده قرار داشت است .(218) به گفته ابن جبیر مردم سر خود را در داخل این شکاف گذاشته و به آن تبرک می جسته اند (219) که به این امر با عقاید وهابیت سازگار نیست .

158 - مسجد مزدلفه یا مشعرالحرام

مسجد مزدلفه مسجدی است مربع شکل که مساحت اولیه آن حدود 1700 متر مربع بوده است .این مسجد در ابتدا شش در ورودی داشته و دیوارهای آن کنگره ای بوده است . در دوران عباسی مساحت آن به چهار هزار متر مربع رسیده و تا دوران سعودی چیزی بر وسعت آن افزوده نشد، ولی سعودیها حدود 1400 متر مربع بر مساحت آن افزودند و تعمیراتی نیز بر آن صورت دادند.اکنون حدود هشت هزار نمازگذار در آن جای می گیرند. بیشتر حجاج در همین مسجد که بخشی از مشعرالحرام است نماز عشا را برگزار می کنند.در سابقه تاریخی این مسجد، سخنها گفته شده است از جمله این که : در این مکان جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شده در مورد مشعرالحرام و اهمیت و اعمال آن دستورات و آیاتی به ایشان ابلاغ شد.بعضی نیز گفته اند در دوران جاهلیت قریش اجتماعات سیاسی خود را شب هنگام در این محل برپا می کرده اند. آنان مراسم حج را جدای از دیگران انجام داده اند و در مشعرالحرام نیز بیتوته نداشته اند، زیرا چنانچه گفتیم آنان خود را حمس می دانسته اند و بر این اساس همراهی با سایر حجاج را به علت سکونت در

حرم برای خود ننگ می دانستند.خداوند نیز ضمن نزول آیاتی عمل زشت آنان را تقبیح کرده و دستور اکید فرمود تا ایشان همراه سایرین در مشعر وقوف داشته باشند.(220)

159 - مسجد نمره یا جامع ابراهیم علیه السلام

نمه نام کوهی در عرفات است که بر دامنه آن ، یعنی محلی که پیامبر صلی الله علیه وآله وقوف کرده نماز خوانده اند به نام مسجد نمره یا عرفه بنا شده است .بعضی نیز آن را مسجد ابراهیم علیه السلام خوانده اند. به روایتی ، حضرت ابراهیم علیه السلام در این مکان وقوف کرده و به نماز و عبادت ایستاده اند.

این مسجد که در ابتدای عرفات است ، در سال 150 قمری به روزگار خلافت عباسیان ساخته شد. فاکهی گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله روز عرفه نزدیک صخره ای فرو آمدند که اکنون خلفا در کنار آن فرود می آیند.از ابن عمر نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله روز عرفه را در ودای نمره نزول می کردند.در این مکان غاری بوده و ایشان کنار آن می نشستند که امروز از آن اثری نیست .مساحت مسجد عرفه در قرن سوم 313 ذراع برابر 153متر) در طول و 340 ذراع (برابر 166متر) در عرض بوده ، که مساحت آن به 1539 متر می رسیده است .

در قرن ششم هجری که در دوران سعودی افزایش قابل ملاحظه ای یافته است به 124000 متر مربع می رسد و حدود 300 هزار نمازگذار را در خود جای می دهد.

160- مسجد حدیبیه یا رضوان

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در ذی القعده سال هجری همراه تعدادی از مسلمانان ، برای انجام فریضه حج از مدینه خارج شده و به سمت مکه رهسپار گشتند.ابتدا در مسجد شجره محرم شده و هفتاد شتر برای قربانی همراه آوردند.

در بین کفار ، کفار قریش به هراس افتاده و با اعزام سپاهیان مسلح تصمیم

گرفتند

تا از ورود آن حضرت به مکه جلوگیری کنند.به رغم این که پیامبر صلی الله علیه وآله به نمایندگان مشرکان اظهار داشتند که بدون قصد جنگ و تنها برای انجام حج آمده اند، آنان نپذیرفته و تهدیداتی علیه آن حضرت به عمل آوردند و حتی عثمان را که نماینده ایشان برای گفتگو با سران مکه بود اسیر کردند.وقتی نماینده رسول خدا علیه السلام یعنی عثمان اسیر شد و از خبری نیافتند گمان کردند او را کشته اند و چون صحابه به نیات پلید مشرکان واقف نبودند در کنار درختی به نام بسته شده به بیعت رضوان مشهور گردید.پیامبر (ص) فرمودند: هیچ یک از کسانی که در کنار این درخت با من پیمان بستند به آتش بستند جهنم نخواهند سوخت . در این حین خداوند نیز با نزول آیاتی به مسلمانان وعده پیروزی داد:

لقد رضی الله عن المؤ منین اذیبا یعونک تحت الشجره .(221) در نهایت ، قریش پس از اطمینان از این که پیامبر صلی الله علیه وآله قصد درگیری ندارد به نمایندگی سهیل بن عمرو با آن حضرت صلحی بستند بدان شرط که امسال بازگشته و سال دیگر برای انجام حج به مکه بیایند لذا پیامبر صلی الله علیه وآله و همراهان ایشان شتران را قربانی کرده و پس از آن که سرخورد را تراشیدند بازگشتند این صلح که به (حدیبیه) مشهور شد در تاریخ اسلام اهمیت خاصی دارد مدت آن ده سال بود ولی دو سال بعد از سوی مشرکان نقض و در نتیجه ، پیامبر صلی الله علیه وآله به عزم تسخیر مکه با سپاهی عظیم فراهم به سوی

شهر حرکت فرمودند. یکی از نتایج پرثمر این صلح فتح مکه بود درخت مذکور تا دوران خلافت (عمر بن خطاب) مورد توجه مردم بود. خلیفه دوم دستور داد آن را جای آن مسجدی ساختند تا یادآور خاطره این حادثه عظیم باشد.مسجد مذکور نام مسجد رضوان نیز برخورد گرفت . هم اکنون در محل حدیبیه که کمی پایین تر از مسجد تنعیم است (در بیست کیلومتری شرق مکه به طرف جده) مسجدی به نام حدیبیه ساخته شده و در مجاورت آن بنای قدیمی مسجد رضوان نیز دیده می شود.

161 - مسجد جعرانه

یکی از مساجدی که در آغاز حد حرم قرار دارد، مسجد جعرانه است . (222)

کسانی که می خواهند حج عمره انجام دهند می توانند در آن محرم به این فضیلت نایل آیند.

در فضیلت جعرانه روایات زیادی گویند سی پیامبر صلی الله علیه وآله در این مکان محرم شده اند. فاکهی روایات زیادی از احرام پیامبر صلی الله علیه وآله در این مکان نقل کرده است .از این جمله این که خارج و پس از انجام حج نزدیک شب برگشته و تا صبح در جعرانه بیتوته داشتند؛آنگاه پس از جعرانه بیتوته داشتند؛ آنگاه پس از طلوع خورشید از جعرانه خارج و به سرزمین سرف و سپس به مدینه بازگشته اند.همچنین پیامبر صلی الله علیه وآله هنگام بازگشت از جنگ حنین در جعرانه محرم شده و عمره انجام داده اند. (223) البته ما روایاتی جز آن که پیامبر صلی الله علیه وآله یک بار و آن هم پس از غزوه حنین در این جا محرم شده باشند در دست نداریم .

آن حضرت در این مکان غنیمتهای جنگ

حنین را نیز تقسیم کرده اند که در آن هنگام یکی از حریصان و به عبارتی دیگر، منافقان به آن حضرت گفت : اعدل یا محمد (ای محمد عدالت کن)، اصحاب خواستند او را مجازات کنند ولی پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند او را رها کنید که از نسل او کسانی خواهند آمد که علیه اسلام شمشیر خواهند کشید.این فرد ذوالخویصره بود.

در هر حال مسجدی که در مکان

احرام رسول خدا صلی الله علیه وآله ساختند بسیار ساده و به عبارتی دیواری گرد آن کشیده و سپس ابن زبیر در تکمیل بنای آن کوشید.(224)

162- مسجد تنعیم

تنعیم یکی از نقاط آغازین حرم است : در این مکان مسجدی به نام تنعیم وجود دارد که از آن بعد کسی بدون احرام برای ورود به مکه نمی تواند از آن عبور کند. دیوارهای سفید اطراف این مسجد که آن را محاصره کرده اند، این مرز را مشخص تر می سازد.از صدر اسلام تا کنون کسانی که برای انجام عمره و یا مفرده به مکه می آمده اند در این مکان محرم می شدند. به روایتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز هنگام انجام یکی از عمره ها در این مکان محرم شده اند.البته سندی تاریخی از این امر در دست نیست .به روایت فاکهی وجه تسمیه این مکان به تنعیم این است که سمت راست این مکان کوهی به نام ناعم در سمت چپ آن کوهی به نام تنعیم قرار داشته و نام این سرزمین نیز نعمان است .به روایت دیگری ، نام این سرزمین تنعیم است .مکان مسجدی تنعیم به خیمه جمانه نیز معروف بوده است

، چرا که جانه دختر ابی طالب (خواهر علی علیه السلام) در این محل فرزندی برای سفیان بن حارث به دنیا آورد.(225)مسجدی دیگری به نام خرب در کنار آن قرار داشته که به حرم نزدیکتر بوده است .

مسجد تنعیم را ابوالعباس عبدالله بن محمد بن داود والی مکه در سال 240 قمری ترمیم و بر چاه آن گنبدی ساخت .بعدها نیز تعمیراتی در آن صورت پذیرفت . (226) این مسجد اکنون در جاده اصلی مدینه به مکه قرار دارد و کسانی که از مسجد شجره محرم می شوند از این مکان عبور می کنند.مسجد یاد شده در سالهای 645، 678، 981، 1011، هجری قمری .(227) و نیز در دوران سعودی تعمیر و باز سازی شده است .

163- مسجد الرایه یا محل استقرار پرچم سپاه اسلام

پیامبر صلی الله علیه وآله در سال هشتم هجرت عازم فتح مکه شدند و بالای شهر در ناحیه ای به نام الردم نزدیک چاه جبیر بن معطم بن عدی بن نوفل که به آن چاه علیا می گفتند مستقر و پرچم سپاه اسلام را در آن نصب فرمودند. (228)گویند رسول خدا صلی الله علیه وآله در آن مکان نماز گذارده اند.(229)

بعضی از فقها مکه گفته اند از روزگاران قدیم ، مردم برای انتخاب محل سکونت خود در مکه از این چاه که در کنار آن مسجدی داشته و در آن نماز می گذاشتند بالاتر نمی رفته اند. مسجد مورد نظر همان مسجد الرایه است . (230)وجه تسمیه آن به علت استقرار پرچم پیامبر صلی الله علیه وآله برای فتح مکه بوده است .این مسجد را عبدالله بن عبدالله بن عباس بن محمد ساخته و در کنار آن

نیز حوضی برای سقایت مردم از آب چاه مذکور قرار داده بود.معتصم عباسی آن را به سال 640 قمری بازسازی کرد و در دوران سعودی نیز تعمیر شد ولی در دهه اخیر در طرح توسعه جاده الحجون به ام الدود تخریب و مسجد دیگری در نزدیکی آن ساخته شد.

164- مسجد شجره

در حجون ، کمی بالاتر از مسجد جن و در تقاطع شارع مسجد الحرام و شارع نونه مسجدی است که یاد معجزه ای از پیامبر صلی الله علیه وآله در صدر اسلام ساخته شده و نام مسجد شجره بر خود گرفته است .به روایات فاکهی ، درا ین مکان درختی به نبوت و پیامبر آن حضرت شهادت داد.(231)

مسجد مذکور که نمایی بسیار محقر و ساده دارد بسیار کوچک بوده و بخشی از حیاط آن را به شبستان افزوده اند. این مسجد در سمت چپ تقاطع یاد شده به سوی مسجدالحرام قرار دارد و بر تابلوهای آن نامی جز شماره مسجد دیده نمی شود.شایان گفتن است این مسجد شجره یا احرام در بین راه مدینه و مکه هم نام است .

پی نوشتها

1 تا 134

1- اعراف /29.

2- بحارالنوار جلد 82، ص 164.

3- حج / 40.

4- اعراف /29

5- مستدرک الوسائل ، جلد 3، ص 447، باب 54، روایت 20.

6- وسائل الشیعه ، جلد 3، ص 483، باب 4، حدیث 1.

7- توبه /18.

8- من لا یحضره الفقه ، جلد 1، باب فضل المساجد، ص 235، ش 703.

9- پرندای که جثه او به اندازه کبوتر و شبیه فاخته و قمری است .

10- وسائل شیعه ، ج 4 ص 478 روایات 2.

11- بقره /114.

12- تفسیر نمونه جلد 1 ص 291.

13- طبق نقل دیگر دحیه کلبی تاجری بودکه می رفت شام ، گندم و آرد و جو و...به مدینه می آورد و وقتی کاروان او به مدینه می آمد، طبل می کوبید تا مردم از آمدن کاروان مطلع گردند (نورالثقلین ج 5ص 329)

14- اقتباس از تفسیر کشاف جلد 4 ص 329 (باید توجه داشت

که هنگام این جریان ، هنوز دحیه کلبی مسلمان نشده بود)

15- منتخب قوامیس الدر(ملا حبیب الله کاشانی) ص 144.

-باید توجه داشت که ریاکاری ، در روایات اسلامی با تعبیر شرک پنهان عنوان شده است ، و در قرآن در آیات متعددی دستور به اخلاص داده شده و از ریاکاری نهی شده است ، از جمله در سوره ماعون آیه 4تا 7 می خوانیم : وای برنمازگزاران ، آنانکه از نماز غفلت می کنند، آنانکه ریا می کنند و زکات مال خود را نمی پردازند.

16- شرح مکاسب سید محمد کلانتری ، جلد 1، صفحه 130.

17- اقتباس با توضیحی از نگارنده از کتاب منتهی الامال جلد 1 پاورقی صفحه 323.

18- شرح طبرسی ماجرا در کتاب احتجاج طبرسی جلد 1 ص 59 به بعد آمده است .

19- شرح طبرسی ماجرا در کتاب احتجاج طبرسی جلد 1 ص 59 به بعد آمده است .

20- شرح این ماجرا در کتاب احجاج طبرسی جلد 1 ص 59 بعد آمده است .

21- سرگذشتهای ویژه امام خمینی جلد 55.

22- اقتباس از مجله حوزه شماره 43 44 ص 242.

23- سرگذشتهای ویژه امام خمینی قدس سره شریف جلد 1 ص 65.

24- داستانها و پندها جلد 5 صفحه 133 و درس سخنوری صفحه 34 جلد سوم .

25- مجموعه ورام ، جلد پ ، ص 2 .

26- اصول کافی ، ط آخوندی ، جلد 1 ص 396.

27- اقتباس از قصص العلماء، ص 57.

28- گفتاری معنوی ، ص 156.

29- معراج سبز ص 81.

30- اقتباس از ناسخ التواریخ حضرت علی علیه السلام جلد 5 ص 220.

31- فروغ کافی جلد 6 ص 48.

32- نفائس الاخبار ص 286.

33- حکایات برگزیده

از زندگی علماء با سلاطین ص 74.

34- سرگزشتهای ویژه امام خمینی جلد 2 ص 100.

35- صحیح بخاری ، جلد 5 ص 8 (به نقل از فاطمه زهرا با شخصیت ترین بانوی جهان) .

36- سوره طه آیه 25 تا 32.

37- ناسخ التواریخ حضرت علی جلد 1 ص 278 -این روایت با مختصر تفاوتی از کتب معتبر شعیه و سنی نقل شده است ، برای اطللاع بیشتر به کتاب احقاق الحق جلد 2 (ص) 39 تا 41 و کتاب الغدیر جلد دوم مراحعه گردد.

38- اقتباس از معجم البلدان ، جلد 2، ص 196 (واژه جیان).

39- خلوتگاه راز صفحه 203 (راه تکامل جلد 3 (ص 102).

40- به نقل از تهذیب الاحکام 3/258.

41- اقتباس از تفاسیر به خصوص مجمع البیان جلد 5 صفحه 72 و المیزان جلد ص 419.

42- مروج جلد 4 ص 158.

43- مقاتل الطالبین ص 464.

44- داستان دوستان جلد سوم ص 42 .

45- بهداشت مسجد ص 24.

46- بهداشت مسجد ص 24.

47- اقتباس از زندگانی آیت الله برجردی ، ص 173 - 167.

48- بحار ط قدیم جلد ص 746.

49- وسائل الشیعه ، جلد 5 ص 378.

50- گلزار اکبری و لاله زار منبری ، گلشن هشتاد و نهم ص 526.

51- اقتباس از کتاب اسره المجدد الشیرازی ص 60 تا 64.

52- اقتباس از کتاب اسره المجدد الشیرازی (ص 60 تا 64.

53- اقتباس و نقل از حضرت آیت الله حسین نوری .

54- از لابلای گفته ها ص 267.

55- از لابلای نکته ها ص 365.

56- کشکول ممتاز ص 179.

57- داستان و راستان ص 69 (وسائل ج 2 ص 494.

58- حکایتهای شنیدنی جلد 1 ص 143.

59- در سایه آفتاب ص

.47

60- در سایه آفتاب ص 17.

61- همای سعادت جلد 2، صفحه 86.

62- نماز از دیدگاه قرآن و حدیث ص 131.

63- داستانهای شگفت ، ص 77 و 78.

64- روزنامه رسالت دوم آبان 1372.

65- در سایه آفتاب ص 57

66- سفینه البحار جلد 1 ص 161.

67- پیشانی سوخته ص 52

68- سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی قدس سره شریف جلد ص 65.

69- داستانهاو حکایتهای نماز ص 160.

70- احتجاج طبرسی جلد 1 ص 145.

71- برادر علی رضا یعقوبیان - تیپ یکم ، لشکر 27 حضرت رسول صلی الله علیه وآله - پیشانی سوخته ص 55 .

72- سوز سحرگاهی ص 13 و سیمای فرزانگان ص 171 و مجموعه مقالات ص 156.

73- نجوم السماء ص 408.

74- سیمای فرزانگان ص 169.

75- شنیدنیهای ص 13 .

76- نمونه هایی از تاءثیر و نفوذ قرآن ص 186.

77- سیمای فرزانگان ص 164 (آقا بزرگ (ص 7).

78- محجه البیضاء، جلد 8، ص 275 - 275.

79- بهلول عاقل جلد 3 ص 57.

80- ارشاد مرحوم مفید، طبح قدیم ص 32 تا 34.

81- جامع النورین ص 237.

82- چنانکه مطابق روایات امام معصوم فرمود: دعاء اسلحه مؤ من است پ.

83- من لا یحضره الفقیه جلد 4، ص 70، حدیث 20.

84- استعداذه شهید دستغیب ص 143

85- همان مدرک ص 54.

86- تتمه المنتهی ص 57.

87- تتمه المنتهی ص 57.

88- قرآن سوره اعراف آیه 31.

89- وسائل شیعه جلد 3 (ابواب احکام الملابس)

90- نفائس الاخبار ص 57.

91- مجموعه ورام جلد 2 ص 230.

92- داستان و راستان جلد 1 (ص 144.

93- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد 6 - ص 113.

94- منتهی الامال جلد د.م ص 587.

95- هزار و یک دلیل ص 772.

اقتباس از تفسیر ابوالفتوح رازی جلد 5 ص 299.

97- احجاج طبرسی جلد 1 ص 307، 308 -الغدیر جلد 7 ص 178.

98- از لابلای گفته ها ص 56.

99- فضیلتهای فراموش شده ص 124.

100- داستانهای شگفت انگیز ص 43.

101- داستانهای عبرت انگیز ص 233.

102- پیکار اسلام با اسراف ، ص 133. پ

103- الغارات جلد 1 ص 89.

104- سرگذشتهای ویژه زندگی امام خمینی قدس سره شریف ص 125.

105- حاج آقا محقق - نمایندگی ولی فقیه در دانشکده دافوس سپاه - پیشانی سوخته ص 139.

106- از لابلای نکته ها ص 270.

107- ترجمه کشکول شیخ بهایی ، ص 7.

108- داستانها و پندها، جلد 10 ص 139.

109- من لا یحضره الفقیه ط جدید، جلد 1، ص 132 (احکام الاموات حدیث 347)

110- اصول کافی ، جلد 2، ص 140 - کتاب الایمان و الکفر باب الکفاف .

111- تاریخ طبرسی ، جلد 6، ص 2238.تاریخ کانل

112- ص 428.(تحقیق محمد ابولفضل ابراهیم ، ط دالمعارف مصر).

113- داستانها و پندها، جلد 1، ص 87.

114- داستانها و پندها، جلد9 ص 58.

115- تفسیر روح المعانی ، جلد 28، ص 25.

116- عنالصادص علیه السلام : من رضی بدون الشرف من المجلس لم مزل الله عز و جل و ملائکته یصلون علیه حتی یقوم (تفسیر الفرقان ، جلد 27، ص 207، به نقل از کافی).

117- داستانها و پندها، جلد 3، ص 60.

118- ترجمه الغدیر 7/294 - 295، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 1/13.

119- نورالبصار شبلنچی ، ص 179، احقاق الحق جلد 12، ص 424.

120- لثانی الا خبار، صفحه 330.

121- سوره حجرات ، آیه 6.

122- سفینه البحار، جلد 2، ص 688.

123- یک صد داستان خواندنی ص 50.

124-

داستانهایی از زندگی علماء ص 44.

125- ارشاد مفید، ص 304 اعلام الوری ، ص 332. احقاق الحق ، جلد 12، ص 427. الفصول المهمه ، ص 289.

126- ترجمه الغدیر 16/131 به نقل از شرح ابن ابی الحدید 1/241.

127- ترجمه الغدیر 16/131 به نقل از شرح ابن ابی الحدید 1/241.

128- سوره احزاب ، آیه 59.

129- به نقل از تفسیر المیزان ، جلد 16، ص 344.

130- همان منبع به نقل از الدر المنثور.

131- وسائل الشیعه ، جلد 5، ص 413، باب 23 از باب صلاه ،روایت 11 .

132- سرگذشتهای ویژه امام خمینی قدس سره شریف ، جلد 1 ص 38.

133- ایمان ، جلد 1، ص 20.

134- الاحتجاج ، جلد 1 ص 134.

135 تا 231

135- آینه داران خورشید، ص 137.

136- بحارالنوار

137- سرگذشتهای ویژه زندگی امام خمینی قدس سره شریف ص 136.

138- آیا شاهان و رؤ ساء جمهوریهای جهان عاملان حریق مسجد القصی قبله اول مسلمانان و مسببان قتل هزاران نفر مسلمان راسیاست و تنبیه خواهند نمود؟!

139- گلزار اکبری و لاله زار منبری تاءلیف مرحوم نهاوندی گلشن هفتاد و پنجم ص 465 - 466 با دوباره نویسی و حک و اصلاح ما.

140- سرزمین و مردم ترکیه ترجمه علی اصغر بهرام بیگی ص 76 - این مسجد یکی از مساجد معروف در جهان اسلام است واز احترام خاصی در نزد مسلمانان برخوردار است زیرا نشانه و یادگاری از دوران عظمت اسلام و مسلمانان می باشد، ولی با کمال تاسف کمال آتاترک بنیانگزار ترکیه نو که مغزی شستشو دیده از نوع مغزهای شستشو دیده غربی داشت این مسجد را تبدیل به موزه نمود تا بجای نمازگزاران پاک و مسلمان ، مسیحیان و

جهانگردان آلوده جسم و آلوده روح و آلوده فکر در درون آن به گردش و تماشا بپردازند؛ ولی اخیرا در یکی از جراید خبری دیدم که باعث خوشوقتی و امیدواری من شد از این که جوانان دست راستی ترکیه تظاهرات عظیمی بر پا داشت و از دولت وقت تقاضا نموده اند که موزه مزبور مجددا به مسجد تبدیل شود.

141- از لابلای گفته ها ص 81.

142- از لابه لای گفته ها ص 156.

143- حکایتهای امر به معروف و نهی از منکر ص 88.

144- سرگذشتهای ویژه از زندگی استاد مطهری قدس سره شریف ص 88.

145- قصص العلماء

146- الغدیر، جلد 1، 260 - القعد الفرید جلد 2 ص 301.

147- نفس المهوم ، صفحه 284.

148- در این باره مراه الاحوال و روضات الجنات و خانواده در اسلام مراجعه شود.

149- اقتباس از مجالس المؤ منین ، جلد 1، ص 203 -تنقیح المقال .

150- اثناه الهداه جلد 7 ص 101 - در اینجا این سؤ ال پیش می آید که : با کشته شدن شیطان ، دیگر آزادی اراده نیست و بشر همچون فرشتگان مجبور به اطاعت خواهد بود.در پاسخ این سؤ ال بعضی گفته اند: منظور از کشته شدن شیطان این است که : هنگام ظهور امام زمان (ع) دیگر حنای شیطان رنگ ندارد، او و بچه هایش در برابر امام زمان (ع) و یاران مخلص دیگرش ، همچون شب پرده هایی در برابر تابش خورشید عالمتابند.در این صورت حقیقتا مرگ شیطان فرا رسیده است .

151- ابن هشام 1/494 بعضی گفته اند چارده شب در قبا مانده اند. (مجلسی ، بحارالانوار، 16/106).

152- در مورد این مسجد رجوع

کنید به کتب تاریخی .

153- سمهودی ، 1/256-257؛ ابن قیم جوزی ، زاد المعاد فی هدی خیر العباد، 2/143.

154- ابو ایوب انصاری یکی از یاران باوفای رسول خدا صلی الله علیه وآله بود.

155- ابن هشام ، 1/495؛ابن نجار، اخبار، اخبار مدینه الرسول ، ص 25؛ ابن قیم جوزی ، 2/145؛بیهقی ، دلائل النبوه ، 2/187.

156- ابن هشام 1/498 .

157- مجلسی ، 19/116؛جعفر مرتضی العاملی ، 3/10.

158- مقدسی ، البدء و التاریخ ، 4/178.

159- هر ذرع برابر با 33/49 سانتی متر (ذرع هاشمی) محاسبه کرده ایم .

160- ابن هشام ، 33/496 سانتی متر (ذرع هاشمی) محاسبه کرده ایم .

161- ابن هشام ، ابن قیم جوزی ، 3/145؛ابن سعد، 1/240 با عبارت فاغفر لا نصار و المهاجره ؛بخارایی در صحیح خود چنین آورده است : اللهم لا خیر لا خیر الاخره فاغفر الانصار و المهاجره (صحیح ، جزء، اول ، کتاب الصلوه ، حدیث 293-292)

162- ابن هشام ، 1/497؛ متقی الهندی ، کنز العمال ، 16، ص 137.

163- بخارای ، صحیح (جزء اول کتاب الصلوه ، حدیث 408)، ص 203.

164- ابن هشام ، 1/497، جعفر مرتضی در الصحیح من سیره النبی الاعظم اشاره دارد که این واقعه در توسعه دوم مسجد به دست پیامبر صلی الله علیه وآله صورت گرفته است چرا که در آن زمان عثمان در حبشه بوده و هنوز به مدینه نیامده بوده است .(همان 3/23-25)

165- ابن قی جوزی ، 2/146؛ابن سعد، 1/240.

166- امر الابواب علی (ابن حجر عسلانی ، الاصابه ، 2/502؛ابن جوزی ، ص 24.

167- ابن هشام 1/505؛ابن سعد، 3/22؛ابن جوزی ، ص 14 - جعفر مرتضی بیش از شصت منبع

از منابع اهل سنت وشیعه را که حدیث مواخاه بین پیامبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام را نقل کرده اند ذکر نموده است .(الصحیح من سیره النبی الاعظم 3/61-63.)

168- ابن ابی احدید، شرح نهج البلاغه ، 5/167؛سید هاشم بحیرانی ، غایه المرام فی الد الخصام من طریق العام و الخاص ، 564.

169- واقعه غدیر خم را 120 راوی از صحابه ، 84 نفر از تابعین و 360 نف از علماء و مورخین سنی و شیعه نقل کرده اند.

170- بلاذری ، انساب الاشراف ، 2/108؛ابن شهر آشوب ، المناقب /20، 3 الی 44، شیخ مفید، الرشاد، ص 83.

171- مائده 67.

172- حاکم حسکانی حسکانی نیشابوری تشواهدالتنزیل فی قواعد التفضیل ، 1/187 و 1/190.

173- سمهودی ، وفاء باخبار دار المصطفی ، 1018ب کمونه حسینی ، ص 147.

174- محسن الامین ، مفتاح الجنات فی الادعیه و الاعمال و الصلوات و الزیارات 2/36.

175- ملاقات با امام زمان علیه السلام ، ص 18 تا 22.

176- ملاقات با امام زمان علیه السلام ، ص 24 - 33.

177- بعضی از خانه ها تعلق به شاهزادکگان قاجاریهداشت .در یکی از آنهاتصویر فرزندان فتحعلیشاه و دیوار گچی با رنگ و روغن به طرز ماهرانه ، درقدمهای بلند نقاشی شده بود.این تصویرها را با گچ از دیوار جدا ساختند و درموزه حضرت معصومه به یادگار گذارند. 178- زندگانی آیه الله بروجردی ، ص 213.

179- اقتباس از منتهی الامال ، جلد 2، ص 190.

180- حکایتهای شنیدنی ، جلد 5، ص 30

181- آن را بدین علت نامیده اند که شمر بن الجوشن بن ذی الجوشن سر مبارک امام حسین علیه السلام را بر این بپه

گذاشته بود

182- ابراهیم نصرالله ، حلب و التشیع ، ص 31.

183- تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه ، ص 272.

184- ابن جبیر الجامع اموی ، تحقیق مطیع الحافظ، ص 13.

185- تاریخ اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه ، ص 79.

186- تاریخ یعقوبی ، جلد 2، ص 50؛پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله دکتر آیتی ، ص 328.

187- سوره توبه ، آیه 108. ظاهر برخی از نقلها نیز آن است که این آیه شریفه ناظر بر مسجد النبی صلی الله علیه وآله است .

188- وسائل الشیعه ، جلد 10، ص 278، باب 12 از ابواب المزار، حدیث 5.

189- مغازی و اقدی ، ترجمه محمود مهدوی دامغانی ، جلد 1، ص 219.

190- وسائل الشیعه ، جلد 10، ص 276، باب 12 ار ابواب المزار، روایت 2.

191- ابن عسقلانی ، فتح الباری بشرح صحیح البخاری 7/144 148-؛عده ای گویند این واقعه

192- فاسی الملکی ، شفاء الغرام باخبار البلد الحرام 1/36.

193- فاکهی ، اخبار مکه ، 4/20-24، ابن هشام ، سیره النبویه ، 1/421-422، ابن کثیر، البدایه

والنهار و النهایه 3/137، ابن حجر عسقلانی ، فتح الباری بشرح صحیح البخاری 7/125

194- بقره 142 و 143.

195- احمد یاسین الختیاری ، صفحه 138-139، رفعت پاشا، 1/414.

196- صدوق 2/436؛یاقوت حموی 1/412.

197- فاکهی ، 4/266؛صدوق ، من لا یحضره الفقیه ، 2/136؛ابن حجره عسقلانی ، المطالب العالیه بزوائد المسانید الثمانیه 1/374.

198- فاکهی ، 4/268.

199- عیثومه به معنای کندر و اسپنج است .

200- فیروز آبادی ، المغانم المطابه فی معالم المطابه ، ص 199؛بخارای ، صحیح (کتاب الصلواه)، ص 322، حدیث 441.

201- حدیث 441

202- رساله فی وصف المدینه ، ص 8-16.

203- سمهودی ، وفاء

الوفا باخبار دار المصطفی ، 3/1002؛احمد بن حنبل ، المسند 339و1/324.

204- ابن هشام سیره النبویه صلی الله علیه وآله ، 244 و 3/355؛ المعارف ، ص 70؛ابن طبقاتت الکری 1/871 و 124 و 2/172 /

205- سمهودی همان 3/1002.

206- رفعت پاشا در مراه الحرمین 393-1/393 سیر ترمیم و تعمیر آن را دقیقا شرح داده است .

207- احمد یاسین الختیاری ، همان ص 137.

208- احمد یاسین الختیاری ، تاریخ الماصم المدینه المنوره ، ص 125.

209- سمهودی ، 3/822؛حدیث رد الشمس مور فرقین است و کسانی چون ماوردی در اعلام النبوه ، ص 79؛بیهقی در دلائل النبوه ، ابن سبع در شفاء الصدور، سیوطی در جمع الجوامع 5/277 و خصائص الکبری 183 حافظ قاضی در الشفاء، ابن حجر عسلانی در فتح الباری 2/1688، گنجی شافعی در کفایه الطالب ، ص 237؛ابن هیثمی در الصواعق المحرقه ، ص 76 آنرا مستند و موثق دانسته اند.

210- آن دو خواسته که اجابت کرد این بود که خواستم خداوند امت مرا به دو چیز نابود نکند: 1- گرسنگی ، 2- غرق شدن و خداوند مستحبات فرمود. (احمد بن حنبل ، 5/243؛رفعت پاشا، 1/417.) پ

211- آیات مباهله در قرآن کریم آمده است : قل تعالوا ندع انبائنا و انبائکم ...

212- ابن هشام ، همان 3/214-223؛ ابن حجر عسلانی ، فتح الباری بشرح صحیح البخارائی 7/214 الی 320.

213- ابن هشام ، همان 3/220 طول خندق 10 کیلومتر بوده است که در حفر آن سه هزار مرد شرکت داشتند، هر ده نفر نقطه ای را حفر می کردند و در نقاط مختلف به طور همزمان کار خود را آغاز کردند؛این خندق در ظرف بیست روز آماده

شد، پیامبر صلی الله علیه وآله به شخصه بر آن اشراف کامل و همکاری داشته اند.(عمر فروغ ، تاریخ صدور السلام و الدوله الامویه ، ص 67.)

214- فاکهی ، همان 4/18.

215- الرحله ، همان ص 132.

216- ازرقی ، 2/442.

217- رفعت پاشا.

218- رفعت پاشا، 1/326.

219- الرحله ، ص 122.

220- بخارائی ، صحیح ، باب الوقوف بعرفه ، 2/175.

221- فتح /18.

222- این نام را جعرانه نیز خوانده اند.

223- فاکهی ، 5/62-63.

224- در ادوار بعدی نیز مورد ترمیم و توسعه قرار گرفت و اکنون نیز مساحت آن افزایش یافته است .

225- فاکهی ، اخبار مکه 5 / 60 - 59.

226- ازرقی ، اخبار مکه ، 2/470.

227- رفعت پاشا، مرآه الحرمین ، 2/342-343.

228- برای اطلاع از فتح مکه و ورود نیروهای اسلام ر.ک . الکیری الشافعی ، الدوه المکلله فی فتح مکه المشرفه المجله .

229- فاسی الملکی 1/28؛فاکهی ، 4/19؛نهروان الملکی ، الاعلام با علام بیت الله الحرام ، ص 453.

230- فاسی الملکی ، 1/28؛فاکهی ، 4/19؛ نهروانی المکی ، ص 453.

231- فاکهی 7/27-30.

بسمه تعالی
هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109